

جزوه سبز

یکی از اسناد مهم دهه پنجاه

در جریان بررسی کار یکساله سازمان در بهار سال ۵۲ بعد از مشاهده یک سری نارسائی‌ها و کمبودهایی در داخل تشکیلات که مجموعاً امر پیشرفت گروه و تکامل سازمان را در مبارزه علیه دشمن دچار اختلال می‌کرد مرکزیت سازمان تصمیم گرفت در رابطه فعالیت با کادرهای پائین‌تر بخصوص کادرهای درجه اولی که امکان رشد بالاتر و احراز مسئولیت بیشتری داشتند قرار گرفته و در این رابطه فعال‌ترین مسائل موجود درون تشکیلاتی و وظایف کنکرت مرحله دشوار فعلی را به بحث بگذارد.

نارسائی‌ها و کمبودهایی که عمدتاً مشاهده می‌شد

در این بررسی نارسائی‌ها و کمبودهایی که عمدتاً مشاهده می‌شد عبارت بودند از:

۱- کمبود کادرهای باتجربه و بخصوص کادرهای سیاسی که در جریان حیات تشکیلاتی خود توانسته باشند به درک نسبتاً مناسب و عمیق‌تری از مسائل و مشکلات سازمانی رسیده و مقدمتاً قادر باشند بطور عینی‌تر و بخصوص مسئول‌تری^۱ با این مسائل برخورد کنند.

این کادرها در واقع بزرگترین عامل اجرائی تصمیمات سازمانی و مسئولین درجه اول آن به‌شمار می‌رفتند که می‌توانستند با برخورد فعال و مسئول خود با مسائل و مشکلات سازمانی از یک‌طرف تصمیمات مرکزیت را قابل اجرا سازند و از طرف دیگر با انتقادات و نظرات سازنده خود به کادرهای

^۱ - مراد ما در اینجا از برخورد مسئول‌تر، غیر از شایستگی و آمادگی بالقوه سیاسی برای احراز و کسب مسئولیت، همچنین آمادگی و صلاحیت اخلاقی یعنی داشتن احساس مسئولیت بیشتر نسبت به مشکلات و ظرفیت کامل‌تر برای روبرو شدن با آنها می‌باشد.

تصمیم‌گیرنده کمک کنند تا با درک هرچه کاملتر اصلی‌ترین نیازهای مبارزه و تشکیلات درست‌ترین و دقیق‌ترین رهنمود ما و تصمیمات خود را ارائه دهند.

۲- پائین بودن سطح آموزش سیاسی و ایدئولوژیک کادرها

توجه یک جانبه به امر نظامی بعد از شهریور ۵۰ که خود عکس‌العمل اشتباهات قبل از شهریور بود (مراجعه کنید به تحلیل اخیر سازمان)، سازمان را از پرداختن به امر مهم تعلیمات ایدئولوژیک و سیاسی کادرها غافل ساخت.

این غفلت نه تنها باعث درج‌ازدن و عقب ماندگی تفکر سیاسی کادرها و مجموعاً نزول سطح آموزش سیاسی و ایدئولوژیک سازمان شد بلکه بدلیل عدم وجود یک جریان هدایت شده و منظم تعلیماتی، امر تصحیح شیوه‌های غلط کار در گذشته و نقطه‌نظرهای انحرافی موجود در سازمان که (در تحلیل‌های انتقادی از سازمان بعد از ضربه اول شهریور) بطور تئوریک مشخص شده بود نیز همچنان بتعویق افتاد.

مانع دیگری که همواره بعد از ضربه سال‌های ۵۰ در مقابل تصمیمات اجرائی سازمان قرار داشت و مسئله تعلیمات سیاسی کادرها نیز بشدت با این مانع برخورد می‌کرد همان کمبود عناصر اجرائی با تجربه (حتی بطور نسبی) و خلاء انسانی بود که بعد از دستگیری و شهادت بسیاری از کادرهای فعال و با تجربه سازمان هرگز نتوانست جبران شود. البته روشن بود که جبران چنین ضرباتی به هیچ‌وجه نمی‌توانست کار مدت کوتاهی باشد چرا که تجربه خاص ما در طول شش سال آموزش و کار درون تشکیلاتی، فراز و نشیب‌های فراوان پروسه طولانی رشد و تکامل سیاسی تشکیلاتی انسان را در داخل تشکیلات بما نشان داده بود.

بدین ترتیب مشکلات متعدد ما با رشته‌های گوناگونی بهم پیوند می‌خورد. از یک طرف سازمان شدیداً با کمبود کادر با تجربه مواجه بود و از طرف دیگر پاسخ نیاز شدید ما در پرداختن به کار آموزش درون تشکیلاتی موکول به حل مسأله کادرها در سازمان بود.

۳- سومین مشکل اساسی ما عدم جمع‌بندی لازم تجربیات - عدم ارتقاء سطح پراتیک سازمانی تا حد تئوری راهنما و عدم انتقال این تجربیات در سطح تشکیلاتی بود.

اساس مشکلات درون تشکیلاتی ما

روشن بود که ما در طی بیش از هشت سال عبور از میان انبوهی از مشکلات سیاسی و تشکیلاتی توانسته بودیم بالقوه^۲ به کسب تجربیات بسیار با ارزشی دست یابیم بخصوص برخورد رویاروی ما با دشمن و عبور از کوره سخت عمل در دو سال اخیر آموزش های نوین ارزنده ای برای ما در بر داشت. این تجربیات ساده بدست نیامده بودند بنابراین جمع بندی و انتقال آنها در سطح سازمان و جنبش از وظائف اساسی ما قرار می گرفت.

مسئله دیگری که پرداختن به چنین امری را ضروری تر می ساخت کلاً بررسی تغییر و تحولاتی بود که در جبهه ما و دشمن، جنبش و ضد جنبش، در مدت... سال [عدد، جا افتاده] طرح و اجرای استراتژی مبارز مسلحانه رخ داده بود. لزوم تکامل تئوری و تاکتیک مبارزه و روشن کردن برخی ابهامات موجود استراتژیک جهت مقابله با پیچیدگی روزافزون شرایط، پرداختن به امر بررسی و تحلیل این تحولات و جمع بندی تجربیات گذشته را باز هم بیشتر روشن تر می ساخت.

این سه مسئله، یعنی مساله لزوم کار تئوریک، مساله پایین بودن سطح آموزش سیاسی ایدئولوژیک اعضاء و بخصوص لزوم مبارزه با نقطه نظرهای نادرست و شیوه های غلط کار موجود در تشکیلات و بالاخره مسئله کمبود کادرهای باتجربه، اساس مشکلات درون تشکیلاتی ما را تشکیل می دادند. بدین منظور اقدامات ذیل از طرف مرکزیت سازمان صورت گرفت.

۱- انتقادی نیمه تحلیلی از اوضاع و شرایط یکسال و نیم گذشته سازمان، یعنی از شهریور ۵۰ به بعد بعمل آمد. در این بررسی بیشتر سعی بر آن بود که با ذکر وقایع و طرح مسائل و تصمیماتی که سازمان را در این مدت بخود مشغول کرده بود، رفقا در معرض عمده جریانات داخل سازمان قرار گیرند. بدین جهت تحلیل و نتیجه گیری کامل این بحث موکول به آگاهی این رفقا از مسائل گذشته و جمع بندی عمومی از موارد و نمونه ها در جریان بحث ها می شد. بدین جهت حتی الامکان از تحلیل و نتیجه گیری خودداری شده بود. این بررسی بخوبی نشان می داد که مرکزیت قدیم سازمان صادقانه و با

^۲ - از این جهت می گوئیم «کسب بالقوه این تجربیات» که هنوز نتوانسته بودیم اولاً آنها را تا سرحد تئوری رهنما ارتقا داده و ثانیاً بصورت قوانین و الزامات سازمانی آنها را در سطح سازمان به اجرا درآوریم.

صراحت کامل مسئولیت اساسی اشکالات و نواقص موجود را پذیرفته و بدین ترتیب زمینه مساعدی برای تحلیل عینی و واقع‌بینانه‌ای از شرایط گذشته سازمان فراهم کرده است.

۲. جمع‌های جدیدی مرکب از رفقای مسئول و کادرهای درجه اولی که بلافاصله بعد از مرکزیت سازمان قرار داشتند برای بررسی مسائل انتقادی گذشته و بحث درباره مرحله فعلی جنبش و مسائل و مشکلات موجود و وظائف عاجل سازمان تشکیل شد.

تشکیل این جمع‌ها فرصت مناسبی بود که عده بیشتری از رفقای مسئول اولاً مستقیماً در جریان تحلیل انتقادی گذشته سازمان قرار گرفته و با تبادل نظر و ارائه نمونه‌ها در عمیق‌تر کردن و غنی نمودن بیشتر این بررسی کوشش نمایند. ثانیاً این رفقا امکان می‌یافتند که با آشنائی با پیچیدگی‌های کار تشکیلاتی و عوامل و جوانب متضاد و گاه متناقضی که تصمیم‌گیری‌ها و پیشرفت کارها اغلب به آن مرتبط می‌شود و بخصوص شرکت مستقیم در تصمیم‌گیری‌ها، دید خود را عینی کرده با به‌کار بردن این رهنمودها در مسئولیت‌های اجرایی خود، سطح کارائی و قابلیت سیاسی و تشکیلاتی خود را بالا برند.

تشکیل جمع‌های جدید «بررسی و تصمیم»

به‌نظر ما تحلیل مقدماتی از گذشته سازمان و تشکیل جمع‌های جدید «بررسی و تصمیم» دو اقدام لازمی بودند که زمینه مساعد طرح و حل مسائل اصلی را فراهم می‌ساختند.

طی سه ماه فعالیت این جمع‌ها (این جمع‌ها در خرداد ماه تشکیل شدند ولی عملاً کار فعال آن‌ها از اوائل تیرماه آغاز شد.) رفقا در معرض عمده مسائل و مشکلات سازمانی قرار گرفتند. مرکزیت سازمان با تحلیل عیوب و نواقص گذشته با انتقادی که از خود بعمل آورد، سهم اساسی را در این اشتباهات و نواقص بعهدہ گرفت (مقاله تحلیل سازمان و بحث‌های تکمیلی آن) و ضعف‌های مربوط به فرد و سیستم بطور جامعی روشن شدند.

نمونه‌ها و نمودهای متعددی جمع‌آوری گردید تا در تکمیل و جمع‌بندی تحلیل گذشته بکار گرفته شود (این کار فعلاً در جریان است)

در این میان رفقای شرکت‌کننده در بحث در معرض اساسی‌ترین ضعف‌ها و نواقص سازمان قرار گرفته و مسائل و مشکلات عمده کار برایشان مطرح شد و با ارائه تحلیل مختصری از شرایط موجود، چشم‌انداز کار آینده بصورت «کار و آموزش درون تشکیلاتی» به‌عنوان وظیفه اصلی ما در مرحله فعلی مورد توجه قرار داده شد و درخواست گردید که با توجه به نقاط ضعف موجود در جنبش در گذشته و مواضع استراتژیک ما و دشمن نسبت به درک و اجرا و ارتقا و تکامل این هدف برخورد فعال و کاملاً جدی به‌عمل آید.

خطوط برجسته این تحلیل تحت سه عنوان قابل بررسی بود که ما اکنون بطور خلاصه به آنها اشاره می‌کنیم.

الف - ضرورت و لزوم «آموزش و کار درون تشکیلاتی» به‌عنوان اصلی‌ترین وظیفه موجود در این مرحله.

بررسی نتایج تجربیات ما از مبارزات مسلحانه سال‌های اخیر نشان می‌دهد که تضاد اصلی ما در این مرحله عبارت است از تضاد بین عدم انسجام و از هم گسیختگی تشکیلاتی سازمان جنبش از یک طرف و متقابلاً قدرت روزافزون و پیچیدگی رو به تزاید سازمان درونی بورژوازی از طرف دیگر.

درست است که جنبش مسلحانه بدست آوردهای عظیمی در جهت آگاهی خلق و تبلیغ‌مشی مسلحانه به‌عنوان تنها راه مقابله با رژیم نائل آمده است، تضادهای رژیم و خلق را شدت بخشیده و منجر به رشد مبارزات خود بخودی و پیدایش گروه‌های جدیدی از قشرهای مبارز گردیده‌است ولی در عین حال ضربات سهمگینی را نیز تحمل کرده است.

بررسی اثرات استراتژیک^۲ و تاکتیکی ضربات سال‌های ۴۹-۵۱ که منجر به نابودی بخش عظیمی از فعال‌ترین عناصر سازمان‌های چریکی پیش‌تاز و بسیاری از گروه‌ها و محفل‌های سیاسی موجود شد بخوبی دلائل این ضعف درونی و از هم گسیختگی تشکیلاتی سازمان جنبش را نشان می‌دهد.

استراتژی عمل مسلحانه که طلعه نوینی در جنبش انقلابی ایران بود در پی شکست‌ها و ضربات متعدد تاکتیکی‌اش (جنبش سیاه‌کل - ضربات شهری سال‌های مذکور) در پرده ابهامات و مشکلات مرحله‌ای فرو افتاد.

^۲ - منظور ما از اثرات استراتژیک بخصوص اثرات دراز مدت این ضربات بر روی سازمان‌های مبارز و همچنین اثرات آن بر مرحله اول جنگ شهری یعنی تثبیت سازمان چریکی پیش‌تاز می‌باشد والا مسلم است که از نظر خط‌مشی کلی مبارزه چنین ضرباتی تنها می‌تواند مبین ضعف تاکتیکی نیروهای جنبش در مقابل نیروهای دشمن باشد.

گروه‌ها و محافل سیاسی روشنفکری و نیمه روشنفکری که به دنبال چنین حرکتی بسیج شده بودند به دلیل عدم قدرت جذب سازمان‌های پیشتاز و عدم وجود رهنمودهای سیاسی و استراتژیک لازم برای ادامه کار و بقای گروه، یا بدام پلیس و یا به دام خرده‌کاری‌های سیاسی - نظامی افتادند^۴ و یا با اتخاذ موضع مردد و یا حتی مخالف به بی‌عملی و توجیه‌کاری کشانده شدند. بدین ترتیب جریان‌ات اپورتونیستی راست که با شروع عمل مسلحانه پیشتاز یکباره فروکش کرده بود دوباره شروع به رشد کرد. توجه به سرکوب و نابودی بسیاری از محفل‌ها و گروه‌هایی که تحت تأثیر جریان‌ات مسلحانه شکل گرفته بودند بدون اینکه توانسته باشند در رابطه فعالی با سازمان‌های پیشتاز قرار گیرند (به علت ضعف سازمان‌های پیشتاز) نمونه بسیار مشخصی از ضعف سیاسی ما را در مقابلمان قرار می‌دهد. در واقع مطابق انتظارات ما از مرحله اول تثبیت، این گروه‌ها که نتیجه و حاصل مستقیم عمل مسلحانه پیشتاز بودند می‌بایست اولاً صرف تغذیه سازمان پیشتاز و جبران کننده ضربات متحمل شده از طرف دشمن می‌شدند ثانیاً به دلیل آنکه رابطه نزدیکتری با اقشار زحمتکش شهری داشتند (ترکیب طبقاتی این گروه‌ها عبارت بود، از جوانان آگاه و پیشرو پرولتاریای شهری - خرده بورژوازی شهری - دانش‌آموزان و نیمه روشنفکران شهری) می‌توانستند محمل و سرپل نفوذی سازمان پیشتاز را در میان این طبقات بوجود آورند. در حالی که با سرکوب و نابودی این گروه‌ها عملاً جنبش چریکی در معرض بزرگترین خطر انزوای سیاسی (جدائی از منابع تغذیه و بهترین محمل توده‌ای خود) قرار می‌گرفت.

بدین ترتیب هجوم سیاسی و تبلیغی رژیم بعد از این ضربات بخوبی می‌توانست تثبیت سیاسی جنبش مسلحانه را مواجه با مشکلات و خطرات جدی نماید.^۵

آیا مبنای اساسی شکست‌های ما تنها قدرت روزافزون دشمن است؟

^۴ - مثال‌های متعددی از گروه‌های لو رفته موجود می‌توان عنوان کرد. گروه‌هایی نظیر [...]ها] نهاوندی‌ها - گروه همدانی‌ها و گروه‌های پی‌نام و نشان متعددی که حتی با داشتن عملیات نظامی بکلی توسط پلیس سرکوب شده‌اند از این جمله‌اند.

^۵ - مراجعه کنید به تحلیل «اعدام هاوکینز» و برنامه‌های سیاسی تبلیغی رژیم.

اما آیا مبنای اساسی مشکلات - خطرات - ضعف و شکست‌های ما تنها در قدرت روزافزون و تهاجم سازمان یافته دشمن نهفته است؟ جواب منفی است

بررسی علل و ریشه‌های ضعف‌ها و شکست‌های گذشته و تحلیل‌های مشخص موجود بخوبی نشان می‌دهند که این ریشه‌ها و علل را باید در نواقص و نارسائی‌ها و ضعف‌های درونی سازمان جنبش (یا تشکل‌های سیاسی موجود) جستجو کرد. قدرت - تجربه و پیچیدگی سازمان درونی دشمن تنها به اعتبار ضعف‌های درونی ما مؤثر واقع می‌شوند. به همین دلیل است که امروزه امر تثبیت سازمان چریکی پیش‌تاز نه تنها به‌عنوان یک ضرورت استراتژیک در مرحله نخست جنگ شهری، راهنمای کلی عمل سیاسی نظامی تبلیغاتی ما را معین می‌سازد - بلکه همچنین به‌دلیل شرایط ویژه‌ای که در آن به‌سر می‌بریم، شرایط نامساعدی از ضعف تشکیلاتی و انزوای سیاسی سازمان‌های مبارز و متقابلاً قدرت روزافزون دشمن، معنای خاصی بخود می‌گیرد. این معنای خاص تنها با توجه عمیق به این تضاد به عنوان اصلی‌ترین تضاد موجود یعنی تضاد بین پیچیدگی و سازمان یافتگی روزافزون دشمن و متقابلاً ضعف و از هم گسیختگی درونی سازمان‌های مبارز قابل درک است. البته برای ما روشن است که حل این تضاد در کل و در نهایت تنها با شرکت فعال توده‌های زحمتکش مردم در انقلاب امکان‌پذیر خواهد بود. اما در شرایطی از ضعف سازمانی مبارز پیشاهنگ (و در عین حال ضرورت وجود چنین پیشاهنگی)^۶ سمت‌گیری برای حل چنین تضاد عمده‌ای چگونه خواهد بود؟

در پاسخ بدین سؤال است که به ضروری‌ترین، اساسی‌ترین و در عین حال مقدماتی‌ترین شرط بقا و رشد یک جنبش آگاهانه انقلابی یعنی مسأله تشکیلات - مسأله وحدت و انسجام سازمانی دست می‌یابیم. امروزه تنها با پرداختن به انسجام درونی سازمان چریکی پیش‌تاز و ترمیم گسیختگی‌های شدید موجود در آن‌ها است که می‌توان به‌عنوان یک شرط مقدماتی اما لازم، مبارزه پیشاهنگ را به‌سمت توده‌ها برد - مبارزات اقتصادی آن‌ها را تا سطح آرمان‌های سیاسی حول محور مسلحانه سازمان داد و آن نیروی عظیم در بند کشیده شده مبارزه طبقاتی جریان یافته در عمق جامعه را آزاد ساخت.

^۶ - به بحث‌های استراتژی مراجعه شود.

بدین جهت هر کوشش اساسی برای حل مسأله نهائی انقلاب یعنی درهم کوبیدن ماشین سیاسی - نظامی بورژوازی به تأمین انسجام و قدرت تشکیلاتی امروز سازمان‌های پیشتاز وابسته است.

اگر در ماه‌های بحرانی قبل از شهریور [سال ۵۰] بحبوحه اوج‌گیری تضادهای درونی^۷ هنوز هم انسجام تشکیلاتی و وحدت سیاسی ما حفظ می‌شود بدلیل داشتن پشتوانه محکم تجربی در گذشته و سیاست صحیح و درستی است که رهبری سازمان با درایت خاص خود بعد از سال‌های پرابهام ۴۲ و طی چهار سال کار مستقیم تشکیلاتی (سال‌های ۴۴ تا ۴۸) توانسته‌است اتخاذ کند^۸ و اگر عمل نظامی مرهم التیام‌بخشی بود که زخم ضربات متلاشی کننده شهریور را موقتاً التیام می‌بخشید و با حفظ انسجام موجود به سازمان امکان بقا و رشد می‌بخشید. این بار در شرایطی از ضعف تاکتیکی نیروهای جنبش در مقابل دشمن، در شرایطی از اوج‌گیری تضادهای درونی آن، هرگونه عدم توجه به مسائل درون سازمانی، هرگونه توجه غیرفعال و غیر اصولی به امر آموزش به امر وحدت سیاسی - تشکیلاتی و ایدئولوژیک در داخل سازمان کافی است ما را با بزرگترین خطر تلاش و نابودی مقابل سازد.

ما دیگر نمی‌توانیم قبول کنیم و تجربه نیز مؤید آنست که سابقه و سیاست درست ما در گذشته و اتکاء به آن بدون پرداختن به استحکام سازمانی و تصحیح مواضع خود در هر مرحله بخصوص مرحله فعلی نمی‌تواند همچنان ضامن صحت عمل ما و وحدت و انسجام تشکیلاتی ما در آینده شود.

عمل نظامی در خدمت نیازهای درون تشکیلات

دیگر قابل قبول نیست که «بدون حل قاطع مسئله تشکیلات» بدون حل مسأله استراتژی و تاکتیک مرحله‌ای، عمل نظامی را پذیرا شویم. نه می‌تواند و نه می‌بایست انسجام تشکیلاتی و خطمشی سیاسی ما تابعی

^۷ - جریان‌ات انتقادی و تضادهای قبل از شهریور شفاها بحث شود. بعداً در تحلیل کامل سازمان موارد این مسئله و نتایج آن کاملتر بیان خواهد شد.

^۸ - از این جهت روی سیاست صحیح رهبری طی سال‌های ۴۸ - ۴۴ تکیه می‌کنیم که در واقع اساس اشکالات و انحرافات سیاسی و تشکیلاتی ما بعد از سال ۴۸ آغاز شد در حالیکه خطوط اصلی استراتژی مبارزه مسلحانه روشن شده بود و تدارک برای عمل از نظر تئوریک به عنوان اصلی‌ترین وظیفه مرحله‌ای در دستور قرار گرفته بود ولی عملاً بنا به دلائلی که فعلاً حوصله بحث آن نیست این کار به بهای پرداختن به خرده‌کاری‌های تئوریک در زمره وظائف فرعی قرار گرفت.

از عمل نظامی باشد، بلکه دقیقاً در این مرحله لازمست عمل نظامی در خدمت نیازهای درون تشکیلات و خطمشی عملیاتی تابعی از خطمشی سیاسی و درون تشکیلاتی ما باشد.^۹

مقالات و نظرات دیگری که از قسمت‌های مختلف سازمان می‌رسید همگی دلالت بر صحت این نظر داشتند. مثلاً طرح اعدام هاوکینز مستشار نظامی آمریکا در ایران اگرچه با موفقیت کامل نظامی روبرو شد ولی بررسی نتایج سیاسی آن بخوبی نشان می‌دهد که مطابقت کاملی با نیازهای استراتژیک مرحله فعلی سازمان نداشته است.

اگرچه در این تحلیل عمدتاً به مواضع سیاسی - تبلیغاتی و نظامی دشمن و برنامه‌های استراتژیک او در مقابله با نیروهای انقلابی مسلح موجود اشاره شده بود اما در عین حال ناظر به لزوم همان مسائلی بود که امروز تحت عنوان ضرورت کار و آموزش درون تشکیلاتی مورد بحث قرار می‌دهیم.^{۱۰}

ما در آنجا با دعوت عمومی کادرها به بازگشت به درون و طرح مسئله تربیت کادرهای استراتژی «فرماندهان سیاسی - نظامی که بتوانند قوانین جنگ را در خود جنگ و قوانین مبارزه را در جریان مبارزه و قوانین سیاست را در عمل سیاسی فرا بگیرند»^{۱۱} کار درون تشکیلاتی را به‌عنوان اصلی‌ترین وظیفه مرحله فعلی و به‌مثابه اولین قدم لازم برای حل بحران^{۱۲} موجود و از میان برداشتن ابهام استراتژیک^{۱۳} مورد توجه خاص قرار دادیم.

۹ - درباره این مسئله باز هم بیشتر فکر کرده و دو مورد زیر را پاسخ دهید.
الف - خط مشی عملیاتی ما چگونه می‌تواند تابعی از هدف‌های درون تشکیلاتی ما باشد و این عملیات چه خصوصیتی از نظر سیاسی و تشکیلاتی خواهند داشت؟

ب - در این مرحله چه نوع عملیاتی از نظر نظامی در دستور کار قرار می‌گیرند؟
۱۰ - بطور کلی نتایج مشخص دیگر که این بررسی در مقابل ما قرار می‌داد عبارت بودند از:
الف - دشمن تا حدودی دارای دید استراتژیک است و برای مقابله با نیروهای جنبش در زمینه‌های مختلف سیاسی - نظامی - تبلیغاتی و پلیسی برنامه‌های درازمدت و حساب‌شده‌ای طرح کرده‌است. درک این امر به‌ما می‌آموخت که بهای لازم تاکتیکی را به نیروهای دشمن داده و از هرگونه ساده‌اندیشی و خوش‌خیالی اجتناب ورزیم.

ب - بطور کلی و بدون آنکه اجزاء و جوانب آن را روشن نمائیم ضرورت طرح یک نقشه استراتژیک، تکامل تئوری و تاکتیک انقلابی را که براساس شناخت ما از اوضاع جدید دشمن و خودمان و بر تجربیات و درس‌های خونین گذشته استوار باشد بشدت مورد توجه قرار دادیم. این امر بخصوص در رابطه با تحولات جدیدی که در شرایط اجتماعی - اقتصادی ایران پدید آمده بیش از پیش قابل توجه است. شکافتن بیشتر این مسأله و روشن کردن خطوط اصلی تحولات جدیدی که سیمای ما و دشمن را در دو جبهه متقابل در مدت کوتاه چند سال اخیر (سال‌های ۴۸ به بعد) دچار دگرگونی‌های بنیادی کرده‌است. محتاج بحث مستقلی است که آن را به مقاله دیگری موکول می‌کنیم.

۱۱ - از تحلیل هاوکینز.

۱۲

۱۳

ضرورت پرداختن به کار آموزش درون تشکیلاتی

از درون چنین تجزیه و تحلیلی از اوضاع کنونی و شرایط گذشته است که اینک ضرورت پرداختن به کار آموزش درون تشکیلاتی را به عنوان صحیح ترین درک خود در شرایط فعلی از مرحله «تثبیت سازمان چریکی پیشتاز» پیشنهاد و به مباحثه و تصمیم گیری می گذاریم. به نظر ما این همان حلقه ایست که زنجیر مشکلات اساسی ما شدیداً به آن وابسته است. گرفتن و بخصوص محکم گرفتن چنین حلقه ای شرط اولیه گشودن زنجیرها است.

ب - محتوی آموزش

سؤالی که بلافاصله مطرح می شود این است که چنین «کار و آموزشی» در داخل تشکیلات چه محتوی خواهد داشت و چه هدف مشخصی را بطور خاص تعقیب می نماید؟

(روشن است که بطور عام، هدف رسیدن به وحدت و انسجام تشکیلاتی است.) به خصوص اگر قبول داشته باشیم که آموزش و تعلیمات درون تشکیلاتی اساس و بنیان استحکام و انسجام هر سازمان انقلابی - سیاسی است. و اگر قبول داشته باشیم که محتوی سیاسی - ایدئولوژیک یک سازمان در رابطه مستقیمی با محتوی آموزش درون تشکیلاتی قرار دارد و دقیقاً انعکاس این آموزش درون تشکیلاتی در سطح جامعه است که هویت سیاسی آن سازمان را مشخص می سازد. بنابراین «مسئله آموزش و محتوی آن» در هر مرحله اهمیت ویژه ای پیدا می کند.

ما در اینجا از این مسئله یعنی «محتوی آموزش» دو موضوع را انتخاب می کنیم

اول: بررسی محتوی آموزش در گذشته.

دوم: نیازهای جدید و محتوی آموزش در این مرحله.

۱- بررسی محتوی آموزش در گذشته .
 بررسی محتوی آموزش در سازمان ما بدون توجه به ویژگی ایدئولوژیکیش (۱) که او را از سایر مکاتب انقلابی (۲) این عصر متمایز میکند امکان پذیر نیست. همچنین بررسی این ویژگی نیز بدون در نظر گرفتن سیر و تکامل تفکر اسلامی و روابط متقابلی که بین تفکرات سیاست انقلابی ریز و اسلام از مشروطه به بعد وجود داشته است همچنان ناقص خواهد بود . درین مقاله نخواهیم توانست این دو پدیده ظاهراً

۲۹۱- اصولاً ایدئولوژی حاکم بر فرد یا یک سازمان در تمام حرکات انتخاب هدفها و شیوه ها ... تاثیر میگذازد . محتوی آموزشی سازمان ما نیز مانند هر سازمان دیگر از ایدئولوژی سازمان شش پدید آمده است منتسبی در اینجا مراد اشاره به بررسی خدا در مقابل سایر مکتب های انقلابی است که تفسیر صرفاً ماتریالیستی جهان را در اساس تفکر فلسفی خود وارد میکنند .

۱- بررسی محتوی آموزش در گذشته

بررسی محتوی آموزش در سازمان ما بدون توجه به ویژگی ایدئولوژیکیش که او را از سایر مکاتب انقلابی^{۱۴} این عصر متمایز می کند. امکان پذیر نیست. همچنین بررسی این ویژگی نیز بدون در نظر گرفتن سیر و تکامل تفکر اسلامی و روابط متقابلی که بین تفکرات سیاست انقلابی روز و اسلام از مشروطه به بعد وجود داشته است، همچنان ناقص خواهد بود.

در این مقاله نخواهیم توانست این دو پدیده ظاهراً مستقل و جدا از هم را یعنی تفکر و فرهنگ اسلامی و تفکر سیاسی انقلابی روز را که در واقع دارای پیوندهای عمیق تاریخی^{۱۵} و اجتماعی هستند و دقیقاً متناسب با رشد نیروهای تولید در سراسر تاریخ همدوش و گاه ادغام شده در یکدیگر پیش رفته اند مورد بحث کامل قرار دهیم^{۱۶}. در اینجا فقط به سیر و تکامل این دو جریان بعد از شهریور ۲۰ تا آنجا که مربوط به بحث فعلی ما باشد اشاره بسیار مختصری می کنیم.

فعالیت سیاسی عملاً به معنای تبعیت از جریان خود بخودی بود

^{۱۴} - اصولاً ایدئولوژی حاکم بر فرد یا یک سازمان در تمام حرکات، انتخاب هدفها و شیوه ها و... تأثیر می گذارد. محتوی آموزشی سازمان ما نیز مانند هر سازمان دیگر از ایدئولوژی سازمان شش پدید آمده است منتسبی در اینجا مراد اشاره به پذیرش خدا در مقابل سایر مکتب های انقلابی است که تفسیر صرفاً ماتریالیستی جهان را در اساس تفکر فلسفی خود وارد می کنند.

^{۱۵} - حتی نگاه کوتاهی به تاریخ نشان می دهد که اسلام از قرن ها پیش در قالب های مترقی گوناگونی چون قرامطه، اسماعیلیان و در عالیترین شکلش تشیع، مبارزات طبقاتی توده های ستمدیده را علیه دستگاه حکومت امویان عباسیان سلاجقه و... رهبری کرده است.

^{۱۶} - جنبش های مترقی اسلامی در سده های اخیر نمونه بارزتر و بسیار مشخص تری از این پیوند تاریخی و اجتماعی را نشان می دهند.

شکست دیکتاتوری رضاخانی در شهرپور بیست که محصول تناقضات درونی جبهه متفقین و اجبارات سیاسی - نظامی امپریالیسم انگلستان در جریان جنگ بین‌الملل دوم بود یکباره منجر به آزادی نیروهای خلقی ای شد که سال‌ها در زیر شدیدترین فشارهای دیکتاتوری - پلیسی در بند کشیده شده بودند. متأسفانه این نیروها بدون آنکه امکان تشکل و تجمع سیاسی مشخص پیدا نمایند تدارکات‌های هیجانات ضد استعماری، ضد دیکتاتوری آن‌ها در گرداب خرده‌کاری‌های سیاسی بلعیده شد. فعالیت سیاسی عملاً به معنای تبعیت از جریان خود بخودی بود که صرفاً در شکل انتشار روزنامه‌های آتشین مزاج انتقادی، شعارهای تند و دور از عمل سیاسی، و یا در نهایت شرکت در جمعیت‌ها و گروه‌های متعدد و مختلف باصطلاح سیاسی جلوه‌گر می‌شد.

درین زمان ما با سه جریان مبارزاتی که از نظر محتوی ایدئولوژیک و لاجرم ماهیت طبقاتی متمایزند روبرو می‌شویم. خصلت مشترک این سه جریان مبارزاتی همان عدم تشکل لازم و تبعیت از اشکال ساده و ابتدائی و خودبخودی مبارزه است.

اولین جریان فکری مبارزاتی که منعکس کننده تمایلات و عقاید روشنفکران دانشگاه دیده و برخی از مبارزان قدیمی است که در جریان مبارزات گذشته از چنین تفکری تأثیر پذیرفته بودند، مارکسیسم است.

ریشه‌های نفوذ و گسترش مارکسیسم در ایران

ریشه‌های نفوذ و گسترش مارکسیسم در ایران به دوران مبارزات سال‌های... روسیه (انقلابات ۱۹۰۱-۱۹۰۵) و نفوذ سوسیال دموکراسی روس در ایران میرسد که اثرات آن در ظهور دموکرات‌های آذربایجان و اولین کمونیست‌هایی که به یاری انقلاب مشروطه شتافتند (مانند حیدرخان و حتی برخی از کمونیست‌های قفقازی) جلوه‌گر می‌شود. بدین ترتیب مارکسیسم که اولین حرکت خود را در ایران نه با یک تشکل صرفاً سیاسی (حزب یا سازمان مارکسیستی) بلکه با شرکت فعالانه و البته بیشتر فردی کمونیست‌ها در یک نهضت انقلابی دموکراتیک (خلقی) آغاز کرده بود (مبارزات مشروطه و بلافاصله مبارزات جنگل) ناگهان با دیکتاتوری سیاه رضاخانی روبرو شد.

گروه مارکسیستی که بعدها در جریان حکومت دیکتاتوری به پایمردی مرحوم دکتر ارانی بوجود آمد (و بنام گروه ۵۳ نفری معروف شد) بیشتر از آنچه که محصول بلافصل تجربیات عملی گذشته باشد یک حرکت روشنفکری جدید بود که جز یکی دو نفر از مبارزین قدیم بقیه افراد آن را گروه روشنفکران جدید دانشگاه دیده تشکیل می‌دادند. (توجه شود که پیدایش این قشر از روشنفکران دانشگاه دیده که در جریان برخورد با تمدن صنعتی غرب آموزش دیده بودند یک پدیده جدید دریافت روشنفکری جامعه ما که شکلی سنتی و مخصوص به خود داشت به‌شمار می‌رفت) هدف و مضمون درونی گروه نیز بیش از آنچه جنبه سیاسی تشکیلاتی داشته باشد (برعکس سوابق گذشته این تفکر) جنبه تبلیغ ایدئولوژیک و فرهنگی داشت.^{۱۷} انتشار مجله دنیا از سال ۱۳۱۲ (که بیشتر از ۱۲ شماره اجازه چاپ داده نشد و در سال ۱۳۱۴ تعطیل شد.) توسط مرحوم ارانی (و همچنین ایرج اسکندری و بزرگ علوی) زمینه عمده فعالیت گروه را نشان می‌دهد. بعد از شهرپور بیست بقایای گروه ۵۳ نفر که توانسته بودند با استفاده از موقعیت مناسب که تضادهای جدید امپریالیسم آن را بوجود آورده بود از زندان آزاد شوند دست به تأسیس حزب توده زدند. تنها شکل سیاسی مشخص (به معنای نسبتاً علمی آن) که بعد از شهرپور بیست توانست در ایران ایجاد شود حزب توده بود.

متأسفانه اساس و بنیان فکری و تجربی تأسیس این حزب بر تجربیات و آرمان‌های انقلابی این تفکر که در مبارزات دوران مشروطه در تجربه تشکیل محفل‌های مخفی سوسیال دموکرات‌ها و انجمن‌های مبارز سری در تهران و تبریز و بالاخره در مبارزات جنگل آبدیده شده بود استوار نبود و بدین ترتیب حزب توده در واقع پیش از آن که محصول بلافصل و تکامل یافته مبارزات این دوره گردد وسیله‌ای برای اقناع گرایشات انحرافی روشنفکران خرده بورژوا قرار گرفت.

جریان ناسیونال رفرمیسم بورژوازی ملی

^{۱۷} - مرحوم دکتر ارانی در صفحه ۱۶۶ این هدف را چنین توضیح می‌دهد: البته واضح است که مجله دنیا با آن منطق قوی و فکر نافذش مانند برق بر فرق این دسته می‌زند. افکار محدود نمی‌توانند تحمل کنند که بر این بت‌های مقدس چنین حمله شود. بگویند تو اشرف مخلوقات نیستی، روح تو از خواص ماده است - اجتماع تو را اشخاصی که میپرستی ایجاد نکرده‌اند و جریان تاریخ مولد آنست. فلان کتاب که هزار سال پیش نوشته شده‌است برای تو می‌تواند حکم یک اثر تاریخی را داشته باشد ولی فکربشر امروز نمی‌تواند باشد. و این دسته مطابق آنچه پیش بینی کرده بودم با فکر ما مخالفت شدید کردند...

دومین جریان فکری بعد از سال‌های ۲۰، جریان ناسیونال رفرمیسم بورژوازی ملی و روشنفکران وابسته به این طبقه است. این جریان توانست در تمام سال‌های ۲۰ تا ۳۲ تمام جریانات فکری سیاسی روز را تحت‌الشعاع خود قرار دهد. جبهه ملی (اول) به‌عنوان کانون چنین تفکری به رهبری مصدق با مبارزات ضد استعماری خود علیه حاکمیت امپریالیسم انگلیس و به‌راه انداختن بزرگترین نهضت ناسیونال رفرمیستی در تاریخ حیات مردم ما، یکه‌تاز میدان مبارزات خلقی ایران گردید. (مبارزات پرشور نهضت ملی کردن نفت به رهبری مصدق. مراجعه شود به تحلیل تاریخ مبارزات ایران)

در سال‌های ۴۰ وقتی که از طرف نیروهای جدید امپریالیستی شرایط نسبتاً مساعدی برای رشد چنین نیروهائی فراهم گردید عناصر باقیمانده‌ای از روشنفکران ملی حرکت مشابهی را که به‌زعم خود آن‌ها «ادامه راه مصدق» بود آغاز کردند.^{۱۸} اما این بار بنا به دلائلی که عمدتاً به ماهیت طبقاتی این تفکر و تقویت و وجود عناصر سازش کار در جبهه و همچنین به دلیل شرایط اجتماعی که عملاً چنین شیوه‌هائی را طرد کرده بود، بیش از پیش از حوادث و تحولات موجود عقب ماندند و علی‌رغم سابقه درخشان در سال‌های قبل از ۳۲ نتوانستند نقش با اهمیتی را ایفا کنند. جناح چپ این جبهه که نماینده پائین‌ترین اقشار بورژوازی ملی و برخی از عناصر مرفه خرد بورژوازی بازار و روشنفکران مذهبی بود که در مجموع از صداقت و اصالت بیشتری برخوردار بودند. در نیمه راه [...] (ناخوانا)، یعنی تقریباً ۱۲ ماه بعد از تاسیس جبهه] تحت عنوان «نهضت آزادی» از جبهه جدا شدند.^{۱۹} (اردیبهشت ۴۰)

جریان دگماتیسم مبارزه جو - خشن و شدیداً مذهبی

- سومین جریان فکری که در این دوره قابل بررسی است همان جریان دگماتیسم مبارزه جو - خشن و شدیداً مذهبی است که نماینده تفکر اقشار متوسط و پائین خرده بورژوازی بازار و پیشه‌ور شهری می‌باشد.

در این دوره «فدائیان اسلام» بارزترین نماینده سیاسی چنین تفکری هستند که نظرات و مقاصد سیاسی خود را به شکل ترورهای فردی، تهدید به قتل و

^{۱۸} - بعداً در مقاله تحلیل تاریخ مبارزات ایران خواهیم دید که استنباط جبهه دوم از ادامه راه مصدق یک استنباط ایستا و جامد بود که به‌هیچ‌وجه نمی‌توانسته متناسب با شرایط متحول روز باشد.

^{۱۹} - هرچند سران نهضت به این انشعاب برای جلوگیری از تزلزل جبهه واحد در مقابل دشمن اعتراف نمی‌کنند و خود را «پشتیبان شعارهای مترقی جبهه» می‌دانند (رجوع شود به مرامنامه نهضت) اما عملاً این انشعاب صورت می‌گیرد و حتی سران جبهه در مقابل این انشعاب موضع کاملاً مخالفی می‌گیرند.

ایجاد رعب و وحشت در دل طبقه حاکمه دنبال می‌کنند. با اینکه این تفکر ادامه منطقی^{۲۰} مبارزات خرده بورژوازی میانه حال شهری در دوران مشروطه و بعد از آن دیکتاتوری محمدعلی‌شاه است (مبارزات انجمن‌های سری تهران و تبریز که اغلب مقاصد سیاسی خود را در شیوه‌های تروریستی دنبال می‌کردند مانند ترور ناصرالدین شاه) ولی به دلیل خلاء سیاسی دوران دیکتاتوری بیست ساله و جدا افتادن از عمل و تجربه تاریخی خود اولاً فاقد انعطاف و تحرک فکری و سیاسی لازم و حتی معادل آن دوره است.^{۲۱}

ثانیاً، هیچ‌گونه سازماندهی و نظم تشکیلاتی که مناسب با هدف‌های سیاسی آن باشد مشاهده نمی‌شود. بعدها هسته اصلی این تفکر که با درک غریزی^{۲۲} سلطه نوین امپریالیستی در سال‌های ۴۰ همراه بود منجر به جنبش ضد امپریالیستی ۱۵ خرداد گردید. حرکت دیگری که یکسال بعد از آن در ترور منصور نخست وزیر خائن وقت می‌بینیم را می‌توان نشانه‌هایی از وجود بقایای همان تفکر... و نمودی از آخرین انعکاسات خارجی و تلاش‌های عملی این تفکر دانست.

^{۲۰} - سابقه این شاخه از تفکر به مبارزات سیدجمال (پان اسلامیسیم) و بعد مبارزات سازمان یافته شبه تروریستی سال‌های ۱۹۰۰ و مقاومت‌های سیاسی و حتی مسلحانه در دوره استبداد صغیر میرسد. بعد از دیکتاتوری رضاخانی این تفکر به شکل مقاومت‌ها و مبارزات سیاسی یا پارلمانی (مدرس و یارانش) امکان ظهور پیدا می‌کند که البته به شدت سرکوب می‌شود. ترور ناموفق مرحوم مدرس در بار اول و بالاخره کشتن او در تبعیدگاه نمونه همین اقدامات سرکوب کننده رژیم دیکتاتوری است.

^{۲۱} - در واقع دکماتیسم سال‌های ۲۰ تا ۳۰ انعکاس و محصول بلافعل یک دوره رکود و خمودگی در سال‌های سپاه دیکتاتوری است که به صورت بیماری سرایت‌پذیری جریان‌های فکری و سیاسی موجود را تحت سلطه خود قرار می‌دهد. دکماتیسم چپ حزب توده و دکماتیسم راست فدائیان اسلام بهترین نمونه سرایت و حاکمیت این بیماری در تفکرات سیاسی آن زمان است. شاید بدترین و فجیع‌ترین نتایج دیکتاتوری بیست ساله رضاخانی این باشد که خلق را با جدا کردن از بزرگترین وغنی ترین میراث فرهنگ انقلابی و تجربه سیاسی و تشکیلاتی‌اش در مبارزات سترگی چون مشروطه‌خواهی و جنبش‌های مسلحانه در آذربایجان، مواجه با خلأ سیاسی تاکتیکی-تجربی نمود که می‌بایست همه چیز را از نو تکرار کند. از نظر تاریخ ما با پدیده‌های مشابه دیگری که تأثیرات منفی عوامل رو بنائی را در زیر بنا به دنبال داشته روبرو بوده‌ایم. مثلاً همانطور که حمله مغول به ایران (و یا جنگ‌های تجاوزگرانه دو امپراطوری فئودالی، یعنی امپراطوری عثمانی و میلیناریسم متمرکز صفوی در قرون یازده [که البته خود علتی زیربنائی داشتند] - عوامل رو بنائی بودند که رشد نیروهای مولده را در ایران بتأخیر انداختند (از نظر فرهنگی نیز گسترش تصوف و صوفیگری و تأثیرات آن بر زندگی اجتماعی مردم در هر دو این زمان‌ها توجه کنید). همانطور نیز دیکتاتوری بیست ساله به نوبت خود باعث گردید که با تلفیق و تزریق قدرت امپریالیستی به فئودالیسم پوسیده و رو بتلاشی قاجار، با تبدیل ضعف و تجزیه حکومت مرکزی به سیستم متمرکز و قدرتمند سیاسی با تبدیل ارتش‌های محلی و قدرت‌های نظامی منطقه‌ای به قدرت واحد نظامی و همچنین تبدیل مقابله متفرق ضد انقلابی خوانین به مقابله متمرکز سرکوب و جهت‌دار امپریالیستی نهضت‌ها از حدت تضادهای رو به انفجار در سیستم موجود کاسته شود (نمونه مقاومت در برابر قرارداد ننگین و وثوق‌الدوله ۱۹۱۹) و به این ترتیب ضرورت گریزناپذیر نابودی ارتجاع فئودالیسم وابسته به تأخیر افتد.

^{۲۲} - در واقع درک فوق ناشی از تضاد منافع طبقاتی بود که خرده بورژوازی متوسط بازار و عناصر پیشه‌ور شهری را در مقابل عمیق‌ترین ضربات اقتصادی سیاسی و فرهنگی سلطه‌نویین سرمایه‌داری وابسته قرار می‌داد و دقیقاً به دنبال چنین درک غریزی از اوضاع بود (از این جهت می‌گوئیم غریزی که ارگان متشکل رهبری کنند، موجود نبود). که جنبش ۱۵ خرداد توانست با موضع‌گیری ضد امپریالیستی - ضد سلطنتی خود (علیرغم موضع‌گیری رفرمیستی احزاب ملی در همین سال‌ها) صحیح‌ترین جهت سیاسی را اتخاذ کند.

نیروهائی که نماینده چنین تفکری بودند (خرده بورژوازی متوسط پائین و پیشه‌ور شهری) به علت نارسائی ایدئولوژیک و محدودیت دید طبقاتی‌شان (که البته با پیچیده‌ترین انواع دیکتاتوری بورژوازی روبرو شده بودند) علیرغم فشار شدیدی که آن‌ها را به نابودی می‌کشاند نتوانستند از بن‌بست‌های سیاسی- تشکیلاتی خود بیرون آیند.

تنها عده‌ای از عناصر روشنفکر این قشر بعد از شکست ۱۵ خرداد فعالیت‌هائی را در اروپا تحت عنوان جبهه ملی سوم ادامه دادند که عمده آن برخی تبلیغات و افشاگری‌های سیاسی و انتشار مجله [نشریه] ای‌است به نام خبرنگار. در داخل نیز به جز گروه‌های پراکنده و محفل‌های مذهبی نیمه سیاسی از بقایای خرده بورژوازی مذهبی و بخش کوچکی از روحانیت مترقی حرکت دیگری مشاهده نمی‌شود.

ما تا اینجا بدون اینکه به محتوی و نقطه‌نظرهای اصولی این سه جریان فکری اشاره بکنیم و حتی بدون آنکه به تأثیر متقابل این سه جریان فکری در طول بیش از نیم‌قرن مبارزات اجتماعی در ایران اشاره‌ای بکنیم (گرچه بسیار لازم بود و هست که به تأثیرات متقابل این جریانات متمایز فکری اشاره‌ای می‌کردیم تا لااقل تصویر مبهم موجود اندکی روشن‌تر شود ولی) این مهم را به جای مناسب دیگری موکول می‌کنیم.

بورژوازی ملی زمان مصدق به رشد نسبتاً قابل توجهی رسیده بود

تنها با نگاه کوتاه و اجمالی که به جریانات فکری چند ده سال اخیر انداختیم سه جریان اصلی تفکر را متمایز کردیم. در این تمایز بخصوص توجه ما به سمت آن جریان فکری که به استنباطات و برداشت‌های جدیدی از اسلام در سال‌های ۴۰ منتهی شد^{۲۳} جلب می‌شود.

همانطور که گفتیم شکست دیکتاتوری رضاخان در شهریور بیست شرایط مساعدی برای رشد نیروهای خلقی از جمله بورژوازی ملی - خرده بورژوازی بازار و پیشه‌ور شهری و روشنفکران فراهم کرد. بورژوازی و اقشار بالای بورژوازی تجارتگر که مدت‌ها در زیر ستم دیکتاتوری وابسته به امپریالیسم

^{۲۳} - به دلیل نقش ارزنده و پیشتازی که مهندس بازرگان در ارائه و تدوین و تصنیف این نظرات داشته‌است و دلیل کوشش‌های سترگی که در راه پاسخ به چنین ضرورتی اجتماعی در آن سال‌ها صادقانه انجام داده‌است به حق می‌توانیم سمبل و نشانه این جریان فکری را مهندس بازرگان و تفکر او بدانیم. بنابراین منبع هرجا صحبت از نظرات آقای مهندس می‌شود مورد نظر ما همین جریان عمومی فکری است.

انگلستان خرده شده بودند اندک اندک کمر راست کردند و بلافاصله در شرایط مساعد روز مبارزه ضد استعماری ضد فتودالی خود را شدت بخشیدند.^{۲۴}

ضرورت چنین مبارزه همه جانبه و حیاتی برای این نیروها وقتی با شرایط متلاطم و متحول جهانی در زمان جنگ که خود موجب سرعت یافتن تحولات اقتصادی سیاسی و فرهنگ می‌شد همراه می‌گشت ضرورت تجدیدنظر کلی در بنیان‌های فکری و عقیدتی را بیش از پیش برای آنان مطرح می‌ساخت.

بورژوازی ملی و بخصوص اقشار بالای آن به‌جای هرگونه تأملی بلافاصله ناسیونالیسم و شعارهایی ضد استعماری (نفت - آزادی احزاب و انتخابات...) را انتخاب کردند و با جدا نمودن راه خود بدون اینکه خود را موظف به ایجاد یک جریان مبارزاتی مکتبی بدانند توانستند با شرایط مناسبی که بوجود آمده بود تمام جریان‌های فکری سیاسی و مبارزاتی دیگر را تحت‌الشعاع خود قرار دهند. (مثلاً در جریان انتخابات مجلس شانزدهم ظاهراً به اعتبار وساطت و نفوذ کلام کاشانی بود که مرحوم نواب علیرغم مخالفت‌های جبهه ملی و مصدق، موافقت کرد به نفع مصدق و جبهه ملی فعالیت شود، اما درواقع این جریان قوی و حاکم در جامعه به نفع مصدق و جبهه ملی بود که او را مجبور به چنین موضع‌گیری موافقانه‌ای می‌کرد. [جالب توجه اینجاست که هنوز هم بقایای فدائیان اسلام مخالفت شدید خود را با مصدق پنهان نمی‌کنند].

بعد از سال ۳۲ بورژوازی ملی که در زمان مصدق به رشد نسبتاً قابل توجهی رسیده بود ناگهان در زیر فشار سیل سرمایه‌های آمریکائی خود را در حال غرق شدن دید. خلع قدرت سیاسی (کودتای ۲۸ مرداد) خفقان روزافزون اقتصادی و خلاصه تهاجم فرهنگی جدید به‌ناچار، سرنوشت او را با اقشار دیگر خلقی که اکنون فشار امپریالیستی را بیشتر از پیش احساس می‌کردند گره زدند و بدین ترتیب بخش‌هایی از بورژوازی ملی که به سازش تن در ندادند و یا خود در زمره سرمایه‌داران وابسته در نیامدند اجباراً تا سطح تولید خرده کالائی ساقط شدند.

- کوشش‌هایی که توسط برخی از روشنفکران مذهبی در پاسخ به سؤالات و ضرورت‌هایی که در مقابل آنان وجود داشت انجام می‌شد خیلی دیر به نتیجه رسید. از یک‌طرف وابستگی شدید خرده بورژوازی به مذهب و سنت

^{۲۴} - بورژوازی ملی در این زمان در مقایسه با خرده بورژوازی نیروی عمده‌ای نبود اما در عوض به دلیل ماهیت و ذات رو به گسترش وسعت‌طلبانه‌اش شدت و درجه رشد بسیار زیادتری داشت.

مبارزاتی‌اش در پوشش ایدئولوژی اسلامی او را وادار می‌کرد که مذهب را همچون شمشیر و سپری (تعرض - دفاع) ایدئولوژیک که مبارزه زیربنائی او را توجیه می‌کند به‌کار برد و از طرف دیگر بروز روابط تولید سرمایه‌ای و بسط مناسبات پولی در جامعه که همراه با انعکاس پیشرفت‌های عظیم علمی و صنعتی غرب در ایران بود مسائل جدیدی را در پیش رو قرار می‌داد که با استنباطات موجود از مذهب سازگار نبود به‌خصوص نیاز توجیه و تفسیر علمی وقایع و پدیده‌ها که از دو جانب دیگر فشار خود را تحمیل می‌کرد لزوم تجدیدنظر و احیاء تفکر مذهبی را تأکید می‌نمود. این دو جانب عبارت بودند از: اولاً، ضرورت‌های زیربنائی یعنی اقتصاد رو به نفوذ سرمایه‌داری و پیچیده‌تر شدن سلطه امپریالیست و ثانیاً، نفوذ فرهنگ مارکسیستی و انعکاس فرهنگی و سیاسی مبارزات و تجربیات انقلابی ملل دیگر. بنابراین کوشش برای حل این تضاد آغاز گردید.

از نظر روشنفکران این طبقه چنین تلاشی مضمونی از مرگ و زندگی دربرداشت^{۲۵} اگر می‌بایست اسلام به سرنوشت مسیحیت قرن شانزده گرفتار نیاید و داغ ارتجاع و جمود فکری بر پیشانی آن زده نشود و اگر می‌بایست همگام با تحولات سریع علمی و صنعتی و اجتماعی حرکت کرده و قوانین خود را متناسب با شرایط جدید عرضه کند پس لزوم تجدیدنظر و احیای مجدد چنین تفکری در صدر برنامه کار قرار می‌گرفت.

مقاله «مذهب در اروپا»، احیاء و نوسازی تفکر اسلامی

^{۲۵} - مهندس بازرگان در سال ۴۱ یعنی در بحبوحه شرایطی که خطر تهاجم جدید اقتصادی - سیاسی - فرهنگی امپریالیسم به‌شدت احساس می‌شود در مقاله‌ای تحت عنوان «مرز میان دین و امور اجتماعی» (که عنوان آن در عین حال نشان‌دهنده نوع مسائلی است که با آن درگیر بوده و می‌بایست حل می‌کردند) با برخورد خاص خود نسبت به مسائل اجتماعی که نشان‌دهنده پایگاه طبقاتی اوست می‌نویسد: ... بیش از آنچه گفته شد دستگاه سلطنت و حکومت کاری به کارهای مردم نداشت. ارباب و رعیت خودشان به ترتیبی با هم کنار می‌آمدند کاسب و تاجر جنسی می‌آورد و به نرخی که انصاف یا تیغشان می‌برید و عرضه و تقاضای محدود محل ایجاب می‌کرد می‌فروخت... خلاصه آنکه مردم و مؤمنین می‌توانستند برحسب سلیقه و عقیده خود مراسم و اعمال دنیائی و دینی خود را به‌جا آورند دخالت در سیاست به آن صورت معنی و مورد چندانی نداشت. اما حال اوضاع به اندازه زمین تا آسمان عوض شده‌است. حکومت‌های شرق و غرب دنیا چه آن‌هایی که فاشیستی و دیکتاتوری یا کمونیست هستند (توجه به ترتیب آوردن لغات نکنید). چه آن‌ها که برطبق اصول انتخاباتی و دموکراتیک روی کار می‌آیند همه امور و شئون مملکت را در دست دارند سیاست هم یا تابع ایدئولوژی و هدف‌های ملی است (!) یا تابع اغراض و نقطه‌نظرهای شخصی و طبقاتی. شما امروز نه تنها اختیار دکان و زن و دختر و پسران را ندارید بلکه اختیار خودتان هم در دست‌تان نیست... اگر دین سیاست را در اختیار و امر خود نگیرد سیاست دین را مضمحل خواهد کرد یا در سلطه اقتدار خود خواهد گرفت. چون کار دیگری نمی‌تواند بکند. جنگ، جنگ جلو و عقب رفتن یا مماشات و مسامحه و معامله نیست. جنگ، جنگ حیات و ممات یا بود و نبود است.

مقاله «مذهب در اروپا» که در سال ۲۱ [۱۳۲۱] توسط آقای مهندس بازرگان نوشته می‌شود نمونه بسیار مناسب از اولین کوشش‌های احیاء و نوسازی تفکر اسلامی است «یعنی درست در اوج شرایط متحول زمان جنگ که همه چیز در مقابل طوفان بنیان‌کن جنگ جاروب می‌شد، خراب می‌گردید و چیز دیگری ساخته می‌شد.»

در این مقاله سعی شده است که ثابت شود: اولاً - مذهب و دیانت نه تنها تضادی با ترقی و پیشرفت جامعه و علم ندارد بلکه مبنا و اساس ترقی و تکامل سالم، پذیرش مذهب است و حتی دانشمندان و متفکرین غربی نیز (که لابد بزعم ایشان پیشرفت و تکامل تنها در اثر افکار آنان بوده است.) عموماً مذهبی بوده‌اند.

ثانیاً - با اینکه اروپا از نظر صنعتی و علمی یک قاره مترقی و پیشرفته است مذهب در آن نه تنها از بین نرفته بلکه با توجه به احساس نیاز انسان قرن اخیر به معنویات در مقابل مادیات، گسترش و خواهان بیشتری هم یافته است.

.... همانطور که در میان ما صحبت از پیغمبر و امام قرآن و قیامت بوده و هست در اروپا نیز از این قبیل صحبت‌ها وجود داشته و دارد منتهی به لباس و زبانی دیگر. نکته‌ای که می‌خواهم در قسمت اول بحث خود روشن نمایم این است که برخلاف تصور اغلب مردم یعنی برخلاف آنچه در سال‌های اخیر بعضی تجدیدطلبان بی‌خبر انتشار داده‌اند دین در اروپا به زوایای تاریک کلیساها رانده نشده است و تمدن قرن بیستم آن را به صورت رسوم پوسیده در نیآورده است.^{۳۶}

بعدها یعنی در سال ۲۷ [۱۳۲۷] در بهترین و کاملترین اثری که از مهندس بازرگان به نام «راه طی شده» منتشر می‌شود وی می‌کوشد که ثابت کند آنچه را که ادیان (مذاهب در هزاران سال پیش) بدون آنکه تحت تأثیر جریان‌ات تولیدی فکری و علمی زمان خویش باشند مطرح کرده‌اند امروزه بشر بعد از طی مراحل پیچیده تکاملی خویش با سربزه سنگ خوردن‌های فراوان هزارساله‌اش با پای خویش بدان رسیده است.

در این زمینه وی کوشش می‌کند که با استفاده از برخی قوانین علمی مانند فیزیک، مکانیک و شیمی حیاتی بخشی از اعتقادات غیبی مانند وحی،

^{۳۶} - از کتاب «مذهب در اروپا»

قیامت - اراده کن فیکونی... فرشته و جن و بهشت و دوزخ را توجیه و تفسیر کند. درباره قیامت نظر جالب توجهی ارائه می‌دهد. بدین معنی که اگر این درست باشد که جهان مجموعه بسته و کنسرواتوی است که انرژی در آن حفظ خواهد شد و همچنین اگر این درست باشد که عمل (بطور کلی)، خود شکلی از عملکرد انرژی و ماهیتا از مقوله انرژی است پس اصل بقای انرژی جای خود را به اصل بقای عمل می‌دهد و اگر عمل هر فرد را به‌عنوان تعیین کننده‌ترین عامل سازنده شخصیت و مشخصه وجودی او قبول داشته باشیم پس اصل بقای عمل به اصل بقای شخصیت خواهد رسید.

(به‌قول آقای مهندس فولاد سرگذشت حرارتی خود را حفظ می‌کند.) که نتیجه آن به معنای باقیماندن و حفظ شدن مکتسبات، ملکات و دست‌آوردهای فردی انسان در جهان و بازگشت و انعکاس آنها به‌خود انسان به‌معنای همان قیامت و روز جزا و پاداش خواهد بود.^{۲۷}

به این ترتیب نویسنده می‌خواهد با پیدا کردن یک توجیه مادی و علمی برای قیامت و کلاً وارد کردن علوم تجربی در مذهب، اصول نظریات خود را در غشائی از توجیهات علمی فرو برد.

این مسئله در مقاله «ضرب تبادلی مادیات و معنویات» روشن‌تر دیده می‌شود. در این مقاله نویسنده حتی از روش معمول خود عدول کرده و اجباراً منشأ مادی داشتن پدیده‌های معنوی و امور روبنائی را تحت عنوان گفته‌های مادیون مطرح می‌سازد: «... هیچ اشکال ندارد با مادیون هم‌آواز شده برای محرکات و کیفیات انسانی پی‌هیچ عاملی جز عوامل مادی نرویم.»

اما جالب توجه اینجاست که استدلال خود را مبنی بر اثبات قیامت در آخر مقاله دقیقاً بر قبول ضمنی همین گفته‌های مادیون (که مبنای محرکات و کیفیات انسانی را مادی می‌دانند) قرار می‌دهد و به این ترتیب خیلی با احتیاط از کنار این تناقض در صغری و کبرای استدلال خویش رد می‌شود.

در زمینه تطور و تکامل به‌معنای داروینی آن در بیولوژی نیز کارهایی صورت گرفت که وجه عالی آن را در نظرات آقای طالقانی در تفاسیر بسیار جالب توجهی که از برخی آیات و سوره‌های قرآن به‌عمل آمده‌اند می‌بینیم بعدها

^{۲۷} - ذکر نظرات آقای مهندس بازرگان با بیان خود [مقصود، برداشتی از مضمون نظرات بازرگان است]

دکتر سبحانی با انتشار کتاب «قرآن و تکامل» و «خلقت انسان» این نظریه را به شکل کلاسیک آن مدون ساخت.^{۲۸}

ضرورت‌های نوین اجتماعی و سیر تکاملی فکر دینی

اما این کوشش‌ها به اینجا ختم نمی‌شوند. متناسب با پیشرفت شرایط اجتماعی و پیدا شدن شرایط نوینی که موضع‌گیری‌های جدیدی را در مسائل اجتماعی ایجاد می‌کرد اجباراً مذهب و تفکر دینی (به آن شکل که فعلاً مورد نظر ماست و قبلاً محتوی زیربنائی آن را توضیح دادیم.) مجبور به اتخاذ مواضع جدیدتر و احیاء و نوسازی نقطه‌نظرهای اجتماعی خود می‌گردد.

اگر در شرایط سال‌های ۲۰ [۱۳۲۰] این تفکر مجبور می‌شود که در جهت انطباق و هم‌گونی اصول اعتقادی و مفاهیم فلسفی خود با ضرورت‌های علمی و نیازهای پیشرفته دنیای صنعتی کوشش خود را متمرکز سازد و نشان دهد که علم با دین در تضاد نیست در سال‌های ۴۰ [۱۳۴۰] یعنی اوج تضادهای نوین اجتماعی که اصالت هر تفکر و مکتبی با معیار حل تضادهای سیاسی و تشکیلاتی جنبش سنجیده می‌شود^{۲۹} مذهب و تفکر مترقی مذهبی نوین زمان، به مثابه روینای فکری و عقیدتی اقشار و طبقات خلقی (که لزوم مبارزه علیه ارتجاع وابسته به استعمار را به خوبی درک می‌کردند)

^{۲۸} - البته باید توجه داشت به دنبال ضرورت‌های مشابهی در دیگر بلاد اسلامی نیز چنین کوشش‌هایی منتهی به شکل‌های دیگر صورت گرفت. از جمله در پاکستان، کوشش‌های اقبال لاهوری در احیاء تفکر دینی به خصوص از نظر فلسفی و معرفتی و ابوالعلی مودودی، درباره نظرات اجتماعی. و همچنین در مصر این امر به تفسیر معروف طنطاوی می‌رسد که با ظهور نظرات جدیدتر برخی استادان جامع‌الازهر مانند مرحوم شیخ شلتوت دکتر محمد عبده و طه حسین تا زمان حال ادامه پیدا می‌کند. به عنوان مثال مرحوم اقبال در کتاب «احیاء فکر دینی در اسلام» می‌گوید: ... کوشش من آن بوده است که گرچه به صورت جزئی هم باشد به این نیازمندی جواب بدهم. سعی کرده‌ام که با توجه به سنت فلسفی اسلام و در نظر گرفتن ترقیات اخیر رشته‌های جدید علم و معرفت فلسفه دینی را احیاء و نوسازی کنم.

^{۲۹} - به خصوص شکست فضاخت‌آمیز حزب توده تفکر مارکسیستی را در بحران عمیقی فرو برده بود. رفیق شهید مسعود احمدزاده در مقدمه جزوه مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک به این بحران اشاره کرده می‌گوید:

«رهبری حزب توده که فقط کاریکاتوری بود از یک حزب مارکسیست - لنینیست تنها توانست عناصر فداکار و مبارز حزب را به زیر تیغ جلادان بیاندازد و خود راه فرار را در پیش گیرد... در سال‌های قبل از آن (سال‌های ۴۰ مورد نظر است) سازمان‌های بورژوائی و خرده‌بورژوائی وابسته به جبهه ملی در شرایطی که خیانت‌ها و اشتباهات حزب توده بالکل از آن سلب اعتماد کرده بود و هیچ روشنفکر انقلابی حاضر به همکاری با آن نمی‌شد به مثابه تنها سازمان‌های سیاسی موجود قادر به جلب این روشنفکران انقلابی بودند و همین امر به رسوخ ایدئولوژی‌ها و تاکتیک‌های خرده بورژوائی چپ در این سازمان‌ها منجر شده بود اما پس از شکست این سازمان‌ها ایدئولوژی‌های وابسته به آنها نیز بی‌اعتبار شدند. اگر در همین ایام مرزبندی بین مارکسیسم - لنینیسم از یک طرف و روبرزیونیسم و اپورتونیسم از طرف دیگر در یک مقیاس بین‌المللی شکل نگرفته بود شاید سلب اعتماد از حزب توده در آغاز تا حدودی موجب سلب اعتماد از کمونیسم هم شده بود...»

باید نشان می‌داد که می‌تواند از عهده چنین مهمی برآید. به‌خصوص تبلیغ این تصور که بعد از هشت سال حکومت دیکتاتوری پلیسی (بعد از کودتای ۳۲) شرایط سیاسی برای بازگشت حکومت ملی در ایران فراهم آمده‌است توده‌های مردم را در اوج شرایطی از «انتظار ملی» قرار می‌داد.^{۳۰} که متقابلاً شرکت و فعالیت فوری هر تفکر و عمل مثبتی را برای شکستن بن‌بست موجود خواستار می‌شدند. بدین ترتیب تفکر متری مذهب، رهبری فکری و عقیدتی بخش بزرگی از اقشار و طبقات خلقی (خرده‌بورژوازی مرفه و میانه حال بازار و بخش مذهبی بورژوازی ملی) را که تضاد آشتی ناپذیر و رو به گسترش خود را با امپریالیسم درک می‌کردند به‌عهده گرفت. پذیرش ناگزیر چنین تعهدی تلاش‌های احیاء و نوسازی مذهب را سمت جدیدی بخشید که دیگر محتوی اجتماعی سیاسی مذهب را هدف درجه اول خود قرار داده بود.

ترجمه آثاری از سید قطب و محمد قطب آغاز گشت. این آثار در یک مرحله از شرایط اجتماعی مصر که در عین حال مشابهت نزدیکی با شرایط ایران داشت تدوین شده بود.^{۳۲} همچنین در داخل نیز مقالات و بحث‌های جدیدی

^{۳۰} - هنوز تا سال‌های متمادی بعد از کودتای ۲۸ مرداد، مردم تصور می‌کردند (آرزوی‌شان به‌صورت این تصور درمی‌آید) که مصدق بالاخره بازخواهد گشت و به‌همین دلیل تا سال‌های بعد همچنان او را نخست‌وزیر قانونی می‌نامیدند.

^{۳۱} - پاسخی که مردم به دعوت جبهه ملی در متینگ ۲۰ تیر ۱۳۳۹ جلالیه دادند نشان دهنده چنین اوج انتظاری از طرف مردم است.

^{۳۲} - بعد از کودتای مصر که پایگاه سیاسی استعمار انگلیس درهم کوبیده شد در پناه شرایط نیمه دموکراتیکی که ناسیونالیسم خرده بورژوازی مصر به‌رهبری جمال عبدالناصر به‌وجود آورده بود به عناصری از بورژوازی مصر امکان داد که به‌طور محدود شروع به‌رشد کنند. (توجه شود که منظور از شرایط نیمه دموکراتیک در اینجا تنها از نظر سیاسی نیست بلکه بیشتر جنبه اقتصادی آن موردنظر است. مثلاً حکومت مصر با آنکه تولید سرمایه‌داری را به‌کلی ملغی نکرده بود- منظور جهت‌گیری اساسی به سمت لغو مالکیت خصوصی است- اما آن را محدود می‌کرد مثلاً کسی نمی‌توانست بیش از حدود ۶۰۰/۰۰۰ تومان در سال درآمد داشته باشد و ازاین طریق رشد سرمایه را با محدودیت خاصی روبرو می‌کرد که با وسعت‌طلبی سرمایه در نهایت سازگار نبود.)

در هر حال بورژوازی نخواست مصر که از یک‌طرف خود را در محاصره امپریالیسم و صهیونیسم و اشکال نواستعماری سرمایه‌داری غرب می‌دید و از طرف دیگر با محدودیت‌های خرده‌بورژوازی چپ مصر به‌رهبری ناصر که توانسته بود مثلث سوسیالیسم - اسلام - عربیسم را با موفقیت به‌جامعه مصر (و حتی به جامعه عرب) بقبولاند مواجه شده بود چاره‌ای ندید جز آنکه با پشتیبانی از جناح راست خرده‌بورژوازی سنتی به‌رهبری سید قطب (که در عین حال از نفوذ سنتی نسبتاً قوی برخوردار بود) او را در خدمت خود قرار دهد. سید قطب که در مقابل سیل بنیان کن ناسیونالیسم از بند رسته عرب و موج رو بتزاید تفکرات سوسیالیستی به‌عنوان انگیزه‌ها و شیوه‌های اساسی رهایی از قید استعمار خود را موظف به موضوع‌گیری می‌دید دست به تهیه و تدوین مقالاتی که بر نظارت و استنباطات جدید و نوینی از جنبه‌های اجتماعی اسلام نظارت دانست پرداخت. البته دگماتیسم خرده بورژوائی راست سید[قطب] نگذاشت (و جبراً نمی‌توانست بگذارد) که او بین نظارت فلسفی که مستقیماً حاصل آن سوسیالیسم علمی و نفی علمی استثمار بود و تفکرات اصلاح‌طلبانه و نهایتاً ضد استعماری اما سازشکارانه سرمایه‌داری مصر فرق کیفی قائل شود. به این ترتیب با مبارزه علیه نقطه‌نظرهای سوسیالیستی به‌طور کلی با سوسیال - اسلام - عربیسم ناصر هم از در مخالفت درآمد. و به این ترتیب عملاً در خدمت سرمایه‌داری جهانی قرار گرفت. گرچه اعدام سید و کار توضیحی که در این باب از طرف ناصر صورت گرفت خرده‌بورژوازی راست مصر را

که برداشت‌ها و استنباطات جدید را از مذهب نشان می‌داد به‌راه افتاد. مقالاتی که مهندس بازرگان در این دوره نوشته مانند «مرز میان دین و امور اجتماعی»، «اسلام مکتب مبارز و مولد» و «خودجوشی»، «جنگ دیروز و فردا» کاملاً نشان‌دهنده اجبارات جدیدی است که شرایط بحرانی روز در جهت پاسخ به ضرورت‌های نوین سیاسی - اجتماعی در مقابل روشنفکر این طبقه قرار می‌دهد.

مهندس بازرگان تحت تأثیر فرهنگ بورژوازی غرب

بدین ترتیب در یک دوره بیست ساله از تجدید حیات فکری، بعد از دوره دیکتاتوری، تفکر مترقی مذهبی به‌عنوان یک شاخه قدیمی - قوی و مستقل از جریانات فکری جامعه که در عین تأثیرپذیرفتن از جریانات دیگر فکری مبنای طبقاتی خاص خود را دارد (بطوری‌که قبلاً بحث شد) در مقابل پیشرفت‌های علمی و صنعتی و تغییر و تحولات اقتصادی سیاسی و متناسب با رشد نیروهای تولید در ایران و ظهور اندیشه‌های نوین اجتماعی مجبور به طی پروسه تکاملی پریچ و خمی می‌شود که در نهایت در سال ۴۰ تفکر آقای مهندس بازرگان بهترین سمبل و نشانه آن به‌شمار می‌رود.

بررسی مبانی فلسفی - عقیدتی - اجتماعی و سیاسی این تفکر در سال‌های ۴۰ به‌خوبی نشان‌دهنده استنباطات و برداشت‌های کاملاً جدیدی از اسلام است که او را از نقطه عزیمتش در ابتدای سال‌های ۲۰ کاملاً مجزا می‌سازد.^{۳۳}

در اینجا بسیار لازم بود که تحلیلی از نقطه نظرهای فلسفی سیاسی و اجتماعی آقای مهندس (البته به‌عنوان سمبل این طرز تفکر همان‌طور که قبلاً

به‌شدت عقب راند اما سرمایه‌داری مصر به‌خصوص جناح‌های سازشکار آن از کوشش باز نایستادند. ماهیت دوگانه حکومت مصر که بخصوص بعد از مرگ ناصر و شکست ژوئن ۶۷ جناح‌های راست و مرتجع و سازشکار آن غلبه پیدا کرده بودند (کوئیدن جناح چپ حزب بورژوائی مصر به‌رهبری علی صبری...) عامل بسیار مهمی گردید که راه نفوذ و حاکمیت سیاسی بورژوازی سازشکار مصر را هموار کرد. موضع سازشکارانه حکومت سادات که جامعه عرب را به سمت یک مصالحه سیاسی با اسرائیل پیش می‌برد دقیقاً از هدف‌های اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری وابسته مصر نشأت می‌گیرد. (تضاد عراق سوریه کویت با مصر نیز از زاویه همین تحلیل قابل بررسی است.)

^{۳۳} - همان‌طور که قبلاً گفتیم پروسه چنین تحولی در تفکر مذهبی تنها آنگاه قابل توجیه و بررسی علمی است که آن را در رابطه با رشد شرایط اجتماعی و پیدایش نیروهای جدید تولیدی مورد توجه قرار دهیم. بدین جهت این تمایز به‌هیچ وجه به‌معنای یک بدعت یا تجدیدنظر طلبی نیست بلکه دقیقاً از قوانین تحولات تاریخی و اجتماعی تبعیت می‌کند.

گفتیم) به عمل آید. این کار به خصوص از نظر تأثیری که در تکامل آتی تفکر اسلامی و ایدئولوژی سازمان خواهد داشت می‌توانست مورد توجه قرار گیرد اما به دلیل آنکه نظر ما تنها بررسی محتوی آموزش در گذشته بود، تنها به ذکر بسیار مختصری از رئوس این نقاط نظر که در برداشت‌های جدید ما از مذهب و نیز طبیعتاً در محتوی آموزش ما به خصوص در ابتدای شروع کار سازمان مؤثر بوده است اکتفا کرده و تحلیل کامل آن را به بحث‌های ایدئولوژی موکول می‌کنیم.

همان‌طور که قبلاً نیز اشاره کردیم آقای مهندس با فرو بردن مذهب در غشائی از علوم تجربی، فیزیک، شیمی بیولوژی می‌خواست ثابت کند که اولاً - مذهب با علم و تمدن و پیشرفت در تضاد نیست و می‌تواند همگام و حتی جلوتر از نیازهای یک جامعه متمدن حرکت کند. ثانیاً - اسلام مکتب اجتماعی سیاسی اقتصادی است که می‌تواند اولاً در مقابل ظلم و ستم ایستادگی کرده و یک جامعه ایده‌آل بدون ظلم و فساد به بشریت ارائه دهد. روشن است که طرح مسئله بدین شکل به هیچ‌وجه نشان‌دهنده عمق نظرات و ماهیت واقعی و اصلی استنباطات آقای مهندس از اسلام نیست. چرا که تمام مکاتب و نظرات اجتماعی از افلاطون و ارسطو گرفته تا کانت و هگل و آون و فوریه (سوسیالیست‌های تخیلی) معتقدند که نظرات و اعتقادات آنان اولاً منطبق با علم است ثانیاً رفاه و خوشبختی بشریت را به دنبال خواهد داشت. حتی دانشمندانی از قبیل آلکسیس کارل یا کنت دونوئی در اروپا کوشش‌های مشابهی در زمینه احیاء و نوسازی تفکر مسیحیت به عمل آوردند آنها مطرح می‌کردند که خوشبختی بشریت تنها در پرتو تعلیمات و پذیرش اصول مسیحیت امکان‌پذیر است. بدین‌جهت است که تنها توجه به هدف‌های عام و اصول انتزاعی پذیرفته شده در یک تفکر نشان دهنده مضمون واقعی آن تفکر نیست (در مورد تفکر ماتریالیستی فوئرباخ یا اتوپیست هادر قرن ۱۸ و ۱۹ مثال زده شود). برای درک مضمون صحیح و کاملتر یک تفکر باید به شیوه‌های علمی ارائه شده و همچنین برخوردهای خاصی که با پدیده‌ها می‌شود نیز توجه کافی نمود.

مهندس بازرگان از درک واقعیت‌های اجتماعی به دور می‌افتند

چنین بررسی به‌خوبی نشان می‌دهد که مهندس بازرگان نیز علیرغم نوآوری‌هایش در تفکرات مذهبی در هر حال نمی‌تواند پا را از محدوده تنگ ایدئولوژی طبقاتی خویش فراتر بگذارد. استنباطات او از اسلام در همان چهارچوب تنگ ایدئولوژی طبقات متوسط محصور می‌ماند.^{۳۴} این محدودیت‌ها که تنها با توجه به خصوصیات تولیدی و منافع طبقاتی اقشار بالای خرده‌بورژوازی و بخش مذهبی بورژوازی ملی قابل توجیه است در اشکال و نمونه‌های ذیل به‌خوبی مشاهده می‌شود.

۱- مهندس بازرگان به‌شدت تحت تأثیر فرهنگ بورژوازی غرب قرار دارد و به تکامل و پیشرفت از همین دریچه نگاه می‌کند. به‌خصوص اینکه سرمایه‌داری در جریان رشد و تکاملش در اروپا از مبارزه با مسیحیت دست برداشته و به تقویت و تحکیم آن پرداخته‌است [این] در چشم آقای مهندس یک تحول شگرفت و نوین در اعتقاد مردم غرب جلوه‌گر می‌شود. در حالیکه جریان مبارزه بورژوازی با مذهب دقیقاً در چهارچوب مبارزه طبقاتی که بین نیروی نوخاسته سرمایه‌داران شهری دهقانان و پیشه‌وران از یک طرف و فئودال‌ها و اشراف از طرف دیگر در قرون ۱۶ تا ۱۸ [میلادی] درگیر بود قابل توجیه است. مسلماً با مبارزه علیه فئودالیزم منحنی اروپا که با اتکاء به مسیحیت به‌عنوان محکم‌ترین روبنای سیاسی ایدئولوژیکی‌اش سالیان دراز در مقابل تحولات نوین علمی و اجتماعی مقاومت می‌کرد مبارزه علیه چنین مذهبی هم شدت می‌گرفت. اما این نکته قابل بررسی است که بلافاصله با قدرت یافتن سرمایه‌داری و تبدیل آن از شکل سرمایه‌داری آزاد به سرمایه‌داری متمرکز و انحصاری در زمان ناپلئون (که در عین حال با رشد تضادهای درونی سرمایه‌داری مقارن بود) مسیحیت نیز اجباراً در خدمت منافع این طبقه قرار گرفت به‌طوری که در معاهده معروفی که بین پاپ و ناپلئون امضاء می‌شود پاپ قبول می‌کند که اسقف‌ها از طرف ناپلئون انتخاب شوند در کلیساها و مدارس او را نماینده قدرت خدا بدانند و تمام تهاجمات امپریالیستی او در قاره اروپا به‌عنوان یک مبشر صلح و خوشبختی قلمداد گردد.^{۳۵}

^{۳۴}- توجه کنید که ما همه جا از تفکرات مذهبی و استنباطات آقای مهندس از اسلام صحبت می‌کنیم نه ماهیت اسلام در این باره نکات ظریف و بسیار حساسی وجود دارد که به بحث‌های ایدئولوژی ماکول می‌کنیم.

^{۳۵}- از نظر ناپلئون کلیسا به‌معنای وسیع کلمه به مثابه یک ابزار پلیس معنوی بود که به‌وسیله آن به سهولت امکان داشت توده‌های ملت را رهبری کرد و تنها سود کلیسا همین بود و بس. درباره مقام پاپ ناپلئون عقیده داشت که این دستگاه در حدود دوهزار سال تاریخ آن، مصنوع حقه‌بازی حرفی است که اسقف‌های روم با استفاده ماهرانه از شرایط محلی و تاریخی زندگی قرون وسطی را اختراع کرده و به‌تدریج به‌صورت کنونی درآورده‌اند. ناپلئون توضیح می‌داد که بهتر است با این «کنت کیارامونتی» پیر حقه‌باز که مردم احمق او را نماینده خدا در روی زمین می‌دانستند بسازد و یا آنکه تعدادی از این پلیس‌های ردپوش

آقای مهندس می‌نویسند: نکته‌ای که می‌خواهم در قسمت اول بحث خود روشن نمائیم این است که برخلاف تصور اغلب مردم یعنی برخلاف آنچه بعضی تجدیدطلبان بی‌خبر انتشار داده‌اند دین در اروپا به‌زوایای تاریک کلیساها رانده نشده و تمدن قرن بیستم آن را به صورت رسوم پوسیده درنیاورده است... البته نمی‌گوئیم اروپائیان تماماً مردمان مقدس دعاخوانی هستند می‌گوئیم در اروپا نیز خداپرستی سکه رایجی است... البته اروپائیان مانند ما روضه‌خوانی نمی‌کنند طهارت (نجاست سرشان نمی‌شود) سهل است شراب هم می‌خورند بنابراین در نظر یک نفر ایرانی در اولین برخورد، بی‌دین مطلق و دشمن خدا و رسول جلوه می‌نمایند. در صورتی که چنین نیست. اکثریت آن‌ها پابند کیش و آئین هستند و اعمالی به‌جا می‌آورند مثلاً روزهای چهارشنبه در بیشتر خانواده‌های فرانسوی گوشت دیده نمی‌شود.^{۳۶}

ایشان نمی‌توانند درک کنند که این سرمایه‌داری اروپا است که ایدئولوژی فاسد طبقاتی خود را در قالب ایده‌آلیسم مسیحیت بر جامعه حاکم گردانیده است. اروپا و به همراه آن سرمایه‌داری اروپا نمی‌تواند به‌عنوان سمبل ترقی و تکامل و آخرین نهایت امیال و ایده‌آل‌های انسانی گردند چرا که باید چنین

پاپ پل هفتم را در ردیف ژاندارم‌ها و پلیس «پوشه» استخدام کند تا اینکه [بجای این که] به دشمنان بوربون‌ها اجازه دهد این گروه عظیم کارآگاه‌های سیاه‌پوش را به خدمت خود گیرند و یا آنکه مردم را در آغوش این متفکران و فیلسوفان اقناع‌ناپذیر که پیوسته آزادی فکر را تشویش می‌کنند بیاندازد. وانگهی ناپلئون به‌خوبی آگاه بود که این پلیس‌ان سیاه‌پوش کاتولیک بهترین وسیله برای خفه کردن ایدئولوژی شوم (به چشم او) عصر روشنی افکار و انقلاب می‌باشند. قرارداد میان ناپلئون و پاپ که کنکوردا نامیده می‌شود در ماه ژوئیه سال ۱۸۰۱ به امضاء رسید نکات اساسی این قانون به شرح زیر است...

ناپلئون بنا به میل خود اسقف‌ها و اسقف اعظم‌ها را برمی‌گزیند و سپس پاپ صلاحیت آن‌ها را تأیید می‌کند و حتی کشیش‌هایی که توسط اسقف‌ها برگزیده می‌شدند بدون موافقت دولت نمی‌توانستند وارد خدمت کردند. دستورهای و فرمان‌های پاپ و احکام کلیسایی در هر موردی که بود تنها با اجازه دولت منتشر می‌گردید کلیسای کاتولیک تعلیم اجباری شرعیات را در کلیه مدارس فرانسه به اجرا گذارد. برطبق این برنامه شاگردان موظف بودند مواد زیر را از حفظ فراگیرند.

- ۱- خداوند او را (ناپلئون) نماینده قدرت و مظهر خدا در روی زمین می‌شناسد.
- ۲- هرکس در اجرای وظائف خود نسبت به ناپلئون قصور ورزد از حکم خداوند سرپیچی کرده و مستوجب لعنتی ابدی است. در اعیاد مذهبی از بالای منبر گفته می‌شد که روح‌القدس موقتاً خود را به قالب ناپلئون درآورده تا هرج و مرج و شقاوت انقلاب را از ریشه براندازد و پیروزی‌های مداوم کنسول اول (و بعدها امپراطور) یعنی ناپلئون در برابر دشمنان خارجی نشان دهنده دخالت مستقیم روح‌القدس در لشکرکشی‌ها است...

از کتاب ناپلئون صفحات ۱۱۴ تا ۱۲۳ و ۱۲۴ تا ۱۲۷

۳۶- ملاحظه می‌شود که به دین تنها از دریچه آداب و احکام عبادی و حداکثر اعتقادی آن نگاه می‌شود و فرد بی‌دین کسی است که به‌زعم ایشان این اعمال را انجام نمی‌دهد. البته اندیشه آقای مهندس در جریان سال‌های بعد تکامل پیدا می‌کند و همانطور که قبلاً گفتیم در سال‌های ۴۰ اجباراً به محتوی اجتماعی مذهب توجه می‌کند، ولی در هر حال برخورد سطحی و ابتدائی او که عمدتاً ناشی از توجه یک‌جانبه به مسائل روبنایی و غفلت از علل زیربنایی پدیده‌ها و جریانات است همچنان باقی است این مسئله را بعداً نیز خواهیم دید.

ترقی و تکامل کاذبی بر استثمار میلیون‌ها مردم - ستمکش آسیا و آفریقا استوار باشد. مهندس بازرگان می‌نویسد «... قبل از جنگ اخیر، در شهرهای بزرگ فرانسه از جمله پاریس، فاکولته‌ها و اونیورسیتیه‌های معروف وجود داشت که توسط روحانیون اداره می‌شد و همان علوم جدید به وضع بسیار درخشانی تعلیم داده می‌شد. در آنجا یک نفر روحانی به‌عنوان پارازیت جامعه یا علمدار خرافات شناخته نمی‌شود بلکه در آکادمی علوم فرانسه که مجمع زبندگان روشن فکر جامعه است در کنار یک عده مورخ و نویسنده و فیزیسین و ژنرال و سیاستمدار، عده‌ای نیز روحانی صاحب کرسی هستند. روزی در یکی از خیابان‌های پاریس چشمم به اعلان بزرگی افتاد که مردم را برای شرکت در مجلس جشن و نمایش عمومی به نفع امور خیریه دعوت می‌کرد و به خط درشت نوشته بود، ریاست مجلس با مارشال افرانشوسپری (سرلشکر معروف فرانسه) و کاردینال وردید اسقف شهر پاریس می‌باشد.

پیش خود فکر کردم آیا در ایران هیچ‌وقت امکان دارد مثلاً اسم سرلشگر عبدالله خان و حاجی آقا جمال را پهلوی هم بنویسند و اگر کسی بگوید این دو نفر آقایان فلان روز با هم صحبت می‌کردند کسی باور نخواهد کرد سهل است، که تیمسار سرلشگر برای خود توهین بزرگی نیز خواهد دانست.

در جامعه تربیت شده ایرانی تظاهر به مسلمانی جرأت و جسارت فوق‌العاده می‌خواهد اما در جامعه اروپائی کاتولیک بودن و برای نماز به کلیسا رفتن امر عادی است. در مدرسه‌ای که نگارنده وارد بود و جزو مدارس عالی طبقه بورژوازی (!) کشور محسوب می‌شد ۶۸٪ محصلین در جمعیت کاتولیک‌های مدرسه عضویت داشتند و رئیس مدرسه که ضمناً سمت عضویت فرهنگستان فرانسه را داشت و مدیر چندین کمپانی بزرگ بود به کاتولیک بودن خود علناً مباحثات می‌کرد^{۲۷}.... «بدون آنکه محتاج توضیحی به غیر از نوشته خود ایشان باشیم به ذکر قسمت دیگری از آن‌ها می‌پردازیم.

^{۲۷} - اما لازم است به آقای مهندس گفته شود که اکنون در ایران نیز همراه با رشد بورژوازی کمپرادر نه تنها فلان سرلشگر و فلان آخوند اسمشان بسیار در کنار هم می‌آید بلکه هر سال صدها آخوند از مدارس دولتی به‌عنوان مبلغ دینی طبقه حاکم فارغ‌التحصیل می‌شوند نه تنها دیگر تظاهر به مسلمانی آنچنان مسلمانی که شما مطرح می‌کنید - جرأت و جسارت نمی‌خواهد بلکه طبقه حاکمه خود اولین مدعی چنین اسلامی است. چاپ کننده قرآن و به راه اندازنده حوزه‌های دروس مذهبی و اداره کننده اوقاف و بقاع متبرکه است. واعظین دولتی اکنون سنگ به اصطلاح اسلام را به سینه می‌زنند و حقوق خود را از نخست‌وزیری می‌گیرند. اینکه نوشته‌اید در شهرهای بزرگ اروپا مخصوصاً پاریس هر محله چندین کلیسای معتبر دائر دارد و سال‌های اخیر کارگاه‌های ساختمانی بزرگ به‌نام کارگاه‌های اسقف در نقاط مختلف پاریس مشغول بنای کلیساهای جدید معظمی بود در صورتی که در تهران که پایتخت ایران و دارالخلافه اسلام و شیعه است اگر

درباره مفسد اجتماعی و ضد اخلاقی مردم که به زعم ایشان ایرانی به آن مبتلا است و ظاهراً ریشه همه دردها را هم ایشان در همانجا جستجو می‌کنند می‌نویسند:

«... نه تنها اروپائیان دین دارند بلکه بهتر از مسلمان‌ها به آن علاقمند و عقیده‌مند می‌باشند و به تشکیلات امور دینی خود شالوده معین و منظمی داده‌اند اولاً توده مردم دارای قلبی صاف، دستی پاک و روحی فداکارند. نظائر تقلب‌ها، کلاه‌گذاری‌ها و مردم‌آزاری‌های کثیفی که در میان ما شایع است در آنجا به ندرت دیده می‌شود. در امانت و در انجام وظیفه بسیار درستکار می‌باشند. بسیار کم اتفاق می‌افتد که دست به کم‌فروشی و رشوه‌گیری بزنند. (ادامه آن را از مقاله «مذهب در اروپا» مطالعه کنید بسیار قابل دقت است).» و بدین ترتیب الگوی بورژوازی غرب را در مقابل ما قرار می‌دهد.

۲- مهندس بازرگان با برخورد ایده‌الیستی - روبنایی و سطحی خود با مسائل اجتماعی از تجزیه و تحلیل صحیح جریانات سیاسی و اجتماعی باز می‌ماند. نسبت به توده‌های مردم بدبین می‌شود آن‌ها را فاسد، دزد، خائن، دروغگو و بی هدف می‌داند و برای اصلاح چنین وضعی اجباراً به ارائه شیوه‌های فرعی و سطحی می‌پردازد از اروپای غربی الگو برمی‌دارد. بدون آنکه بتواند قوانین تحولات اجتماعی را کشف کند ریشه اشکالات و نواقص اجتماعی را مقوله‌های منطقه‌ای یا نژادی می‌داند. او در مقاله «احتیاج روز» می‌نویسد:

«... ما در ایران از بیچارگی‌های خود می‌نالیم. بیکاری - بیسوادی یا بی‌پولی را موجب آن می‌شماریم.... ولی ناتوانی عمده و بی‌علاجی مشکل دردهای ما از، غیر اجتماعی بودن ماست)

البته به این مطلب و به این مرض (فردیت و خودخواهی) خیلی توجه شده‌است ولی به این نظر که منتها و مبدأ دردهای اساسی ما را در آن ببینند، دقت کافی نکرده‌اند... ما خیلی حواسمان پرت است و کلاهمان پس معرکه می‌باشد شاید در هیچ جای دنیا فردیت و خودیت به اندازه ایران نیست»

پنج شش مسجد معروف را کنار بگذاریم بقیه مخروبه یا خلوت و غریب و خراب است اکنون دیگر غصه‌ای ندارد عمارات سر به فلک کشیده مساجد تازه‌ساز و پیش‌نمازهای ظاهر الصلاح اداره اوقاف به انجام وظیفه ارشاد و تبلیغ مشغولند و البته روشن است که گه‌گاهی هم لازم است دعائی به جان شاه اسلام پناه و خاندان جلیل که مبادا سایه مبارکشان کوتاه شود بنمایند تا ادای دین شده باشد. بنابراین دیگر تعجیبی ندارد که اسم فلان سرلشگر در کنار اسم فلان کاردینال مسیحی باشد یا ۶۸٪ محصلین مدارس بورژوازی مذهبی باشند.

ایشان در جای دیگری ادامه می‌دهند «... ما به دو دلیل نتوانسته‌ایم مجتمع و متحد باشیم. اول وجود مانع - یعنی نادرستی خیانت دروغ و فساد مولد سوءظن ثانیاً فقدان مقتضی یعنی نداشتن هدف. چون همه خود را و، راحت و انتفاع و نجات شخصی [خود] را، طالبیم پس به تعداد نفوس در این کشور هدف و مقصد وجود دارد و چون به یکدیگر دروغ می‌گوئیم و خیانت می‌ورزیم... هرگاه به طور استثناء و در موارد خاص یا در اشخاص خوب وحدت هدف و حسن نیت پیدا شود و چون راه و رسم همکاری را بلد نیستیم اصولاً مرد کار و اثر نمی‌باشیم و در اجتماعمان نتیجه و گرمی نمی‌بینیم بنابراین به زودی از هم می‌پاشیم... ما ایرانی‌ها حتی در مواقع سختی و احتیاج نیز از هم فرار می‌کنیم مثل یک مشت مار و عقرب که از کیسه‌ای به زمین خالی کنند هرکس به سعی خود - به فکر خود - به نفع خود - برای خود... حق دارند چنین کنند چون مثل مار و عقرب از هم بدی دیده‌اند کلاه سرهم گذارده‌اند نادرستی و نامردمی کرده‌اند حق داریم بدگمان باشیم...»

به این ترتیب آقای مهندس به شدت از درک واقعیت‌های اجتماعی به دور می‌افتند ایشان توجه ندارند که در واقع بیماری‌ها و امراض روشنفکران خرده بورژوا و عدم توانایی آنان در هدایت و بسیج مبارزه درونی توده‌ها علیه طبقه حاکمه را به حساب توده‌های زحمتکش و مردم مبارز ما گذاشته‌اند. ایشان نمی‌توانند درک کنند که ریشه فساد و تبهکاری فقر نه در توده‌های مردم بلکه در حاکمیت استعمار در غارت منابع و منافع خلق‌های میلیونی ما در وجود استعمار طبقه حاکمه نهفته است و مستقیماً ناشی از فرهنگ فاسد طبقاتی اوست. فردیت و فردگرایی به‌عنوان تنها ممیزه ایدئولوژی طبقات زحمتکش جامعه ما نیست بلکه دقیقاً با خصوصیات خرده بورژواهای روشنفکر قابل انطباق است.

بدین ترتیب اندیویدوالیسم آقای مهندس به سادگی او را به محافظه‌کاری ذهنی‌گرایی و سطحی‌نگری و بی‌اعتقادی نسبت به توده‌ها می‌کشاند.

ترس مهندس بازرگان از انقلاب و تصادم و عکس‌العمل‌های حاد

ترس ایشان از انقلاب و تصادم و عکس‌العمل‌های حاد^{۲۸} و ارائه شیوه‌های فردی اصلاح و تکامل که «مردم شخصاً صالح شوند و مجتمعا همکاری نمایند تا جامعه اصلاح شود» و همچنین مردم را نیروئی ذاتاً مخرب و فاسد قلمداد کردن و آن‌ها را به‌طور مشروط، مستحق استقلال و دموکراسی دانستن (البته منظور ایشان همان دموکراسی‌های غربی است.) همگی نمونه‌های مشخص و روشنی از اندیویدوالیسم افراطی آقای مهندس به‌شمار می‌رود. نمونه بسیار بارزتر این اندیویدوالیسم را می‌توان در مقاله بی‌نهایت کوچک‌ها مشاهده کرد. ایشان تحت عناوین «تغییر برنامه زندگی» و همچنین «تنها راه اصلاح» درین مقاله می‌نویسند:

«ملاحظه کنید اگر ما افراد ملت ایران بیائیم تغییر مختصری در برنامه زندگی خود بدهیم مثلاً وقتی به هم می‌رسیم اولاً صمیمانه با روی گشاده سلام کرده تحریک نشاط نمائیم ثانیاً ضمن صحبت به‌عوض شکایت از محیط و بدگوئی به‌خودی و بیگانه نعمت‌های خداوندی و جهات مثبت زندگی را به‌خاطر آورده آنچه را که نداریم موقتاً فراموش کرده و از آنچه داریم اظهار رضایت نمائیم رفیق خود را در مقابل پیش‌آمدهای نیکوئی که برایش روی داده‌است و زحمات و هنرهائی که انجام داده تبریک و تحسین بگوئیم و نام خدمتگذاران و کارکنان جامعه را ببریم چقدر اوضاع عوض خواهد شد؟ به‌واسطه رفع کدورت و بروز حالت نشاط ترشحات معدی (!) و فعالیت‌های خون و غیره بهتر خواهد شد استعدادها و سرمایه‌های طبیعی به‌یادمان آمده احتمال دارد آن‌ها را بیشتر مورد استفاده قرار دهیم یا خدمتگذاران جامعه را شناخته و تشویق می‌شوند... خلاصه آنکه جامعه‌ای سلامت‌تر، صالح‌تر فعال‌تر به‌وجود می‌آید همین‌طور حساب کنید پولی که فوج فوج کارگران و کسبه و کارمندان این شهر هر شب بالای مشروب خرج می‌کنند اگر نصف آن را صرف بهبود وضع شخصی و خانواده خود بکنند و نصف دیگر را در شرکت‌هائی به‌کار اندازند همین مقدار بی‌نهایت کوچک ناقابل منشأ چه فعالیت‌های عظیم و اصلاحات و درآمدهای بزرگ ملی می‌تواند باشد؟... امروزه به دو دلیل مردم مأیوسند اولاً معتقدند فایده و نتیجه‌ای در اقدامات عمومی انفرادی خود یا همفکران خویش نبوده چشمشان از بی‌نهایت کوچک‌ها آب نمی‌خورد. ثانیاً نسبت به افراد شاخص که مصدر امور هستند

^{۲۸} - هرچند مسلماً این تفکر نمی‌تواند از انقلاب تصور درستی مبنی بر تفسیر بنیانی و زیربنائی جامعه براساس تحول تغییرات کمی به کیفی پدیده داشته باشد و عمدتاً تغییرات کیفی را غیر مشروط و بدون لزوم عبور از مراحل کمی آن درنظر می‌گیرد ولی در هر حال همین مخالفت یا اصولاً عدم قبول تغییرات کیفی نیز می‌تواند نقطه ضعف بزرگی به‌شمار آید.

بدبین‌اند یا اگر بدبین نباشند چون دست عمال خارجی و نفوذ اجانب را در همه جا وارد می‌دانند می‌گویند هر اقدام نیک، یا از اول تحریک خارجی و غرضی در پس آن نهان می‌باشد و یا بعداً مورد استفاده خارجی قرار خواهد گرفت.

به این ترتیب ملاحظه می‌کنید تمام افراد و افکار ما، به بن‌بست غریبی منتهی شده مردم روز به روز مأیوس‌تر و بنابراین بیکاره‌تر و فاسدتر می‌شوند ولی اشتباه می‌کنند و خطای ما ناشی از کم‌حوصلگی و تنبلی خودمان می‌باشد ما حق نداریم و برخلاف رویه عمومی طبیعت، عمل بی‌نهایت کوچک‌ها را که درین مورد فرد فرد افراد و جزء جزء اعمال آن‌ها است کوچک بشماریم. اولاً همانطور که توجه کردید نه تنها نباید از اثر افراد مأیوس بود بلکه تنها عامل مؤثر را باید همان دانست و ثانیاً بی‌نهایت کوچک‌ها یک نوع مصونیت خاص داشته. بیگانگان اگر با کشتن یک وزیر خادم و خاموش کردن یک وکیل خوب بتوانند اوضاع مملکت را دگرگون کنند در مقابل افراد پراکنده گمنام کثیر که در خلوت و آشکار اعمال کوچک کوچک بی‌سروصدا انجام می‌دهند مسلماً ناتوان می‌باشند.... یعنی نه تنها خوبی افراد و پاکی اعمال آن‌ها مطلقاً مطلوب است بلکه مختصر بهبود افراد و اندک اصلاح اعمال نیز تأثیر فوق‌العاده داشته. اگر درست دقت کنید در یک جامعه نباید کوچک‌ترین فساد و جزئی‌ترین خلاف را اجازه دوام داد. پس بیائید حالا که از آن‌هایی که توقع داشتیم، از دستگاه‌ها و وزراء و وکلای خود معجزه ندیدیم، بی‌نهایت کوچک‌ها را تسبیح کنیم و روی ارادت در آستان پرافتخار و دامن وسیع ابدی آن‌ها بگذاریم... ثالثاً عادات عمومی مذموم را تقبیح و با آن‌ها مبارزه کنیم در هر حال خیالمان راحت باشد که جز از این راه هیچ دردی دوا نخواهد شد و برایمان مسلم شود که هر مدعی که نقشه اصلاحی و برنامه عمرانی برای کشور ما طرح نماید اگر این دو عنصر بی‌نهایت کوچک یعنی فرد و عمل فرد را اساس نقشه خود قرار نداده، انتگرال مضاعف آن‌ها را در وسعت پهناور کشور و در مدت طویل تاریخ گذشته و آینده حل ننماید راه غلط پیموده و کلام یاوه سروده است.

استنباطات بسیار محدود طبقاتی مهندس بازرگان از اسلام

اگر کسی را چنین پشتکاری نیست و حوصله ندارد که اول خود و اطرافیان خویش را اصلاح نماید بر او شاید نتوان ایرادی گرفت ولی باید گفت پس

بطریق اولی از دیگران توقعی نداشته باشد و عمرو زید را مقصر نشمرد
بخودی و بیگانه فحش ندهد بسوزد و بسازد.

۳- شیوه‌های اصلاحی آقای مهندس که بر استنباطات بسیار محدود طبقاتی
او از اسلام متکی است نه تنها راهی برای باز شدن گره اساسی مشکلات
مردم باز نمی‌کند بلکه آن‌ها را گاه در همان کوره‌راه‌های انحرافی و وادی‌های
خشک و سوزان اصلاح و تربیت فردی می‌کشانند که در هر حال خواست رژیم
و سردمداران استعمار است. وی می‌نویسد: در این مملکت بسیار بودند و
هستند کسانی که برای نجات ملت و ترقی مملکت درد می‌کشند و چاره
می‌جویند غالب آن‌ها منشأ بدبختی‌ها و مرکز معایب را در اقلیت‌هایی به نام
هیأت حاکمه می‌شناسند و تنها راه اصلاح را تعویض مقامات و تصرف قدرت
سراغ می‌دهند. شاید یکی از علل و عوامل و یکی از شرایط لازم برای اصلاح
همین‌ها باشد ولی این‌ها به هیچ‌وجه شرایط کافی نیست (یعنی علت
اصلی مفساد و بدبختی‌ها طبقه حاکمه که لابد اقلیتی از مردمند،
نمی‌باشد) تا اکثریت مردم شخصاً سالم و صالح نباشند (چگونه؟ معلوم
نیست) و مجتمعاً نتوانند همکاری نمایند فساد عقیده و عمل افراد و
اختلافات و مخالفت‌های اجتماع (ملاحظه می‌شود که مسائل کاملاً بطور
کلی و جداً از هم طرح شده‌است و هیچ‌گونه رابطه مشخصی که نشان
دهنده منشأ اصلی این مفساد و... باشد معین نمی‌شود.) باعث خواهد شد
که نه تنها اصلاح و احیای کشور صورت نگیرد بلکه اگر اتفاقاً، هم قدرت به
دست صالحین و به اختیار ملت افتاد به زودی موجبات تلاشی و تباه از داخله
مردم و رهبران بجوشد و دستگاه واژگون گردد.

بنابراین فکر اینکه قدرت و حکومت را باید از مقامات بالا و از خارج تصرف نمود
و پس از آن مطمئن و امیدوار نشست فکر کاملاً ساده‌لوحانه‌ای بوده چنین
تصرف و تسلط دیری نپائیده جای خود را به تشنت و تصادم و تلاشی خواهد
داد. ولی اگر افراد ملت (یا حداکثر تعدادی کثیری از ملت) مردمان ثابت و
صالح باشند استعداد اجتماع و اتحاد را داشته باشند تا بتوانند با صمیمیت و
اعتماد و تشریک مساعی احتیاجات عمومی را اداره نمایند اولاً... ثانیاً... ثالثاً
بدون انقلاب و تصادم و عکس‌العمل‌های حاد قدرت و حکومت را از داخل و از
مراحل پائین تصرف می‌نمایند. چنین ملتی استعداد و استحقاق دموکراسی
و عزت و استقلال را خواهد داشت.

در مقاله (پراگماتیسم در اسلام) مهندس سعی می‌کند ابژکتیویسم عامیانه و مکانیکی آمریکائی را در اسلام وارد کند و از این طریق در مقابل مارک ایده‌آلیستی بودن مذهب موضع بگیرد. متأسفانه چنین کوششی بسیار ناشیانه صورت می‌گیرد و بیش از آنچه مبین دینامیسم واقعی اسلام که بر اتکاء دینامیکی بر امور عینی استوار است باشد آن را در غشائی از مکانیسم ایده‌آلیستی فرو می‌کند.

مهندس بازرگان می‌نویسد - «... کلمه پراگماتیسم از اروپا و بلکه از آمریکا آمده ولی در آنجا هم تا اندازه‌ای تازگی دارد. پایه‌گذاران این مکتب پیرس و ویلیام جمز و جان دیوئی از آمریکا و شیلر از انگلستان است پراگماتیسم یا «مکتب عمل» مقابل اینتلکتوالیسم یا «مکتب اندیشه و نظر» می‌باشد و یک نوع مسلک و یا عقیده فلسفی است متکی و متوجه به اصالت عمل و نتیجه و فایده.

ویلیام جمز پراگماتیسم را این‌طور تجربه می‌کند - «یک موضوع حقیقت است برای اینکه مفید است و مفید است برای آنکه حقیقت است و این دو مطلب بیان امر واحدی است»... تعالیم و دستورات حقیقی اسلام را از لحاظ تطبیق آن با اصول پراگماتیسم مطالعه می‌کنیم و برای اینکار ابتدا تفاوت خصوصیات یک فرد پراتیک و یا مرد عمل را با یک فرد تئوریک و یا مرد احساس و تخیل بیان می‌کنیم... بطور خلاصه یک فرد پراتیک مرد عمل است و کار و فعالیت و یک فرد تئوریک مرد حرف و خیال و هوس... حال این تشبیه را (تشبیه جریان رودخانه و کنار آن به حق و باطل در قرآن) با تعریفی که ویلیام جمز از پراگماتیسم می‌نماید مقایسه کنید.» [تفسیر قرآن از دریچه بسیار محدود پراگماتیسم!]

مهندس بازرگان دست به دامان جامعه‌شناسی آمریکائی می‌زند

در واقع مهندس در مقابل سیل تفکرات ماتریالیستی و ایرادات و انتقادات گوناگون که به مذهب گرفته می‌شود با سادگی تمام دست به دامان جامعه‌شناسی آمریکائی می‌زند. البته این تنها سادگی آقای مهندس نیست که او را بدین سمت می‌راند در واقع وجوه مشترکی که بین ایدئولوژی طبقاتی ایشان و جامعه‌شناسی آمریکائی وجود دارد و باعث می‌شود از

درک مسائل پیچیده اجتماعی مانند اختلافات طبقاتی و مبارزه اجتماعی و تحولات حتمی و ضروری تاریخی بازماند نیز در این امر بسیار مؤثر است.

ما بدون آنکه هیچ‌گونه احتیاجی به توضیح مجدد ببینیم، جملاتی از مقدمه زمینه جامعه‌شناسی را که در همین باب صحبت می‌کند نقل می‌کنیم.

سیستم فلسفی «مصلحت‌گرایی» (پراگماتیسم) آمریکائی که نتیجه نهائی زندگی سودجویانه و کاسبکارانه است، در جامعه‌شناسی به شکل نوعی «عین‌گرایی» (ابژکتیویسم) ماشینی تظاهر می‌کند. جامعه‌شناسان باور می‌دارند که می‌توانند مستقیماً بوسیله حواس خود با «اعیان خارجی» رو به رو شوند و بدون مداخله زمینه ذهنی خود آنها را دریابند. از این رو روش‌ها و فنونی برای مشاهده مستقیم و ثبت و ضبط مشاهدات خود ترتیب می‌دهند و از هرگونه تبیین و تفسیر روی می‌گردانند غافل از آنکه هیچ واقعیتی بدون مداخله ذهن و تبیین و تفسیر آن معنی‌دار و قابل ادراک نمی‌شود و هیچ‌کس نیست که بدون وساطت دنیای ذهنی خود جهان را بنگرد و بشناسد. غفلت اینان از جنبه ذهنی (سوبژکتیو) علم سبب می‌شود که معتقدات نسنجیده و تعصبات دیرین خود را به جای نظریه یا فلسفه‌ای سنجیده مبنای دآوری قرار دهند و محسوسات خود را در پرتو آنها تبیین و تفسیر کنند و به خطا افتند.

اکثر جامعه‌شناسان آمریکائی بر اثر این «عین‌گرایی» ناروا از هر قبیل تحقیق نظری و تعقل فلسفی می‌رمند و به طرزی اسفبار از مسائل فلسفی روش‌شناسی (متدولوژی) و شناخت‌شناسی (ایپستمولوژی) که هیچ علمی را از آنها گریز نیست رخ می‌تابند. از اینجاست که جامعه‌شناسی آمریکائی با ایدئولوژی‌های فلسفی و سیاسی دشمنی می‌ورزند از اینجاست که مرتن جامعه‌شناسان را از انتخاب مسائل وسیع نظری نهی می‌کند. از اینجاست که جامعه‌شناسی سیستماتیک و نظری و حتی مبانی نظری محدودی که پارک و برجس و تامس و زنانیکی و سوروکین و مک‌گیور برای خود ترتیب می‌دهند مورد اعتماد و اعتنای پیروان آنان قرار نمی‌گیرند از اینجاست که اکثر جامعه‌شناسان آمریکائی علم جامعه را به صورتی مصنوعی و مبالغه‌آمیز منقسم و مثله می‌کنند. از اینجاست که روانشناسی اجتماعی جنبه‌های گوناگون جامعه را در سایه جنبه روانی آن از نظر دور می‌دارد جامعه‌شناسی کمی جنبه‌های کیفی زندگی اجتماعی را نادیده می‌گیرد و دردشناسی اجتماعی بر جنبه ایستای شخصیت انسان تکیه می‌کند و جنبه پویای آن را خوار می‌شمارد و در نتیجه فرد تحول‌گرای تندر را

«منحرف» یا «بیمار» می‌خواند، از اینجاست که جامعه‌شناسی تاریخی فقیر و عقیم می‌ماند و مخصوصاً دبستان جامعه‌شناسی دانش (ویسن سوسیولوژی) این علمی‌ترین شاخه جامعه‌شناسی مغرب زمین در ایالات متحده رونقی نمی‌باید و حتی کسانی که بدان می‌پردازند آن را از زمینه فلسفی آن جدا می‌کنند و به صورت بررسی‌های سطحی محدودی مانند بررسی افکار عمومی و بررسی گرایش (آتیتود)‌های عمومی درمی‌آورند. بررسی‌هایی برای تعیین اینکه مردم فکر می‌کنند که چه می‌خواهند نه اینکه واقعاً چه می‌خواهند.

مکانیسیسم و پنداره‌گرایی وابسته یکدیگرند

همچنان که سیستم فلسفی «مصلحت‌گرایی» به سبب نادرستی خود مردم را از شناخت عمیق واقعیت باز می‌دارد و به خیالبافی می‌کشاند «جامعه‌شناسی عینی» به جای رسانیدن مردم به قوانین واقعیت عینی آنان را به ژرفنای ذهن خود می‌کشاند «عین‌گرایی» مبالغه‌آمیز جامعه آمریکائی که در دهه‌های اخیر همراه با نفوذ اقتصادی ایالات متحده آمریکا به جامعه‌های دیگر هم سرایت کرده‌است از آنجا که از ترجمان واقعیت ناتوان است، به ضدخود به ذهن‌گرایی «سوبژکتیویسم» کشانیده می‌شود. دانشمند می‌خواهد واقعیت را «عیناً و بدون مداخله ذهن خود بشناسد، از این رو از نظریه‌ها و سیستم‌های فلسفی می‌گریزد و با این عمل از یک سو از میان جنبه‌های بی‌شمار واقعیت صرفاً جنبه کمی آن را مورد توجه قرار می‌دهد. به مکانیسیسم می‌افتد و تصویر بسیار ناقصی از واقعیت فراهم می‌آورد و از سوی دیگر به جای آنکه برای روشنگری یافته‌های کمی خود از قدرت روشنی بخش نظریه‌ها و سیستم‌های فلسفی سود جوید آن‌ها را در زمینه مقولات ذهنی خود که مسلماً با تعصبات بسیار آمیخته اند، تبیین می‌کند و به اسارت پنداره‌گرایی (ایده‌آلیسم) درمی‌آید.

از آنچه گفته شد برمی‌آید که مکانیسیسم و پنداره‌گرایی وابسته یکدیگرند و از این رو دو قطب اصلی جامعه‌شناسی آمریکایی یعنی جامعه‌شناسی کمی و روان‌شناسی اجتماعی هم علیرغم اختلافات ظاهری، خود همانندی دارند و باصطلاح سروته یک کرباسند. جامعه‌شناسی کمی از میان جنبه‌های گوناگون زندگی اجتماعی فقط یک جنبه - جنبه کمی - آن را می‌بینند و عرضه

می‌کند و روانشناسی اجتماعی با تکیه بر زمینه روانی مناسبات اجتماعی از عوامل اصیل اجتماعی غفلت می‌ورزد.

اولی زندگی اجتماعی را فعالیت‌هایی ماشینی که در معادلاتی ریاضی می‌گنجد می‌شمارد و دومی آن را تجلی مستقیم روان یا فطرت یا غرایز مرموزی که از سنجش و محاسبه برکنارند می‌داند. بدین شیوه یکی جامعه را با مقولات ریاضی علم فیزیک تبیین می‌کند جامعه‌شناسی را به صورت شاخه‌ای از علم فیزیک درمی‌آورد گرفتار «فیزیک گرایی» (فیزیسیسم) می‌شود و دیگری جامعه رانشات روان یا اورگانیزم می‌خواند جامعه‌شناسی را جزو روانشناسی یا زیست‌شناسی می‌کند و در مغاک «روانشناسی‌گرایی» (سایکولوژیسم) یا زیست‌شناسی‌گرایی (بیولوژیسم) می‌افتد. اما هیچ علمی، علم نیست مگر آنکه برای خود موضوع و مقولاتی خاص داشته باشد. پس جامعه‌شناسی تا زمانی که از مقولات علم فیزیک و زیست‌شناسی و روانشناسی نرهد علم به‌شمار نخواهد رفت و پاسخگوی مشکلات اجتماعی نخواهد بود. فقط وقتی که جامعه‌شناسان از «فیزیک‌گرایی» و «روانشناسی‌گرایی» و «زیست‌شناسی‌گرایی» آزاد شوند علم جامعه‌شناسی طلوع خواهد کرد.

جامعه‌شناسی آمریکائی در موارد بسیار دنباله‌رو و مقلد علم فیزیک و روان‌شناسی و زیست‌شناسی است. از این رو استواری علمی ندارد از طرفی محدود به موضوعات کوچک روزانه است و از مسائل پیچیده اجتماعی مانند اختلافات طبقه‌ای و ستیزه اجتماعی و تحولات تاریخی بازمانده است و از طرف دیگر از انحراف و سهو نصیب فراوان دارد چنانکه ده ووتوبه [به] تقلید [از] فیلسوف فاشیست ایتالیائی پاره تو [داماسو پارتو Damaso Pareto]، به افسانه‌سازی افتاده و فرانک علم را فروخته و عرفان خریده است.

همچنین محققان پرآوازه‌ای چون هنگینس و هایمز و فیرچایلد ویا سردو و سوروکین خرافه کهنسالی را زنده کرده و اعلام داشته‌اند که ذهن اعضای طبقات بالای جامعه کاملتر از ذهن اعضای طبقات پایین است و چون «بالاها» کمتر از «پائین‌ها» زاد و ولد می‌کنند پس نژاد همواره رو به انحطاط می‌رود و جامعه به فساد می‌گراید...

۴- کوشش‌هایی که مهندس بازرگان در تطبیق مذهب با مقتضیات و ضروریات پیشرفته روز به‌عمل آورده به خصوص راه‌حل‌هایی که برای مسائل اجتماعی ارائه می‌دهد (علاوه بر آنچه ذکر شد) در مقالات اخیرتر وی یعنی در

پراگماتیسم در اسلام و مرز میان دین و امور اجتماعی و همچنین اسلام مکتب مبارز و مولد منعکس است. در واقع این مقالات نشان‌دهنده استنباطات اجتماعی و سیاسی آقای مهندس (همانطور که گفتیم به‌عنوان بهترین سمبل این تفکر) از اسلام می‌باشد.

در اینجا به‌خوبی مشاهده می‌شود که حتی پیش از آنکه این تفکر موضع عمیق مبارزاتی بگیرد به‌علت هجوم همه جانبه‌ای که به پایگاه طبقاتی و لاجرم اصول اعتقادی او صورت گرفته‌است (رجوع کنید به صفحات... همین مقاله) مجبور به موضع‌گیری متقابل و دفاع سرسختانه شده است. وی تحت عنوان «سیاست لعنتی» می‌نویسد: «... حقیقت این است که همه آرزومندیم وارد جنجال سیاست نشویم (البته این غیر از عام بودنش، از محافظه‌کاری و زهد و تقوی صوفی منشانه فردی آقای مهندس هم نشأت می‌گیرد) نه آلوده به مقامات و مفاسد آن شویم و نه زندان و محرومیت و زجرش را برای خود بخیریم روح و جسممان را راحت گذارده و با خیال فارغ و آرامش و احترام (!) به کار دنیا و عبادت خدا بپردازیم. اما... هر قدر ما بی‌اعتنائی و کناره‌گیری بیشتر به حکومت و سیاست نشان دهیم او بیشتر برای خود حاکمیت و صاحب اختیاری قائل و عامل می‌شود... اگر ما و متدینین حاضر باشیم دولت و سیاست را رها کنیم او به‌هیچ‌وجه ما را آزاد و مختار نخواهد گذاشت...»

مقاله مهندس بازرگان: «اسلام مکتب مبارز و مولد»

این مسأله بعدها در مقاله اسلام مکتب مبارز و مولد حتی توجیه تئوریک پیدا می‌کند. مهندس با طرح مسئله تعرض و دفاع، دفاع را خاص مکتب‌های فکری و ایدئولوژیک دانسته و تعرض و حمله را مخصوص ماجراجویان و منفعت‌طلبان می‌داند. وی می‌نویسد: «... ولی نوع آخر (منظور نوع آخر مبارزه است) که وارد منطقه مسلکی و اخلاقی و معنوی می‌شود لطیف‌تر و انسانی‌تر بوده صرف‌نظر از انحراف‌های آن اساساً جنبه ایستادگی و دفاعی دارد... اسلام شروع حمله و ابتکار مبارزه را نکرد... ولی وقتی مرافعه و مقابله دشمن ضرورت پیدا کرد با ناله و ناتوانی روبرو نشد...»

بدین ترتیب خرده بورژوازی سنتی و اقشار باقیمانده بورژوازی ملی که خود را مقارن با حاکمیت نیروهای جدید امپریالیستی در خطر نابودی می‌دیدند

سریعاً در مقابل تهاجم همه جانبه این نیروها دست به مقاومت زدند. به این ترتیب دلایل تغییر و تعدیل بعضی نقطه‌نظرهای محافظه‌کارانه و تکیه روی جنبه‌های مبارزه جویانه اسلام در این تفکر به‌خوبی روشن می‌شود.

مهندس بازرگان در مقاله «اسلام مکتب مبارز و مولد» هرچند هنوز بسیاری از نقطه‌نظرهای نادرست خود را از جمله بی‌اعتمادی نسبت به توده‌ها را حفظ کرده است^{۳۹} و هرچند که در آخر دشمن اصلی و شیوه‌های قاطعانه مبارزه با او را روشن نمی‌کند ولی در هر حال موفق می‌شود که با نشان دادن برخی جنبه‌های مبارزه‌جویانه اجتماعی و انقلابی و متحرک اندیشه اسلامی آن را از حالت رکود و خمودگی خارج کرده و برای ضرورت‌های گزیرناپذیری که مبارزه زیربنائی این طبقات ایجاب می‌کرد توجیهات روبنائی و ایدئولوژیک خاص خود را پیدا کند. در این مقاله از «مقاومت جنگی به عنوان صفت و ضرورت همگانی و همیشگی» اسلام یاد می‌شود و علی‌رغم نظرات قبلی‌اش لزوم عبور از گرفتاری‌ها و سختی‌های هولناک را برای رسیدن به پیروزی یادآور می‌شود.

او تحت عنوان «جنگ مقدس و مفید» می‌نویسد: «... پس فضل خدا در همین واداشتن ما به قلع و قمع مردمان فاسد و دشمن خدا است (ملاحظه می‌شود که باز هم این مردمان فاسد و دشمنان خدا مشخص نشده‌اند و صرفاً مبین یک امر کلی بوده و حتی ممکن است به تحریف و انحراف هم کشیده شود) قرآن روی این نکته کاملاً تکیه دارد در جواب کسانی که انتظار داشتند و تصور می‌کردند صرف مسلمان شدن و ایمان به خدا آوردن برای رفع تکلیف و دفع دشمن کافیت می‌فرماید - ولو یشاء الله لانتصر منهم و لکن لیلولوا بعضکم ببعض والدین قتلوا فی سبیل الله ظن یضل اعمالهم... از این بالاتر قرآن جنگ کردن در راه خدا را نه تنها لازم و ضروری می‌داند بلکه یک عمل عالی محبوب خدا معرفی می‌نماید... و آن را وسیله تربیت و تقرّب بخدا و آمرزش می‌داند...»

قابل توجه اینجاست که نظر اجمالی ما به تحلیل برخی نقطه‌نظرهای آقای مهندس در حالیکه نشان‌دهنده یک مرحله از پروسه رشد و تکامل تفکر مذهبی در ایران بود در عین حال می‌توانست مسیر تکاملی همین شاخه را در طی حدود ۲۰ سال (از شهریور ۲۰ تا سال‌های ۴۰) رسم کند. بهترین

^{۳۹} - رجوع شود به همین مقاله تحت عنوان «ملت نامبارز تکر و کجرو یا مقلد»

میزان و محک این سنجش بررسی تطبیقی نظرات خود آقای مهندس در طی همین ۲۰ سال است.

کوشش‌های آقای مهندس در سال‌های ۲۰ از مطهرات در اسلام و مذهب در اروپا شروع می‌شود (همانطور که قبلاً دیدیم) و در طی مسیر خود از بی‌نهایت کوچک‌ها خودجوشی و مرز میان دین و امور اجتماعی می‌گذرد و در نهایت به اسلام مکتب مبارز و مولد می‌رسد. این پروسه به‌خوبی ضرورت‌های اجتناب‌ناپذیری که تجدیدنظر و احیای جنبه‌های مختلف تفکر مذهبی را در مراحل مختلف رشد و تکامل شرایط اجتماعی ایجاب می‌کرده‌است نشان می‌دهد. پروسه رشد تفکرات آقای مهندس در واقع تنها در رابطه با پروسه رشد ضرورت‌های اجتماعی و سیاسی جامعه و نیازهای ناشی از آن قابل توجه و بررسی است. بدین ترتیب بی‌جهت نیست تفکری که در سال‌های ۲۰ کمر همت به اثبات نجاست و طهارت از طریق علمی می‌بندد و آب کر را از طریق فیزیک و ریاضیات محاسبه می‌کند در شرایط سال‌های ۴۰ می‌نویسد... قرآن شرط مسلمانی و نشانه ایمان را در وسواس بازی و چپ و راست گردی برای قبله‌شناسی یا حرام و حلال کردن خوراکی‌ها و موشکافی در جزئیات ندانسته شدیداً با این قبیل روحیات مبارزه می‌نماید. در یک سلسله آیات پایه علیه یکی از خشکه مقدس‌گری‌ها اعتراض کرده مفصل نشانه‌ها و صفات مسلمانی را برمی‌شمرد و بالاخره دامنه کلام را به مقاومت در برابر شداید جنگ کشانده، محک اصلی را در آنجا سراغ می‌دهد.

لیس‌البر ان تولوا..... (سوره بقره آیه ۱۷۷)...

و همین‌طور روشن می‌شود که چرا تفکری که در ابتدا، مذهب را تنها در شکل آداب و احکام عبادی می‌بیند و از آباد نبودن مساجد می‌نالند و یا منتهای آرزویش قبول مذهب از طرف دستگاه طبقه حاکمه است و می‌خواهد اسم فلان سرلشکر را در کنار فلان آخوند و روحانی عالی‌مقام ببیند پس از گذشت فقط ۲۰ سال یکباره سر از مبارزه با دیکتاتورها و پیشوایان ظالم و قلدر درمیاورد.

«... منتهی اگر آن زمان مردم به جای خدا به بت‌های سنگی و چوبی سجده می‌کردند و به کاهن‌ها و جادوگران و اشرا پناه می‌بردند و آن‌ها روح‌القدس و مسیح‌ها را با خدا شریک می‌گرفتند امروز شهرت و ثروت و قدرت و... معبود و معشوق گردیده‌است دیکتاتورها به عنوان پیشوا بودن و حکومت بر جان و

مال و ناموس و معتقدات مردم خود را به جای خدا نشانده و مانند نمرود انتظار اطاعت کورکورانه و تجلیل و تملق و پرستش از خلق خدا دارند. طاغوت‌هایی که جان نثاران و خانه زادان بی‌ایمان بی‌شخصیتی آن‌ها را ولی امر و صاحب اختیار خود و سایرین می‌دانند در حالیکه... الله ولی الذین...»

مهندس بازرگان؛ محصور در قید و بندهای محدود ایدئولوژی طبقاتی

همانطور که قبلاً گفتیم گرچه مهندس درین اواخر موفق می‌شود برخی نقطه نظرهای بسیار محافظه‌کارانه خود را تغییر دهد و الگوهای مذهبی وارده از غرب را که پیشنهاد می‌کرد پس بگیرد ولی در پایان همچنان در قید و بندهای محدود ایدئولوژی طبقاتی خود محصور می‌شود که دیگر نمی‌تواند قدمی فراتر بردارد. چهار چوب‌های سنتی ایدئولوژی خرده بورژوازی دیگر برای هرگونه استنباط و استنتاج نوین‌تری از اسلام تنگ می‌شوند.

نهضت آزادی به مثابه سمبل سیاسی - اجتماعی چنین تفکری که خود را برای یک سلسله مبارزات قانونی مسالمت‌آمیز ضد استعماری ضد فئودالی آماده کرده بود^{۴۰} وقتی با شرایط جدیدی که عبارت از جایگزینی سیاسی - اقتصادی سیستم استثماری سرمایه‌داری وابسته آمریکا به جای استعمار فئودالی انگلستان بود مواجه شد همانند سایر ایدئولوژی‌های خرده بورژوازی و بورژوائی که چنین شکلی از مبارزه را پذیرفته بودند (جبهه ملی و...) ناگهان تمام سلاح‌های سیاسی تشکیلاتی خود را بی‌اثر دید.

این ایدئولوژی‌ها^{۴۱} که به دلیل ماهیت طبقاتی‌شان حداکثر شعاع عمل و برد سیاسی تشکیلاتی آن‌ها یک مبارزه ضد استعماری و ضد فئودالی بود (آنهم البته نه در نیمه دوم قرن بیستم و پیچیده شدن سازمان درونی امپریالیسم) مسلماً نمی‌توانستند به درک کامل ماهیت امپریالیسم و مضمون ضد خلقی تحولات جدیدی که طراحان سیاست‌های جهانی امپریالیسم در ایران پیاده می‌کردند دست یابند و رهبری باصطلاح مبارزه‌ای^{۴۲} را که تاکنون علیه یک

^{۴۰} - صرفنظر از بعضی جناح‌های چپ آن که بطور غریزی به مسئله مبارزه مسلحانه رسیده بودند و عمده این جناح بعدها یا فعالانه به مبارزه مسلحانه پیوستند و یا به نحوی ازانحاء به آن کمک کردند.

^{۴۱} - در کلیه این بحث‌ها مراد ما از ایدئولوژی نه اصول اعتقادی به معنای فلسفی آن بلکه به معنای کلیه نقطه‌نظرها شیوه‌های کار و کلاً جهان بینی فرد یا سازمان است.

^{۴۲} - از این جهت می‌گوئیم «باصطلاح مبارزه» که رهبری مبارزه سال‌های ۴۰ حتی به همان وظائف ملی خود نیز نتوانست عمل نماید و این قانون درست به دلیل ضعف رهبری در ایران نتوانست پیاده شود. بررسی مرامنامه نهضت آزادی نشان می‌دهد که رهبران مبارزات ملی سال‌های ۴۰ از برنامه و سیاست رژیم عقب مانده بودند که تشریح بیشتر آن به تحلیل تاریخ مبارزات ایران محول می‌شود.

سیستم نیمه فئودالی نیمه مستعمره به عهده داشتند همچنان در شرایط حاکمیت سرمایه‌داری وابسته ادامه دهند بدین‌جهت شکست و نابودی احزاب و سازمان‌های ملی سال‌های ۴۰ یک امر تصادفی نبود. ضعف و نارسائی‌های ایدئولوژیک جنبش که تنها در محدوده تنگ منافع و تفکرات خرده‌بورژوازی و بورژوازی می‌توانست با مسائل روبرو شود از یک طرف و ظهور شرایط جدیدی از رشد و حاکمیت سرمایه‌داری در ایران که ورود تفکرات نوین انقلابی را به‌مثابه آنتی‌تز این سیستم در صحنه مبارزه ایجاب می‌نمود از طرف دیگر مجموعاً اساسی‌ترین علل شکست این سازمان‌ها و تفکراتشان را جلوه‌گر می‌سازد.^{۴۳}

دگرگونی مناسبات اجتماعی و تغییر روابط تولیدی در سال‌های ۴۰

دگرگونی مناسبات اجتماعی و تغییر روابط تولیدی در سال‌های ۴۰ که استثمار سرمایه را از کار جایگزین استثمار فئودالی می‌کرد سیستم نو استعماری خاصی را در قالب بورژوازی کمپرادور به جامعه تحمیل می‌کرد که مسلماً اشکال مبارزاتی خاص خود را به‌مثابه آنتی‌تز چنین سیستمی ایجاب می‌شود.

قبلاً نیز گفتیم که اگر در طول دهه ۱۰ تا ۳۰ سازمان‌های خرده‌بورژوائی و احزاب ملی می‌توانستند خطوط روشن مبارزاتی و شیوه‌های نیمه مناسب تشکیلاتی در مقابل سلطه استعماری متکی به سیستم فئودالی داشته باشند. و اگر برد محدود ایدئولوژیک آن‌ها می‌توانست با روبنای سیاسی- نظامی- فرهنگی رژیم نیمه فئودال نیمه مستعمره ایران از یک هماهنگی منطقی و متضاد دیالکتیکی برخوردار گردد دیگر شرایط سال‌های ۴۰ یعنی شرایط تحول سلطه نیمه فئودالی نیمه مستعمراتی امپریالیسم به سلطه مستقیم سرمایه وابسته، خودبخود چنین سیستم مبارزه و تفکری را محکوم به شکست کرده بود.

^{۴۳} - متأسفانه آقای مهندس نیز نمی‌تواند چهارچوب تنگ ایدئولوژی خرده‌بورژوازی را بشکند و رکود و در واقع سیر نزولی مهندس و تفکر او از همین‌جا آغاز می‌شود. بدین ترتیب بی‌دلیل نیست که مهندس بازرگان که خود در پایان دهه ۴۰ ندای مبارزه و جنگ سر می‌دهد در پایان دهه ۴۰ یعنی اوج مبارزه خونین پیشگامان خلق با بی‌عملی و سکوت خویش ناتوانی اش را از شکستن چهارچوب‌های تنگ ایدئولوژی خرده‌بورژوائی و بورژوائی و شکست خود و تفکرات خود را اعلام می‌نماید.

اکنون با حاکمیت بورژوازی وابسته تنها سازمان‌های مبارزی امکان ظهور و رشد داشتند که می‌توانستند با درک ماهیت واقعی سرمایه‌داری (ویژگی‌های وابسته بودنش در ایران) با درک مفهوم اصلی و علمی و طبقاتی استثمار عناصر اساسی ایدئولوژی پرولتاریا را به مثابه آنتی‌تز سیستم استثمار حاکم در متن ایدئولوژی خود پذیرفته باشد.

سازمان ما پا به عرصه وجود نهاد

سازمان ما در چنین شرایط متحولی از پیدایش نیروها و ظهور مناسبات جدید سیاسی - اقتصادی پا به عرصه وجود نهاد.

وقتی که در اینجا صحبت از «سازمان ما» می‌کنیم به خصوص نظرمان روی ویژگی و خصوصیت ایدئولوژی حاکم بر آن متمرکز می‌شود. اما این ویژگی؛ این خاص بودن که به هیچ‌وجه به معنای استثنائی و تصادفی بودن نیست و این را همین‌جا ثابت خواهیم کرد اولاً چه معنائی دارد؟ ثانیاً محتوی تعلیمات درون تشکیلاتی ما چه اثراتی از این ایدئولوژی پذیرفته‌است و انعکاس آن در خط‌مشی درونی تشکیلاتی (شیوه‌های برخورد با مسائل و تضادهای درون سازمان) و خطی‌مشی سیاسی- نظامی سازمان چه بوده است؟

به خلاف تصور بسیاری از روشنفکران به ویژه آن دسته از دگماتیست‌های چپ و راست که عادت دارند تنها در قالب‌های معین و از پیش ساخته شده فکر کنند و فوراً قوانین عام را به جای درک ویژگی‌های هر پدیده عرضه می‌کنند سازمان ما که به خصوص از نظر ماهیت ایدئولوژیکی مشخص می‌شود یک پدیده خاص و استثنائی یک پدیده خارج از تاریخ، فوق آن یا زیر آن، محصول اندیشه و ابداع یک یا چند نفر نیست. ظهور، تولد و رشد چنین تفکری بدون آنکه نمونه یک تصادف خوش یا استثنائی در تاریخ باشد کاملاً پیش از آنکه نشانه اراده فردی چند انسان مبارز فداکار و اندیشمند باشد محصول ضرورت تاریخی - اجتماعی بود که پیدایش شرایط جدید اجتماعی ظهور و وجود آن را ایجاب می‌کرد.

اما این شرایط جدید چه بود؟

۱- شرایط زیربنائی

اگر تا سال های ۴۰ «روشنفکر پرولتاریا» نه به اعتبار وجود شرایط عینی ایجاد طبقه کارگر و لزوماً ظهور ایدئولوژی و روشن فکر این طبقه بلکه به دلیل تأثیر پذیرفتن از فرهنگ انقلابی جهانی و مبارزات انقلابی تحت رهبری ایدئولوژی پرولتاریا امکان وجود داشت اما اکنون در نقطه عطف چنین تحولی بنیادی، عمده عناصر عینی چنین تفکری هم اضافه می‌شد. ایدئولوژی پرولتاریا و روشن فکر پرولتاریا که تا کنون بر زمینه‌های مساعد ذهنی در ایران حرکتی ۶۰ ساله را مملو از فراز و نشیب‌های گوناگون پیموده بود اکنون عینیت تاریخی می‌یافت. تکامل بعدی این تفکر دیگر تنها بر پایه تبلیغات فرهنگی، مباحثات و پیشرفت‌های تئوریک یا تأثیرات روبنائی پذیرفتن از فرهنگ مبارزات جهانی استوار نبود بلکه ضرورت ورود و فعالانه این تفکر به میدان عمل تفسیر و تغییر شرایط جدید بود که زمینه‌های اساسی تکامل بعدی آن را فراهم می‌ساخت.

۲- شرایط فکری و روبنائی

محدودیت‌های فکری و نارسائی‌های ایدئولوژیک حاکم بر نیروهای مبارز ملی ضعف و ناتوانی آنان را در مقابله با شرایط جدیدی که به ظهور پیوسته بود به خوبی منعکس می‌کرد و زمینه مساعدی برای ظهور و رشد تئوری‌های تکامل یافته‌تری می‌شد که می‌توانست برای مسائل پیچیده جنبش، پاسخ مناسبی بیابد. در واقع دیگر آن تئوری و آن تفکری امکان ظهور و صلاحیت رشد و تکامل داشت که در میان انبوهی از یأس‌ها، سرخوردگی‌ها و تراکمی از حیرت زدگی‌ها، یا چپ و راست‌گرایی‌ها بعد از شکست ۱۵ خرداد بتواند کمر همت به حل مشکلات عملی و تئوریک جنبش بربندد. این ضرورت که در اواخر حیات سازمان‌های ملی سال‌های ۴۰ توسط برخی عناصر جوان و صادق این سازمان‌ها که وابستگی بسیار کمتری بر زندگی خرده بورژوائی و تفکرات رفرمیستی حاکم بر احزاب داشتند کم و بیش درک شده بود.^{۴۴}

بعد از شکست این احزاب و فرو ریختن اصول تئوریک آن‌ها، توسط صادق‌ترین و انقلابی‌ترین عناصر باقیمانده آن دنبال شد. بدین ترتیب لزوم پاسخ به چنین ضرورتی بود که سازمان ما با تمام ویژگی‌های سیاسی و ایدئولوژیکی اش امکان ظهور و رشد و تکامل پیدا کرد.

^{۴۴} - نامه انتقادی ۱۶ نفر از اعضای جوان و پائین نهضت آزادی به رهبری سازمان که شدیداً خواستار تغییر مشی موجود درون تشکیلاتی و برون تشکیلاتی در جهت احیاء عناصر و شیوه‌های انقلابی مناسب با روز شده بودند نمونه‌ای از این درک به شمار می‌رود.

مؤسسين سازمان قبلاً از اعضاي نهضت آزادي بودند

طبيعي بود كه در ابتدای كار رفقای اوليه و مؤسسين اصلي سازمان كه قبلاً خود از اعضاي پائين نهضت آزادي بودند به شدت تحت تأثير افكار و عقايد مهندس بازرگان و استنباطات او از اسلام قرار داشته باشند. اما به دليل ضرورت‌هائي كه فوقاً به آنها اشاره شد مسلماً چهارچوب چنين تفكري نمي‌توانست چشم‌اندازهاي جديدتري از سرنوشت و غايت جهان را كه ابعاد بسيار وسيعتر و تابناكتري را براساس درك اين ضرورت‌ها در مقابل ما قرار داده بود در خود جاي دهد. به خصوص محتوي سياسي «ماهيت اجتماعي» سازمان ما كه محصول اين مرحله از رشد و تكامل نيروهاي توليد و نماينده منافع نوين‌ترين نيروهاي رو به رشد و زحمتكش‌ترين طبقات و اقشار جامعه بود با اين تفكر در تضاد مي‌افتاد. بدین جهت ضرورت درك عميق‌تر و متكامل‌تري از اسلام كه پاسخگوي نيازهاي نوين سياسي - اجتماعي و مابين منافع اكثريت عظيم زحمتكشان جامعه باشد روشن گشت. ويژگي ايدئولوژيك ما از همين نقطه آغاز مي‌شود.

درست است كه ايدئولوژي ما تكامل منطقي و ديالكتيكي (جهش ايدئولوژيك) مترقي‌ترين بخش تفكر رايج مذهبي در سال‌هاي ۴۰ است ولي بايد دانست كه ماهيتا چه از نظر پايدار طبقاتي آن و چه از نظر عناصر اساسي روبنائي سازنده آن با اين تفكر اختلاف دارد.

با طي چنين تصورات بود كه به نظر مي‌رسد هيچ‌گونه تضاد لايحلي بين پذيرش خدا يعني غايت لايتناهي كه سير تكاملي جهان بسمت اوست و پذيرش مفهوم علمي استثمار، پذيرش اصل تكامل ديالكتيكي به عنوان عمومي‌ترين قانون حاكم بر جهان و پذيرش لزوم برخورد علمي با وقايع و تاريخ وجود ندارد.

تضادهائي كه به نظر مي‌رسيدند از نظر ما نمي‌توانستند جنبه زيربنائي داشته باشند و بدین دليل موضوع و مضمون اساسي كار عظيم ايدئولوژيك^{۴۵} در اين مرحله حل علمي اين تضادها انتخاب شد.

^{۴۵} - وقتي صحبت از عظمت كار مي‌كنيم مراد ما توجه دادن خواننده به ذخيره بسيار ناچيز فرهنگ مدون اسلامي در سال‌هاي اخير است. علي‌رغم وجود زمينه‌هاي بسيار بالاتر عيني از تجربه انقلابي و ديناميسم دروني اسلام، كوشش‌هاي ذهني روشنفكران مذهبي در جهت تدوين و تكامل اين تفكر در نهايت و عالي‌ترين سطحي تازه به نقطه نظرهاي آقاي مهندس (در سال‌هاي ۴۰) مي‌رسد كه محتوي اجتماعي و

وارد کردن تفکر علمی در متن ایدئولوژی اسلامی^{۴۶} روشن‌بینی سیاسی تشکیلاتی خاص به سازمان بخشید که او را قادر ساخت اولین قدم‌های لازم را برای شکستن بن‌بست مبارزات سال‌های ۴۰ بردارد.

اصول و ضوابطی که بافت سیاسی - تشکیلاتی گروه را می‌سازند

در این سال‌ها این روشن‌بینی سیاسی تشکیلاتی که به شدت تحت تأثیر استنباطات نوین ایدئولوژیک سازمان قرار دارند و مستقیماً از آن نشأت گرفته‌اند در شکل اصول و ضوابطی درمی‌آیند که بافت سیاسی - تشکیلاتی گروه را می‌سازند.

این اصول و ضوابط که وجوه تمایز سازمان ما از گروه‌ها و احزاب مبارز سال‌های ۴۰ و حتی بعد از آن را مشخص می‌کنند عبارتند از:

1 - پذیرش اصل تکامل عمومی جهان

قبول این اصل در پهنه استنباطات سیاسی و تشکیلاتی سازمان تأثیر بسزائی دارد. در مقاله «مبارزه چیست» که از اولین مقالات درون سازمان به‌شمار می‌رفت و استراتژی مرحله‌ای سازمان در آن مورد بحث قرار گرفته‌است می‌خوانیم. بطور کلی مبارزه را از نقطه‌نظر خودمان چنین تعریف می‌کنیم مبارزه عبارتست از برداشتن هرگونه سدی از راه تکامل بشریت «در حال حاضر سد بزرگ را امپریالیسم می‌شناسیم تکامل با وجود سلطه امپریالیسم امکان‌پذیر نیست و به همین دلیل است که مبارزه را در عصر کنونی رهائی ملت‌ها از چنگال امپریالیسم تعریف می‌کنیم.»

و بدین ترتیب اولاً توجیه ایدئولوژیک اساسی‌ترین هدف سیاسی سازمان بر مبنای قبول اصل تکامل انتخاب می‌شود و ثانیاً دشمن اصلی یعنی امپریالیسم به وضوح تمام مشخص می‌شود.

2 - درک علمی بودن مبارزه

محدودیت‌ها و نارسائی‌هایش را مختصراً مورد بررسی قرار دادیم و الا از نظر آنچه می‌بایست آنجا می‌شد و مقام شایسته‌ای که تفکر اسلامی می‌بایست اشغال می‌کرد این کار تنها قدم بسیار کوچک اولیه‌ای به‌شمار می‌رفت.
^{۴۶} - ایدئولوژی را در اینجا به معنای اصول عقاید به‌کار برده‌ایم.

در این باره در همان مقاله فوق‌الذکر نوشته می‌شود «مبارزه فن است و اتفاقاً یکی از پیچیده‌ترین فنون بشری باشد به حساب آورده شود. چون سروکارش با جوامع انسان‌ها است... علم مبارزه، عبارتست از علم رهایی ملت‌ها از چنگال امپریالیزم...»

بدین ترتیب مطابق این اصل ضرورت اصول شناسائی علمی مطالعه تاریخ مبارزات و تجربیات انقلابی خلق‌های دیگر... در جهت شناخت جامعه و دشمن (امپریالیزم) مورد قبول قرار می‌گیرد. چنین درکی نتایج علمی زیر را برای سازمان دربرداشت...

- حل مسئله تشکیلات یعنی حل مسأله سازماندهی مخفی سیاسی و کاربرد قوانین علمی هدایت و کنترل یک سازمان انقلابی براساس تجربیات سازمان‌ها و احزاب انقلابی گذشته (مرکزیت دموکراتیک انتقاد و انتقاد از خود لزوم مبارزه با وابستگی‌ها...)

- درک لزوم مطالعات مارکسیستی و آگاهی به فرهنگ انقلابی جهانی.

- درک لزوم تحلیل دیالکتیکی جامعه و تاریخ و کاربرد اصول شناسائی علمی در پدیده‌ها و قضایا

۳- درک مسئله استثمار- مسئله حیات مادی بشر و نقش سازنده آن در تاریخ

در مورد درجه عمق و برداشت ما در آن زمان از مسئله استثمار (به مفهوم علمی آن) و حیات مادی بشر بعداً صحبت خواهیم کرد ولی توجه اصولی که به این مسئله می‌شود (اگرچه درک ممکن است ناقص و سطحی باشد) بسیاری از مسائل و معضلات موجود جنبش را در همان سطح موجود قابل حل می‌سازد. در این باره در همان مقاله نوشته می‌شود «... انسان‌ها ذاتاً محتاج آفریده شده‌اند و احتیاجات طبیعی تازیه‌های اصلی تکامل هستند. امپریالیزم با استثمار جوامع، مانع ارضای نیازهای انسان‌هاست^{۴۷} بدون آگاهی از اصول حاکم بر جوامع و داشتن درک صحیح ارگانیزم استثمار و محرومیت‌ها، درک جامعه امریست محال.»

^{۴۷} - نتیجه‌گیری بعدی در مقاله براساس لزوم مبارزه با امپریالیزم و شناخت احتیاجات طبیعی و نوتر جامعه صورت می‌گیرد.

۴. درک لزوم تئوری انقلابی و ضرورت طرح استراتژی و تاکتیک مبارزه.

البته این درک که بیشتر بر اساس مشاهدات تجربی و جمع بندی‌های ابتدائی، اما صحیح مبارزات گذشته استوار بود به مرور شکل علمی‌تر و مدون‌تری از نظر تئوریک به خود گرفت و بدین ترتیب این نکته که «پیروزی هر جنبش انقلابی موقوف به وجود یک تئوری انقلابی است» بدون آنکه به صورت یک قانون عام مبارزات انقلابی فهمیده شود، عملاً و بطور ضمنی مورد توجه خاص سازمان و پرداختن به آن یکی از محورهای اساسی برنامه کار قرار گرفت.

مقاله مبارزه چیست

در مقاله مبارزه چیست تحت عنوان (امروز چه باید کرد؟) نوشته می‌شود:

«مبارزه بدون اتکاء به یک فرهنگ صحیح و مدون با شکست حتمی روبرو می‌شود.....نقص مبارزات گذشته را در نداشتن فرهنگ صحیح علمی برای مبارزه می‌دانیم. و از این جهت برنامه خودسازی را در این مرحله از تاریخ یک عمل مترقیانه و انقلابی می‌دانیم به شرط آنکه این عمل تا مدت نامحدودی ادامه پیدا ننماید که آن وقت عمل مرتجعانه و مضر و به‌خصوص بازدارنده خواهد بود... ما هیچ نقطه شروع جز این (مطالعه و کار خودسازی برای تدوین تئوری) برای خود نمی‌دانیم...»

یا در جای دیگر می‌گوید: «... قشر اول (روشنفکر) پس از این دوره (دوره مقدماتی خودسازی) لیاقت و شایستگی طرح خطمشی کلی و استراتژی مبارزه را کسب کرده، قادر خواهد بود یک استراتژی علمی و انقلابی برای مبارزه خلق بیابد.... اکنون علم مبارزه را می‌توانیم چنین تعریف کنیم «علم طرح استراتژی برای امحاء دشمن در مدت محدود...»

بدین ترتیب ساختمان سیاسی - تشکیلاتی سازمان بر پایه این اصول بالا رفت و شکل گرفت کار آموزشی و برنامه خودسازی نیز که به عنوان هدف اصلی این مرحله انتخاب شده بود بر مبنای چنین پایه‌هایی آغاز شد.

اما این به آن معنی نبود که ما توانسته باشیم از شائبه هرگونه نظرات نادرست و گرایش‌های انحرافی که مسلماً مبنای طبقاتی داشتند پاک باشیم.

ما نیز همانند هر سازمان روشنفکری تحت تأثیر خصوصیات فکری و روحیات طبقاتی زندگی گذشته خود بودیم. بدین جهت مانند هر سازمان انقلابی دیگر حتی درک بدیهی‌ترین اصول انقلابی نیز مشروط به درجه تصحیح نقطه‌نظرها و خصلت‌های طبقاتی افراد سازمان می‌شد.

اما عامل دیگری که کاملاً جنبه روبنائی داشت و در استنباطات ایدئولوژیک و برخوردهای ما با پدیده‌ها به‌طور خاص تأثیر منفی می‌گذاشت، وجود برخی تفکرات ایده‌آلیستی و شیوه‌های روبنائی و سطحی برخورد با مسائل و پدیده‌ها بود که از طریق قبول قسمتی از فرهنگ گذشته مذهبی (در سال‌های ۴۰) در سازمان نفوذ کرده بود. هرچند که تفاوت ماهیت سیاسی و اجتماعی سازمان ما و نقاط تمایز کیفی که او را از تفکرات خرده بورژوائی سال‌های ۴۰ جدا می‌کرد و عامل تعیین کننده و مسلط نظرات و شیوه‌های سازمانی بود ولی در هر حال طبیعی بود که این نظرات از طرق مختلف جای پای مناسبی در داخل سازمان داشته باشند به خصوص در ابتدا، بنای هر شالوده نوینی از تفکر اسلامی و هرگونه احیای عناصر انقلابی و رزمنده آن در هر حال می‌بایست ناظر به دست‌آوردهای فرهنگی گذشتگان و متأثر از استنباطات لاقابل‌مترقیانه آنان از مقولات مذهبی باشد. نتیجه چنین توجه و تأثیری به میراث فرهنگی اسلامی هرچند با پالایش‌های متوالی و متعددی توأم بود اما طبیعتاً باخود رگه‌هایی از ناخالصی‌های طبقاتی و محدودیت‌های فکری به همراه می‌آورد که نمی‌توانست اثرات زیانبخشی در خطوط فکری و ایدئولوژیک سازمان نداشته باشد. بدین ترتیب اثرات منفی این عامل خاص روبنائی نیز به عوامل زیربنائی که فوقاً ذکر کردیم اضافه می‌شد و بدین جهت ما نه تنها باید با روحیات و نظرات نادرستی که منشأ طبقاتی داشتند در داخل سازمان مبارزه می‌کردیم بلکه ایده‌آلیسمی که از طریق نفوذ فرهنگ گذشته مذهبی در سازمان و طبیعتاً در تعلیمات آن راه میافت خود موجب بروز سلسله دیگری از نظرات نادرست و شیوه‌های غلط کار می‌شد که مجموعاً امر تعلیمات سازمانی و نهایتاً ادامه صحیح راه را تحت تأثیر منفی خود قرار می‌داد.

تحلیل مختصر ما از پروسه رشد و تکامل تاریخی تفکر مذهبی تا سال‌های ۴۰ بخصوص نشان‌دهنده بخش مهمی (بخش روبنائی) از ریشه‌های تاریخی آن اشتباهات، آن نقائص و آن انحرافات است که بعدها در استنباطات ایدئولوژیک ما و نتیجتاً در محتوی آموزش سازمان اثرات نامطلوب خود را نشان دادند.

نکات محوری آموزش گذشته سازمان

اکنون با توجه به آنچه که در مورد خصوصیات ویژه ایدئولوژیک و چهارچوب اساسی تفکر سازمان گفته شد نکات محوری آموزش گذشته سازمان را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱- ما نتوانستیم از شیوه تفکر علمی و بررسی دیالکتیکی پدیده‌ها و قضایا استنباط کاملاً درستی پیدا نمائیم. این امر معلول دو جریان پیوسته به هم می‌باشد. اول موضع‌گیری چپ‌گرایانه متقابل که در مقابل شیوه‌های بسیارذهنی و بسیار سطحی سیاسی و تشکیلاتی احزاب و گروه‌های ملی سال‌های ۴۰ بوجود آمده بود. دوم تضادهای ایدئولوژیک ناشی از قبول فلسفه علمی با تفکر مذهبی که مجموعاً سازمان را به جای رسیدن به یک تفکر زیربنائی و دیالکتیکی کم‌کم به یک تفکر شبه راسیونالیستی (اصالت عقل و فکر) می‌کشاند. این امر دلیل مهم‌تر دیگری هم داشت که در اصالت بیش از اندازه‌ای که برای روشنفکر قائل می‌شدیم جلوه‌گر می‌شد. (این مسئله بعداً بحث خواهد شد.)

مثلاً در مقاله «چه می‌کنیم؟» که به تعیین مواضع سازمان و تحلیل اصول امکانات آن می‌پردازد نوشته می‌شود «... امروزه نیز این نیرو معطل است و بلا استفاده (منظور نیروی انسانی است. البته بعداً خواهیم دید مراد از نیروی انسانی عمدتاً همان روشنفکر است) ما هیچ‌گاه مومن به این اصل نشده‌ایم که فعالیت‌های مداوم مغز است که حلال مشکلات است... ولی آنچه را که خوشبختانه جهان‌خواری امپریالیزم موفق به نیستی‌اش نگردیده‌است همان نیروی فکری انسان‌های بیدار و بالاخص جوانان روشن‌بین است. این امکان جمیع امکانات است... هیچ قدرتی نظیر این نیروی شگرف و شگفت برای ما اهمیت ندارد... تنها نیروی عظیم و شکننده در نخستین مرحله^{۴۸} نبرد عبارتست از قدرت جمعی مغزهای جوانی که در راه عظمت اسلام و ایران می‌اندیشند... اندیشه‌ای که آبشخور وجودش حقایق عریان

^{۴۸} - باید توجه داشت که در زمانی که این مقاله تهیه شده مسئله ضرورت پیش‌تاز (استراتژی جنگ چریکی شهری پیش‌تاز مدون و مشخص نشده بود. منظور از نخستین مرحله همان‌طور که بعداً خواهیم دید (در مقاله مبارزه چیست؟) این استیاب غلط بود که بلافاصله بعد از ورود روشنفکر به مبارزه فعال، توده بالقوه آماده بلافاصله بسیج شده و حرکت انقلاب‌زای خود را آغاز خواهد کرد. این مقاله در اوایل کار یعنی حدود سال‌های ۴۴ تهیه شده‌است.

جامعه و کانون تنظیمیش لابلای کتب و منشأ تثبیتش ایمان خلل ناپذیر به مبارزه است...»

در اینجا با آنکه به «حقایق عربان جامعه» به عنوان منشأ اساسی شکل گرفتن اندیشه اشاره می‌کند اما برای آن هیچ چهارچوب و اسلوب شناختی که متکی به یک فلسفه شناخت بوده و بتواند به طور علمی با برقرار کردن رابطه دیالکتیکی بین پدیده‌ها قوانین جاری در آنها را کشف کند توجه ننموده است.

مطالعات ایده‌آلیستی در برنامه تعلیمات سازمان

تکیه به مطالعه کتب به عنوان کانون تنظیم و جمع‌بندی این تفکرات بعدها به آنجا کشید که مقادیر انبوهی از مطالعات ایده‌آلیستی جای خود را در برنامه تعلیمات سازمان باز کرد. بدین ترتیب توجه یک جانبه و بیش از اندازه به «تفکر و اندیشه» که عملاً به شکل مجرد و بدون اتکاء به واقعیت‌ها مطرح می‌شد جای‌گزین هدف اولیه یعنی کسب بینش علمی و حاکمیت تفکر علمی گردید. در مقاله پروفسیونل این توجه به شکل افراطی آن به خوبی نمایان می‌شود.^{۴۹}... نواندیشی به مثابه بارزترین خصلت یک مبارز. تفکرات اجتماعی را می‌توان در سه مرحله مورد بحث قرار داد.

۱- بعضی از متفکرین اجتماعی تا آنگاه که زنده‌اند نو می‌گویند و دچار دور و تکرار نمی‌گردند یعنی سن فکری آنها با سن بیولوژیکی آنها مساویست. این‌ها عموماً مردمانی هستند که تفکراتشان خریدار دارد و جامعه با کم و بیش تغییر، گفته‌های آنان را به عمل مبدل می‌کند و بین تئوری و عمل فاصله زیادی به چشم نمی‌خورد و نتایجی که آنها از عملکرد نظریه خود به دست می‌آورند، می‌تواند به عنوان پایه‌ای برای تفکرات جدید به کار برده شود، اینست که همیشه آنها نومی‌اندیشند و تازه می‌آورند.

۲- آنهائی هستند که سن بیولوژیکی آنها با سن فکریشان مساوی نیست ولی سن فکری آنها دارای یک حد متوسطی است از ۴۵ سال تا ۵۵ و یا اندکی کمتر یا بیشتر و در این حد است که این متفکرین به دور می‌افتند اما

^{۴۹}- این مقاله جزو مقالات اساسی سازمان نبود ولی در هر حال به عنوان یک مدرک تعلیماتی مورد استفاده واقع می‌شد.

اغلب کسانی باعث می‌شوند که تفکرات آن‌ها را تکامل بخشند نظیر بعضی از متفکرین کشورهای غربی و غیره.

۳- ولی در کشورهای نظیر کشور ما که خفقان از در و دیوار می‌بارد و سر نیزه و جاسوس داعیه تسلط بر همه چیز را دارد و در هر لحظه که فردی فکری بیافریند در همان لحظه نیز آن را مدفون می‌سازد زیرا هر نظریه اصلاحی و هر اندیشه وقتی که از چهار دیواری مغز خارج شد مدتی در فضا حیران و سرگردان به این در و آن در می‌زند و ناچار دوباره به مغز و اندیشنده باز می‌گردد. و در این حالت است که سن فکری انسان اندک و بسیار کوتاه جلوه می‌کند. بدین سبب است که در کشور ما اغلب نویسندگان و شعرا که تفکر دارند در سنین ۲۰ تا ۳۵ سالگی از نظر فکری بدرود حیات می‌گویند حال که این مسئله را دانستیم باید سعی کنیم که دچار چنین مرگی نشویم نو بگوئیم و نو بیانیشیم و نوعرضه کنیم. اگر دچار چشم هم‌چشمی گردیم سرنوشت ما معلوم است. این است که نواندیشی به مثابه بارزترین خصلت یک مبارز حرفه‌ای است^{۵۰}...»ذهنی‌گرایی آشکار نویسنده که به شدت تحت تأثیر فرهنگ مبتذل و نظریه‌های بورژوائی جامعه‌شناسی است و ساده‌لوحانه نظریات ایده‌آلیستی آنان را در چنین مقولاتی (اندیشه، فکر و منشأ آن) باور کرده‌است ما را از هرگونه توضیحی درباره آن بی‌نیاز می‌سازد. فقط همین‌قدر تذکر می‌دهیم که مسلماً تفکر صحیح رابطه‌ای با سن بیولوژیک آنطور که مطرح شده ندارد و نوآوری و ابتکار از آسمان نمی‌افتد و زائیده افکار و یا مغزهای فوق بشری یا نوابغ نیست. تفکر صحیح از برخورد علمی ذهن با واقعیت ناب سرچشمه می‌گیرد.

بنابراین اینکه بگوئیم «... سعی کنیم در سنین کم به دور و تکرار نیافتیم بلکه بکوشیم تا هرچه بیشتر نو بگوئیم و نو بیانیشیم و نو عرضه کنیم... هیچ مسئله‌ای را حل نمی‌کند. یک ضرب‌المثل قدیمی می‌گوید «از حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی‌شود» از تکرار بی‌نهایت نواندیشی، تفکر علمی، تحلیل علمی، بدون ارائه یک اسلوب و شیوه صحیح تفکر و بدون داشتن یک چهارچوب فکری و فلسفی منطبق با حقیقت رو بگسترش و تکامل جهان که با این اسلوب تفکر یک کل واحد و منسجم ایدئولوژیک را تشکیل دهد هیچ

^{۵۰} - پایان نقل در مقاله

مسئله‌ای به درستی و به طریق علمی تحلیل نخواهد شد و طبیعتاً هیچ نوآوری و ابتکاری هم حاصل نخواهد شد.^{۵۱}

طرح مسائلی که ظاهراً از پیش جواب‌هایی برای آن موجود بود

بدین ترتیب رفقای سازمانی به خصوص اعضاء جدید وقتی با چنین امری روبرو می‌شدند عمل «اندیشه و تفکر» در نظر آنان مقوله غول آسا و فوق انسانی تجلی می‌کرد که خود را فرسنگ‌ها از رسیدن به یک انسان متفکر و مسلح به طرزتفکر علمی جدا می‌دیدند. این مسئله شدیداً شیوه‌های کار را هم تحت تأثیر خود قرار می‌داد و آن‌ها را به راه‌های انحرافی می‌کشید به‌طوری‌که «فکر کردن» (به‌معنایی که در اینجا آمده است) ستون جداگانه‌ای را هم در بیلان کار به خود اختصاص می‌داد و همواره عذاب و بدبختی بزرگی بود. اغلب رفقا با سرافکندگی اظهار می‌داشتند که در این هفته مثلاً بیش از ۱/۵ ساعت نتوانسته‌اند فکر کنند.^{۵۲}

طرح مسائل فکری هم در کلاس‌ها دیگر به صورت اجرای یک ورزش فکری درمی‌آمد بدین ترتیب با طرح مسائلی که ظاهراً از پیش جواب‌هایی برای آن

^{۵۱} - مسلماً همانطور که بدون مسلح شدن به یک چهارچوب علمی فکری و فلسفی هرگونه برخوردی با واقعیت هرچند این برخورد رویاروی و مستقیم باشد لزوماً نمی‌تواند به کشف قوانین علمی ماهیت آن پدیده منجر شود همانطور نیز تفکر علمی و فلسفه علمی شناخت نیز تنها در رابطه ناگسستگی با واقعیت است که معنا و مفهوم پیدا می‌کند.

با این توضیح بین تفکر علمی اندیشه و شناخت و واقعیت ناب همواره رابطه دیالکتیکی شناخته می‌شود که یکی بدون دیگری را بی‌معنا می‌سازد بدین ترتیب روشنفکر انقلابی کسی است که با مسلح شدن با ابزار شناسائی علمی فعالانه در جریان پراتیک اجتماعی در جریان عمل و تغییر پدیده شرکت جسته و از این طریق پروسه دیالکتیک شناخت را به انجام می‌رساند.

^{۵۲} - متأسفانه این گونه نظرات و شیوه‌های نادرست آموزشی هنوز به عناوین مختلف و اشکال گوناگون در مقالات آموزشی با شیوه کار و نقطه نظرهای مسئولین به شدت دیده می‌شود.

مثلاً در مقدمه بخشی که توسط چند تن از رفقا درباره خاورمیانه تدوین شده است تحت عنوان «مشکلات مطالعه و تحلیل سیاسی» نوشته می‌شود «... کسب بینش سیاسی چیزی نیست که با مطالعه چند کتاب یا تحلیل میسر شود بلکه بینش سیاسی با پیگیری و تفکر روی مسائل سیاسی و در طول زمان کسب می‌شود و مستلزم هوشیاری و دقت فراوانی است. در واقع فهم مسائل سیاسی جنبه نوعی «اکتشاف» دارد. بدین ترتیب تحلیل سیاسی و درک درست وقایعی که در جهان می‌گذرد کار مشکلی است...»

با اندکی تأمل می‌توان گفت که این رفقا ضعف سیستم شناسائی خود را که از تبیین و تحلیل پدیده‌ها عاجز مانده است در زیر پرده مشکل بودن، لزوم دقت فراوان پیگیری و تفکر در طول زمان و بالاخره اتخاذ شیوه ایده‌آلیستی «کشف و شهود» شناخت پدیده‌ها پوشانده‌اند.

کلاً این بحث دارای ضعف‌های عمده اصولی می‌باشد که عمدتاً از همان برخورد روبنایی و ضعف‌های سیستم شناسائی تدوین کنندگان آن ناشی شده است. بررسی اصولی و نقد علمی این بحث (بحث خاورمیانه) می‌تواند به عنوان یک کار آموزشی (با توجه به مسائل دیگری که در همین زمینه در همین مقاله طرح خواهد شد) برای رفقا مطرح شده و نتایج آن در معرض افکار عمومی سازمان قرار گیرد. ما باز هم در همین مقاله به طور خیلی مختصر به برخی از نقطه‌نظرهای موجود در آن اشاره خواهیم کرد.

موجود بود بدون آنکه از زندگی سیاسی روزمره او منشأ گرفته باشد و کمکی به حل مشکلات و جنبش نماید عملاً او را مسحور دلایل ذهنی می‌کرد که برایش آفریده شده بود. او خود را چون شوالیه‌های قرون وسطی درگیر مسائل معضل و ابهامات پیچیده‌ای می‌دید که دیگر نه خود او (مانند همان شوالیه‌ها) بلکه نیروی عظیم متفکره‌ای لازم بود که بتواند راز سر به مهر این معما را با افسون فکری خود باز کند. و البته این قدرت افسانه‌ای چیز دیگری غیر از نیروی فکری سازمان و ابرمردان فکریش در خیال او نبود.

برخی از اعضا با اینکه چندین سال از ورودشان به کار سازمان می‌گذشت وقتی در مقابل این سؤال واقع می‌شدند که فکر می‌کنید رهبری سازمان را چه کسانی تشکیل می‌دهند یا مثلاً تعداد افراد سازمان چه اندازه است در پاسخ از رهبری سازمان مردانی بسیار کارآزموده با موئی سپید و انبانی مملو از تجربه ده‌ها سال کار سیاسی ترسیم می‌کردند که در آن بالا، بسیار فراتر از خود آنان سررشته همه کارها را با درایت مطلق بدست گرفته‌اند و امر مبارزات را با احتساب تمام پیچ و خم‌هایش به پیش می‌برند. تعداد اعضاء سازمان حتی تا چند هزار نفر نیز شنیده می‌شد. بدین ترتیب وقتی رهبری سازمان برای آنان مشخص می‌شد مدت‌ها در حالت بهت و ناباوری بسر می‌بردند. بسیاری از رفقا به هیچ‌وجه انتظار نداشتند که فردی هم سن و سال خود آن‌ها و از نظر تشکیلاتی مثلاً مسئول مستقیم آن‌ها همان کسی باشد که سازمان را بنیان‌گذارده است. و یا افراد اصلی سازمان را خود او و تعداد محدود دیگری در همین سطوح تشکیل می‌دهند و بدین ترتیب طبیعی بود که پرورش فکری جای خود را به فلج فکری می‌داد به جای رسیدن به تفکر علمی و ابزار شناخت علمی هر روز این هدف به صورت مرموز و دست‌نیافتنی‌تری در قتل کوه‌ها و بالای ابرها قرار می‌گرفت.

در تحلیل علل و ریشه‌های مشکلات و نواقص سازمان

ضعف‌های سیاسی و تشکیلاتی که ناشی از بی‌تجربگی عمومی سازمان و دور افتادن از مفهوم واقعی «تفکر علمی» بود به نارسائی‌های فکری و حتی مغزی تعبیر می‌شد و برای این تفسیر حتی توجیهی تاریخی که ناشی از دیکتاتوری پلیسی و ستم سیاسی بود پیدا می‌شد.^{۵۳} نتیجه آنکه بازتاب چپ روانه ایده‌آلیسم سال‌های ۴۰ مبانی شناسائی علمی ما را با

^{۵۳} - مقاله پروفسیونل

ایده‌آلیسم دیگری آغشته می‌سازد که اصالت اندیشه مجرد در متن آن نشسته است. در مورد پذیرش کامل اسلوب شناخت علمی مسلماً با برخی از اصول اساسی اعتقادی ما تضادهائی ایجاد می‌کرد. اهمیت و حساسیت این تضادها که در نهایت خیلی بیشتر از آنچه که در ابتدا فکر می‌شد پیچیده به نظر می‌رسیدند خود عاملی گردید که ایمان به برخی از اصول اعتقادی عملاً لازم‌تر از توجه به هسته اصلی اسلوب شناخت علمی تشخیص داده شود.^{۵۴} در مقاله تحلیل سازمان که در جریان جمع‌بندی کار سه ساله درون تشکیلاتی در شهریور ماه ۴۷ تدوین شده‌است در مورد نقائص تعلیماتی می‌نویسد: «... برادران معمولاً دیرتر از آنچه لازم است به مرحله کسب قدرت تحلیل علمی می‌رسند این یکی از مهمترین نقائص سازمانی ما می‌باشد. رفقا در عین حال که ایمان به تحلیل علمی دارند اما قدرت انجام آن را ندارند... آنگاه در جواب این پرسش که چرا با وجود آنکه از روز اول سازمان کوچک ما پی به اهمیت تضاد فوق و لزوم حل آن از راه کسب اندیشه علمی در امر مبارزه برده بود به چه دلیل در این زمینه موفقیت چندانی کسب نکرده است» ۱۴ دلیل ذکر می‌کند که بسیاری از آنها واقعاً مؤثر بوده‌اند اما علت اصلی این پدیده که چرا بعد از سه سال کار سیاسی درون تشکیلاتی علیرغم درک و اهمیت و لزوم کسب بینش علمی هنوز در این زمینه موفقیت چندانی کسب نشده روشن نمی‌شود. صرفنظر از برخی شیوه‌های نادرست کار و بی‌تجربگی‌هایی که در چنان شرایطی از سطح فرهنگ مبارزاتی در کشور ما تقریباً طبیعی بوده نگاهی به محتوی مطالعات دوره اول آموزش بسیاری از مسائل را روشن می‌کند. در همان تحلیل کار سه ساله سازمان تحت عنوان ماهیت و محتوی برنامه گذشته و اهدافشان می‌خوانیم:

«... برای تعلیمات این دوره (دوره اول) از کتاب‌های مهندس بازرگان، راه و رسم زندگی، تفسیر قرآن جهت تربیت ایدئولوژیک از کتاب‌های تیورمند «کشورهای توسعه نیافته»، «کتاب سیاه گرسنگی»... و در دوره دوم از انسان گرسنه، تاریخ دیپلماسی عمومی، اقتصاد پورهمایون، ناهماهنگی‌های رشد اجتماعی و اقتصادی، عقاید بزرگترین علمای اقتصاد، ناسیونالیزم، اقتصاد دول معظم، کتاب عمر اوزگان، مطالعه کتب

^{۵۴} - گسترش و تحلیل کامل و روشن این مورد به تحلیل برخی از نقطه‌نظرهای اصولی و اعتقادی ما برمی‌گردد. بررسی انتقادی مسائل و اصول شناسائی علمی که در کتاب شناخت و همچنین بررسی علل طرح اصول استقراء به عنوان شناسائی علمی در مقاله مبارزه چیست و سایر نمودهایی که در تعلیمات ایدئولوژیک سازمان در گذشته وجود داشته‌اند. مجموعاً بحث مستقلی را تشکیل می‌دهند که آن را به مقاله دیگری موکول می‌کنیم.

مارکسیستی برای آشنائی به روش تحلیل علمی وقایع اجتماعی و آشنا شدن به یکی از مسائل مهم معاصر اول این دوره شروع و ادامه دارد.

دوره سوم - در این دوره مطالعات ایران، وضع خاورمیانه، تاریخ مشروطه، سردار جنگل، کلنل کاساکوفسکی... برخی مقالات سازمان... ادامه مطالعات مارکسیستی...»

نگاه کوتاه به محتویات و شیوه بررسی و تحلیل مسائل مختلف سیاسی ایدئولوژیک و تاریخی و اقتصادی این کتاب‌ها به خوبی نشان می‌دهد که هر کوشش در جهت کسب بینش علمی از قبل محکوم به شکست بوده است. مسلم است که در اینجا ما اشتباه و یا نقص را از کتاب یا نویسنده نمی‌دانیم و یا مثلاً معتقد نیستیم که اگر یک یا چند کتاب با یک یا چند کتاب دیگر عوض می‌شد یک باره اساس تعلیمات سازمان دگرگون می‌شد بلکه مراد ما اینست که محتویات و روح کلی این برنامه نشان‌دهنده طرز تفکر حاکم بر سازمان در آن موقع است. نظرات مهندس بازرگان یا آلکسیس کارل مسلماً نمی‌توانند پایه سالمی برای نقطه نظرهای ایدئولوژیک سازمان انقلابی باشد. همان طور که اقتصاد پورهمایون یا اقتصاد دول معظم و نظریات بزرگترین علمای اقتصاد نمی‌توانند مبین قوانین زیربنائی حاکم بر حرکت و تحول جوامع باشند.

اسلوب شناخت مادی را از مبنای فلسفی آن جدا می‌کردیم

نکته مهمی که باید در اینجا اشاره کرد نحوه مطالعات مارکسیستی است. این مطالعات صرف‌نظر از کمیت و نوع آن‌ها با پیشداوری خاص مطالعه می‌شدند. این مسئله عمدتاً ناشی از حاکمیت بخشی از دگماتیسم فرهنگی مذهبی سال‌های ۴۰ بود. بدین‌جهت نتایج لازم از آنها گرفته نمی‌شد. به عنوان مثال ما بنا حق اسلوب شناخت مادی (دیالکتیک) را از مبنای فلسفی آن جدا می‌کردیم و به خودمان حق می‌دادیم که با تکه پاره کردن مارکسیسم بعضی نقطه نظرهای عقیدتی خود را توجیه و تفسیر کنیم. این مسئله درباره تئوری تبیین مادی تاریخ (ماتریالیسم تاریخی) نیز به شکل دیگری صادق بود در حالیکه مارکسیسم یک کل واحد است. دیالکتیک بدون ماتریالیسم و ماتریالیسم بدون دیالکتیک هیچ معنای علمی ندارد (اولی در

اوج خودش به ایده‌آلیسم هگل می‌رسد و دومی به ماتریالیسم مکانیستی
فوئر باخ خواهد رسید.)

ماتریالیسم تاریخی نیز چیزی جز تبیین مادی شکل دیگری از حرکت ماده
منتهی پیچیده‌ترین شکل آن نیست. از نظر مارکسیسم اجتماع یک پدیده
پیچیده مادی است که لزوم تحلیل علمی پدیده‌ها و گسترش اسلوب
شناخت مادی در پهنه تاریخ (به مثابه علمی که از قوانین حرکت و تحولات
اجتماعی صحبت می‌کند) را ضروری می‌سازد.

بدین ترتیب ما با تکه پاره کردن مارکسیسم در واقع تفکر و ایدئولوژی خود را
شدیداً در معرض خطر ورود عناصر التقاطی‌گری یک ایدئولوژی ذو حیاتینی قرار
می‌دادیم.^{۵۰} اگر تلاش‌های سه ساله سازمان در زمینه کسب تفکر علمی
بی‌نتیجه می‌ماند و اگر این تلاش باز هم در سه سال دیگر یعنی بعد از سال
۴۷ تا سال ۵۰ به نتایج کاملاً منجز و مثبتی منتهی نمی‌شود نه به معنای
ایمان نداشتن به تحلیل علمی یا کم‌توجهی نسبت به آنست بلکه دقیقاً
محتوی و سیر تعلیمات ماست که باید در جهت انطباق با مفاهیم اصلی تفکر
علمی و استنباط درست و اساسی از آن در جهت مبارزه همه جانبه علیه
هرگونه ایده‌آلیسم تغییر سمت داده و در این سمت هرگونه دگماتیسم - هر
شکلی از تردید و دودلی را در هم بشکند.

در هدف حاکمیت تفکر و شناخت علمی بر سازمان دچار شکست شده بودیم

در تحلیل گذشته سازمان بارها با این مسئله اشاره شده‌است که به کار
تئوریک بسیار بیش از اندازه بها داده شده است. و علت این امر را صرفاً در
روحیه تئوریک برخی از رفقای رهبری سازمان جستجو کرده است. در حالیکه
توجه به این نکته که ما نتوانسته بودیم در عرض ۶ سال کار تئوریک به همان
هدف‌های اولیه یعنی کسب بینش علمی نائل آئیم ما را وادار می‌سازد که با
عمق بیشتری به مسئله نگاه کنیم. تحلیل گذشته سازمان ریشه اصلی‌ترین
مشکلات سازمان را در آن شرایط (قبل از شهریور) به درستی ناشی از
بی‌عملی می‌داند. اما باید توجه داشت که این لزوم پرداختن به عمل و بریدن
از کارتئوریک به معنای آن نیست که ما مثلاً نتوانسته بودیم به دست آوردهای

^{۵۰} - مراجعه کنید به پاورقی در صفحه ۵۳

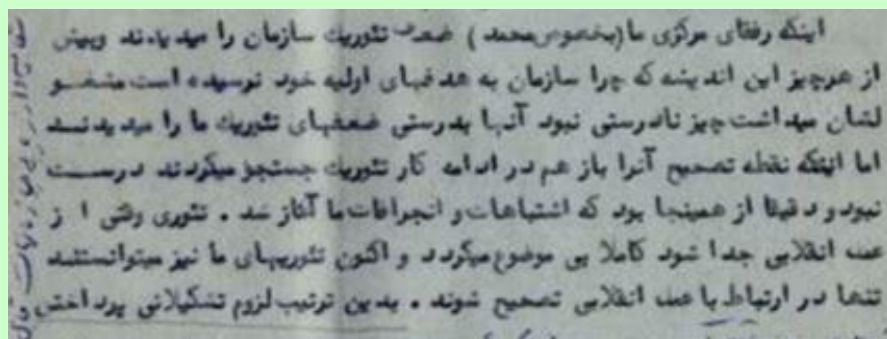
واقعاً مثبتی در این زمینه نائل آئیم. توجه داشته باشید که آنچه که بعد از ۶ سال سابقه کار باید باشد موردنظر است والا مسلم است پیشرفت‌هایی بسیار شایان توجه نسبت به سال‌های اولیه به دست آورده بودیم). ما مطابق آخرین تحلیل‌های سازمان در هدف حاکمیت تفکر و شناخت علمی بر سازمان دچار شکست شده بودیم. رفقای مرکزی مرتباً از نداشتن کادرهای همه جانبه، ساده‌اندیشی رفقای مسئول و ایده‌آلیسم سیاسی و تشکیلاتی کادرهای بالا صحبت می‌کردند. این نقیصه به قدری بارز بود که دوباره در سال ۴۹ یعنی مثلاً بعد از طی مرحله تئوریک و درک لزوم وارد شدن به مرحله تدارک عمل دوباره مسئله ساختن کادرهای مسئول مطرح شد. به چه دلیل سازمان ما بعد از ۶ سال کار نمی‌توانست افرادی که از نظر سیاسی تشکیلاتی و ایدئولوژیک مسلح به طرز تفکر علمی باشند تربیت نماید؟

ما دیدیم که رفقای فدائی خلق در اوائل سال ۴۸ یعنی ۴ سال بعد از نقطه شروع ما، اولین تجمع (تجمع نه تشکل) خود را به دست آوردند آنها در اوائل سال ۴۹ توانسته بودند که چند هسته مناسب سیاسی تربیت کنند در نیمه ۴۹ با ارائه تز رفیق شهید پویان مبنی بر لزوم مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء و همچنین طرح اولیه خط‌مشی پیشنهادی از طرف رفیق شهید احمدزاده در مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک بلافاصله شروع به تغییر سازماندهی سیاسی به سازماندهی نظامی یعنی هسته‌های سیاسی نظامی در اشکال تیمی می‌شود.

فقر فرهنگی و بی‌تجربگی مغرط سیاسی - تشکیلاتی تفکر مذهبی

در اواخر ۴۹ و اوائل ۵۰ است که ما آنها را فعالانه در هسته نبرد می‌بینیم. بدین ترتیب فاصله اولین تجمع‌های محفلی - سیاسی این رفقا تا اولین عملیات نظامی آنها کمتر از ۲ سال طول می‌کشد در حالیکه ما بعد از گذشت ۶ سال هنوز در گیرودار حل مسئله کادرها بودیم. مبارزه ما در سطح کنونی یک مبارزه روشنفکری است بنابراین هیچ اختلاف کیفی و زیربنائی نمی‌تواند سازمان ما را از یک سازمان مارکسیستی جدا نماید (به علت منشأ واحد طبقاتی عناصر متشکل این سازمانها) پس دلیل این اختلاف در چیست؟

مسلماناً در اینجا پشتوانه فرهنگی رفقای مارکسیست که از تجربه سال‌ها کار تئوریک و عملی در سطح جهانی برخوردارند نقش مؤثری ایفا می‌کند همانطور که فقر فرهنگی و بی‌تجربگی مفرط سیاسی - تشکیلاتی تفکر مذهبی عامل بازدارنده‌ای برای ما بوده است. ولی در هر حال همین تفاوت نیز در واقع ناشی از اختلاف دو نوع تعلیمات است که در این سازمان‌ها جریان داشته است.^{۵۶} به این دلیل نه فقط سطح تئوریک ما واقعاً بالا نبود بلکه متناسب با آن مرحله از شرایط جنبش، ما در واقع دچار ضعف تئوریک هم بودیم. آنچه که ما را وادار به قبول این تحلیل می‌کند که عمل نقطه تصحیحی بود که گره کور سازمان را باز می‌کرد، اینست که ما می‌باید در جریان یک پراتیک سخت و سنگین نارسائی‌ها و انحرافات تئوریک خود را می‌شناختیم عمل محکی بود که تئوری‌های ما را در تیزاب آتشین خود حل می‌نمود و درست و نادرست آن را به ما نشان می‌داد. دیگر امکان نداشت که ما با بحث و مطالعه و جدل فکری بتوانیم مسیر تفکر سازمانی را اصلاح کنیم.



اینکه رفقای مرکزی ما (بخصوص محمد) ضعف تئوریک سازمان را می‌دیدند و بیش از هر چیز این اندیشه که چرا سازمان به هدف‌های اولیه خود نرسیده است مشغولشان می‌داشت چیز نادرستی نبود آنها بدرستی ضعف‌های تئوریک ما را می‌دیدند اما اینکه نقطه تصحیح آنرا باز هم در ادامه کار تئوریک جستجو می‌کردند درست نبود و قبل از همینجا بود که اشتباهات و انحرافات ما آغاز شد. تئوری رقی از عهد انقلابی جدا شود کاملاً بی‌موضوع می‌گردد و اکنون تئوری‌های ما نیز می‌توانستند تنها در ارتباط با عهد انقلابی تصحیح شوند. بدین ترتیب لزوم تشکیلاتی پرداختن

^{۵۶} - روشن است رفقای سازمانی ما در مجموع به دلیل سابقه بیشتر فعالیت تشکیلاتی از تجربه و آگاهی تشکیلاتی بیشتری برخوردار بودند. این مسئله بخصوص در سطح زندانها که میدان مقایسه و ارزیابی سازمان‌هاست قابل... است. (ناخوانا)

این نکته را باید باز هم خاطرنشان سازیم که درک سازمان ما به‌لزم مطالعات مارکسیستی و برخورد علمی با پدیده‌ها در عین اینکه به دنبال درک یک ضرورت عینی حاصل شده بود ولی در هر حال در چنان شرایطی از رشد تفکرات مذهبی بسیار قابل اهمیت بوده و از بداعت و خلاقیت خاصی برخوردار است برای درک اهمیت موضوع کافی است به نظرات آقای مهندس درباره مارکسیسم و کلا مبارزات انقلابی مارکسیست‌ها در دیگر کشورهای جهان نگاهی بیاندازیم. مهندس بازرگان در حالیکه هیچ فرقی بین کشورهای انقلابی کمونیستی و دیکتاتوری بورژوازی نمی‌گذارد شاید حتی کشورهای کمونیستی را غیراخلاقی‌تر به حساب بیاورد (نگاه کنید به....) مبارزات مسالمت‌آمیز و تئوری‌های کهنه خرده‌بورژوازی رهبران مبارزه ضد استعماری هند را به عنوان نمونه مطلوب و الگوی مبارزات ایران معرفی می‌نماید. این اختلاف سطح فکری (غیر از جنبه‌های زیربنائی که قبلاً بحث شد) به خوبی نشان‌دهنده کوشش ذهنی و ابتکار رفقای شروع کننده ماست.

ضعف‌های تئوریک ما را می‌دیدند اما اینکه نقطه تصحیح آن را باز هم در ادامه کار تئوریک جستجو می‌کردند درست نبود و دقیقاً از همینجا بود که اشتباهات و انحرافات ما آغاز شد. تئوری وقتی از عمل انقلابی جدا شود کاملاً بی‌موضوع می‌گردد و اکنون تئوری‌های ما نیز می‌توانستند تنها در ارتباط با عمل انقلابی تصحیح شوند. بدین ترتیب لزوم تشکیلاتی پرداختن به عمل نیز از همین دریچه قابل بحث است.

ما در مرحله اول کار یعنی بعد از شکست مبارزات احزاب ملی و قیام ۱۵ خرداد با جمع‌بندی مهمی که از پراتیک مبارزاتی روز به عمل آورده بودیم توانستیم به نقطه نظرها و تئوری‌های درستی دست یابیم که راهنمای عمل ما را در سال‌های بعد به عهده گیرد اما متأسفانه همین تجربه در مورد پراتیک سازمانی خودمان صحیحاً انجام نگرفت. بدین ترتیب تنها صغیر گلوله‌ها و طنین انفجارهایی که دست‌های برادران ما ماشه و ضامن آن را می‌کشید می‌توانست دور باطل ایدالیسم سیاسی و تسلسل مخرب فکری و تشکیلاتی ما را درهم بشکند.

II - علیرغم توجه ما به اصالت تغییرات بنیادی و زیربنایی جامعه و قبول نظراتی که دینامیسم حرکت تاریخ و جوامع را ناشی از مقولات زیربنایی و انگیزه‌های اقتصادی می‌دانست، ولی عملاً سازمان فاقد بینش عمیق طبقاتی و زیربنایی بود. درواقع این ضعف معلول تأثیر عوامل بسیار مختلف اما پیوسته به هم تاریخی و اجتماعی بود که در سازمان ما امکان ظهور می‌یافت. مهم‌ترین این عوامل عبارت بودند از:

الف - توجه خاص و کاملاً اصولی تفکر مذهبی به مقولات روبنایی

ب - فقر فرهنگی و بی‌تجربگی مفرط سیاسی - تشکیلاتی این تفکر در طول چند ده سال اخیر.

ج - برخی استنباطات نادرست ما از تفکر علمی (همان‌طور که قبلاً در شماره یک بحث شد) و کلاً نازل بودن سطح فرهنگ سیاسی - ایدئولوژیک جنبش انقلابی در سال‌های بعد از ۱۳۴۲.

اتکای درجه اول ما به مقولات روبنایی

عدم حاکمیت این چنین اصلی در متن تفکرات سازمان که اجباراً به توجه اصولی و اتکای درجه اول ما به مقولات روبنایی منجر می‌شد و ما را از برخورد زیربنایی و طبقاتی بازمی‌داشت خود موجب اثرات و نتایج منفی نامطلوبی بر روی خطمشی سیاسی، تاکتیک‌ها، سیاست و شیوه‌های درون تشکیلاتی می‌شد که مجموعاً امر پیشرفت و تکامل منظم سازمان را بخصوص با پیچیده‌تر شدن شرایط مورد تهدید قرار می‌داد. ما در اینجا بدون آنکه خواسته باشیم همه جوانب و آثار این ضعف از مورد بررسی قرار دهیم تنها به ذکر موارد چندی در دو زمینه، یکی خطمشی یا سیاست برون تشکیلاتی و دیگری سیاست و شیوه‌های کار درون تشکیلاتی سازمان اشاره می‌کنیم. وظیفه رفقا است که با توجه به بررسی و تحلیل گذشته سازمان و اتکای نمونه‌های عینی که در جریان زندگی تشکیلاتی خود با آن روبرو بوده‌اند فعالانه به تصحیح نقطه‌نظرهای نادرست خود و سازمان بپردازند.

الف - اثرات نامطلوب بر خطمشی سیاسی و سیاست برون تشکیلات سازمان.

نقطه‌نظرهای روبنایی و ایده‌آلیستی موجود ما را از شناخت علمی جامعه و نیروهای موجود در آن و همچنین ماهیت دشمن، هدف‌ها و برنامه‌های آن باز می‌داشت. ما نتوانستیم براساس تحلیل زیربنایی سیمای مشخص و روشنی از جامعه خودمان ارائه دهیم. انگیزه‌ها و سیر حرکت این طبقات نامشخص می‌ماند و موضع و نقش آنان در انقلاب به‌طور منجز مورد بررسی قرار نمی‌گرفت. در مقاله «مبارزه چیست؟» این عدم توجه اصولی ما به تحلیل زیربنایی جامعه به‌خوبی مشاهده می‌شود. در اینجا افراد جامعه نیز نه براساس موضعی که در جریان تولید اتخاذ می‌کنند بلکه براساس آگاهی و قدرت فراگیری تقسیم می‌شوند. درحالی‌که امروز برای ما مشخص است که آگاهی و قدرت فراگیری و... و کلاً ایدئولوژی و اندیشه مفاهیمی طبقاتی هستند و مستقیماً از زندگی و حیات مادی فرد نشأت می‌گیرند.

در این مقاله نوشته می‌شود «... مردم اجتماع خود را از نظر آگاهی و قدرت فراگیری به سه دسته تقسیم می‌نماییم. قشر اول یا روشنفکران. قشر دوم یا نقطه اتکای مبارزه. قشر سوم یا طبقات بی‌تفاوت و خنثی...» بعداً خواهیم دید که براساس چنین برخورد ایده‌آلیستی با جامعه است که سازمان مجبور می‌شود با پربهادادن به مسئله آگاهی (بدون آنکه حتی منشأ همین آگاهی

از نقطه نظر طبقاتی مورد نظر قرار بگیرد) نقش روشنفکر را بیش از اندازه برآورد کرده و نتیجتاً به توده‌ها کم بها بدهد. اما مسلم بود که در تقسیم‌بندی علمی طبقات اجتماعی ما با چیزی به نام قشر اول (روشنفکران) قشر دوم یا نقطه اتکای مبارزه و قشر سوم یا طبقات بی‌تفاوت و خنثی برخورد نخواهیم کرد. چنین طرحی به کلی با سیمای یک جامعه طبقاتی در عصر ما متفاوت است. اصولاً قشر یا طبقه خنثی و بی‌تفاوت چه معنایی دارد و آیا امکان دارد که قشر یا طبقه‌ای اجتماعی بی‌تفاوت و خنثی باشد؟... اینها و مسائلی از این قبیل باعث می‌شد که ما نتوانیم ارزیابی صحیحی از انگیزه‌های واقعی تمایلات و موقعیت اقتصادی - سیاسی و ایدئولوژیک نیروهای اجتماعی بنامیم و نتیجتاً این مسئله تأثیر بسیار منفی بر استراتژی ما باقی گذاشت.

به‌عنوان مثال ما تصور می‌کردیم که (لااقل در عمل) آنچه نیروی اصلی مبارزه طبقات متوسط و پایین جامعه را تشکیل می‌دهد مقولات روبنایی از قبیل مذهب، فساد و... می‌باشد. ما توجه نمی‌کردیم که حتی اقبال و توجه خرده‌بورژوازی و اقشار متوسط شهری به مبارزه و حتی تاریخ مشحون از مبارزه آنها طی ۵۰ سال اخیر دقیقاً ناشی از تفکرات مذهبی یا تضادهای ایدئولوژیک آنها با طبقه حاکم نیست، بلکه این منافع اقتصادی و جریان مبارزه طبقاتی آنهاست که آنان را به مبارزه می‌کشاند. بنابراین تحلیل، ما همچنین نمی‌توانستیم درک کنیم که اکنون نیز خرده‌بورژوازی، نه به دلیل داشتن انگیزه‌های مذهبی بلکه اصولاً به دلیل منافع اقتصادی در مبارزه فعلی شرکت خواهد کرد و به همین دلیل اولاً دارای نقش مشروط، موقتی و گذرای خواهد بود. ثانیاً انتقادات روبنایی و ایدئولوژی طبقاتی را نمی‌توان در مورد طبقات و اقشار دیگر خلقی ساری و جاری دانست.

مذهب را به‌عنوان یک مقوله فوق طبقاتی ویژگی تمام جامعه ایران می‌دانستیم

بدین‌ترتیب ما بدون آنکه دست به تحلیل علمی از واقعیات جامعه طبقاتی خود بزنیم بدون اینکه توجه داشته باشیم مذهب نیز چون مقوله‌های روبنایی دیگر درواقع زیربنا و منافع طبقاتی هر طبقه یا قشر اجتماعی را توجیه می‌کند به‌سادگی ویژگی ایدئولوژیک خرده‌بورژوازی را در ایران یک خصوصیت عام ایدئولوژیک حاکم بر تمام اقشار و طبقات خلقی می‌کردیم. نتیجتاً مذهب

را (نه به معنای طبقاتیش) بلکه به عنوان یک مقوله فوق طبقاتی ویژگی تمام جامعه ایران می دانستیم.^{۵۷}

برای مثال می توان اسلامی که مهندس بازرگان نماینده آن است و اسلامی که آیت الله خمینی از آن دفاع می کند و این هر دو را با اسلامی که خوانساری و شاه نماینده آن هستند، مورد توجه قرار داد. درحالی که هر سه از اسلام صحبت می کنند ماهیتاً با هم تفاوت دارند. این اختلاف فکری و این تضاد ایدئولوژیک درواقع ناشی از اختلاف منافع طبقاتی است که آنها را از هم جدا می کند. مذهبی که مهندس بازرگان نماینده آن است مبین خصوصیات و توجیه گر منافع اқشار بالای خرده بورژوازی سنتی و خرده بورژوازی روشنفکر مذهبی و آن بخش از بورژوازی ملی است که تاکنون به اعتبار مقاومت روبنایی اش در مقابل هجوم بورژوازی کمپرادور هنوز ته مانده حیاتش را حفظ کرده است. درحالی که خمینی ایدئولوگ و نماینده منافع خرده بورژوازی متوسط و پایین بازار و کاسبکار و پیشه ور شهری و بخشی از خرده مالکان آگاه دهات و شهرک های روستایی و همچنین بخش متری روحانیت وابسته به آنهاست.

و درست به همین دلیل است که وقتی خوانساری ها و... به خدمت طبقه حاکمه درمی آیند اسلامشان نیز آلتی می شود در دست طبقات حاکمه برای سرکوب و تحمیق توده های مردم. سرمایه داری با در دست گرفتن این حربه

۱- با توجه به این تحلیل اولاً تفاوت ها و اختلاف های زیربنایی بورژوازی ملی، بورژوازی کمپرادور و خرده بورژوازی را در رابطه با منافع و موضع خاصی که هرکدام از آنها در جریان تولید اتخاذ کرده اند معین کرده آنگاه انعکاس کلی این تضادهای زیربنایی را در روبنای سیاسی و عقیدتی آنها نشان دهید. ثانیاً در روابط خاص ایران موضع هریک از اқشار مختلفشان را نسبت به مسئله مبارزه مسلحانه و امر انقلاب مورد تحلیل قرار دهید. ثالثاً استنباطات مختلف و متضادی که هر یک از آنان از قوانین اسلامی در جهت توجیه منافع خود داشته اند روشن نمایید. مثلاً اختلافات مشروطه خواهان و مشروطه طلبان را که هر دو هدف های سیاسی مخالف هم را با اسلام توجیه می کردند مورد بررسی قرار دهید. رابعاً به نظر شما چرا علیرغم فشار نابودکننده بورژوازی کمپرادور بورژوازی ملی بعد از سال های ۱۳۳۲ که در سال های ۱۳۴۰ به بعد به اوج خود رسید تنها بخش مذهبی بورژوازی ملی تاکنون توانسته است به حیات نیم بند خود ادامه دهد درحالی که تمام بخش های دیگر آن به طور کلی نابود شده اند. آیا این پدیده با تحلیل فوق تبیینی ندارد و یا اینکه در جهت تأیید آن است؟ خامساً به نظر شما ویژگی مبارزه جویانه بودن تفکر خمینی در مقابل موضع مسالمت آمیز داشتن تفکر مهندس (با توجه به میناهای طبقاتی هرکدام) همچنین متقابلاً انعطاف و وسعت دید تفکر مهندس در مقابل محدودیت و دگماتیسم شدید تفکر خمینی ناشی از چه عللی است؟ آیا می توانید علل زیربنایی و تاریخی برای آن ذکر نمایید؟

حاکمیت و سلطه وحشیانه استعماری امپریالیستی خود را توجیه می‌کند و برای غارت منافع و استعمار خلق‌های میلیونی جواز عبور نشان می‌دهد.

اتکای به چنین خصوصیت فوق‌طبقاتی یعنی مذهب به شکل عام و مطلقش یکی از پایه‌های اساس ساختمان استراتژیک ما را تشکیل می‌داد. ما با قبول این ویژگی تصور می‌کردیم که انگشت‌نهادن بر روی انگیزه‌های مذهبی مردم (در اینجا مراد از مردم تمام طبقات و اقشاری بود که به نحوی اسلام را قبول داشتند) و استفاده از خصلت واقعی ضدظلمی و انقلابی اسلام و تبلیغ آن به‌عنوان واقعیت اساسی اسلام توده مردم معتقد را به سادگی به مبارزه خواهیم کشید. معنای قشر دوم یا نقطه اتکای مبارزه همین مردم به‌اصطلاح مسلمان معتقد به اسلام بود که بالاخره با فهمیدن ماهیت انقلابی و ضدظلمی اسلام اجباراً به‌عنوان یک وظیفه شرعی دست به مبارزه خواهند زد.

قشر سوم هم معلوم است همان توده ظاهراً بی‌اعتقاد و ناآگاهی بود که لابد دهقانان و کارگران که اولاً اعتقاد کمتری به مذهب دارند و ثانیاً از آگاهی بسیار کمتری نسبت به اقشار خرده‌بورژوازی شهری برخوردارند. که به‌دلیل عدم‌آگاهی و بی‌اعتقادی آن را بی‌تفاوت و خنثی می‌نامیدیم.

به این دلیل بود که ما «مردم» را عمدتاً در میان قشر محدود خرده‌بورژوازی شهری یعنی قشر دوم اجتماع (به‌زعم مبارزه چپست) که مذهبی بود

سابقه مبارزاتی داشت^۱ و ضمناً از تجربه یک زندگی سخت هم بهره‌مند بود^۲ متجلی می‌دیدیم که می‌بایست در میان طبقات و اقشار دیگر مردم به‌عنوان نقطه اتکای مبارزه شناخته شود. از وصلت آگاهی قشر اول (روشنفکر) با تجربه تلخ قشر دوم (یعنی خرده‌بورژوازی مبارز مذهبی) بود که آتشفشانی در وجود قشر دوم ایجاد می‌شد که او را برای انجام هرگونه مبارزه صحیح و علمی آماده کرده به صورت نقطه اتکای مبارزه و قشر خاص آن یعنی طبقات مختلف مردم در می‌آورد.^۳

.... ملاحظه می‌شود که در این تحلیل اولاً انگیزه‌های روبنایی (آگاهی... و مذهب) علل اساسی مبارزه شمرده می‌شوند. ثانیاً خصوصیت ایدئولوژیک خرده‌بورژوازی متوسط پایین سنتی به‌عنوان ویژگی جامع بر تمام اقشار و طبقات دیگر جاری و ساری می‌شود. ثالثاً خرده‌بورژوازی شهری به‌دلیل همین اصالت‌دادن به روبنا به‌عنوان نقطه اتکای مبارزه عنوان می‌شود. توده‌های عظیم دهقانان و طبقات و اقشار روبه رشد کارگری عملاً تنها به‌عنوان حامی این قشر (خرده‌بورژوازی) و در واقع به صورت زائده سیاسی آن به حساب می‌آمد.

هیچ‌گاه اصول نظرات ما مورد انتقاد و بررسی بنیانی قرار نگرفت

براساس چنین تحلیلی از شرایط اجتماعی بود که از آمادگی بی‌قید و شرط مردم صحبت می‌گردید به‌طوری‌که طرح‌های اولیه استراتژی حاکمی بود مردم (یعنی همین قشر دو به تعبیر مبارزه چیست) فقط منتظر و نیازمند دریافت سلاح و رهبری یک سازمان انقلابی بودند. تصور از شروع مبارزه مسلحانه و پیوستن مردم به آن نیز با آغاز شورش مسلحانه و توده‌ای شدن آن در الجزایر مقایسه می‌شد. این مقایسه بخصوص براساس ویژگی مشترک مذهب در ایران و الجزایر و همچنین ضرورت مبارزه مسلحانه در هر دو کشور استوار بود. به این دلیل می‌بایست سازمان در یک زمان مناسب (لحظه خاص که از نظر مردم و از نظر تاریخی یا سیاسی موقعیت ممتازی دارد) با چندین عمل نظامی یکباره موفق خواهد شد بخش عظیمی از جو خفقان و قدرت افسانه‌ای رژیم پلیس را درهم بشکند.^۴ مردم (بنا بر اصطلاح مبارزه چیست قشر دوم) که به‌شدت تحت‌تأثیر چنین عملیاتی قرار گرفته‌اند و دیگر هیچ مانع و رادعی در مقابل خود نمی‌بینند بلافاصله آماده پیوستن به مبارزه می‌شوند. آنگاه از پیوند قشر یک

^۴. تئوری نادرست «رعد در آسمان بی ابر» ملهم از شروع مبارزه مسلحانه در الجزایر

(روشنفکر) با قشر دو، آتش‌فشانی در خواهد گرفت که به تدریج در جریان یک جنگ درازمدت (اینجا جنگ درازمدت پذیرفته می‌شود، ولی همین تحلیل به خوبی نشان می‌دهد که حتی از جنگ درازمدت استنباط درستی نمی‌توانست موجود باشد) رژیم را در خود ذوب خواهد نمود!

درست است که برخی از نقطه‌نظرهای ما در جریان کار و مطالعه بیشتر رو به تصحیح می‌رفت، ولی نکته مهم اینجا است که اولاً هیچ‌گاه اصول نظرات ما مورد انتقاد و بررسی بنیانی قرار نگرفت. ثانیاً بعدها راجع به نقاط نظر اساسی که مدت‌های مدیدی به صورت عالی‌ترین و منجزترین مسائل تعلیماتی آموزش داده می‌شد و نادرستی آنها اکنون مشخص شده، موضع انتقادی گرفته نشد و هیچ مرزبندی دقیقی بین آنچه غلط بود و اکنون اشتباه بودنش مشخص شده بود و آنچه اکنون صحیح به نظر می‌رسید و مورد قبول بود به عمل نیامد. به‌طور کلی می‌توان این نقاط نظر را در زیر خلاصه کرد:

۱- تقسیم‌بندی طبقات اجتماعی براساس معیارهای روبنایی نمی‌توانست ما را به واقعیات موجود در جامعه و با حقیقت نیروهای خلقی و ضدخلق‌ی آن نزدیک نماید. این امر باعث می‌شد که نتوانیم نیروهای انقلابی و تکاملی را تشخیص داده و استراتژی خود را بر این اساس مدون سازیم. طرح مسائل نادرستی از قبیل قشر یک (روشنفکران) و یا قشر دو یا نقطه اتکای مبارزه از همین‌جا نتیجه می‌شود.

۲- عدم بررسی همین تضادهای زیربنایی و اقتصادی رژیم با هر یک از اقشار و طبقات خلقی و درک محتوا و معنای اساسی این تضادها، این مسئله به آنجا می‌رسید که ما در نهایت از درک آن مبارزه طبقاتی که در بطن اجتماع فارغ از هرگونه اراده و اختیاری جریان دارد و بخصوص از مبارزه درونی بسیار شدیدی که میان متکثرترین طبقات جامعه و طبقه استعمارگر جریان دارد غافل بمانیم اعتقادات روبنایی برخی از طبقات متوسط را اصل بگیریم. استراتژی خود را براساس این اعتقادات بنا سازیم و نتیجتاً در تشخیص انگیزه‌های واقعی و زیربنایی آنان دچار اشتباه گردیم.

عدم توجه به جنبش‌های خودبه‌خودی کارگران و دهقانان و عدم توجه به اشکال خاص مبارزاتی آنها اعتصابات و مقاومت‌های مثبت و منفی شورشی‌ها و... و کم‌بها دادن به قهر و کینه طبقاتی آنان و در مقابل پربها دادن، به آگاهی‌های تاریخی و مبارزاتی اقشار شهری از نمونه‌های بارز آن به‌شمار می‌رود. در واقع ما مبارزه آنان را از طبقات محروم) با مبارزه روشنفکری خودمان قیاس می‌کردیم و می‌خواستیم از طریق اتکای به اعتقادات سنتی آنان آنها را به مبارزه دعوت کنیم.

۳- تلقی غیرزیربنایی ما از شعور و آگاهی توده مردم و عدم درک ماهیت طبقاتی این خودآگاهی و وابستگی آن به جریان عمیق و طولانی تولید مبارزه اجتماعی این امر موجب می‌شد که ارزیابی کاملاً ذهنی و نادرستی از آمادگی ذهنی و حالت شورش و قهر مردم (به معنای خاص آن در اینجا) برای پیوستن به مبارزه مسلحانه بشود. بدین ترتیب جهت و سیر نیروهای طبقات اجتماعی و مواضع استراتژیک آنها در جریان مبارزه به درستی مشخص نمی‌شد. برخورد عاطفی و سطحی ما با مرحله توده‌ای شدن مبارزه^۱ بدون آنکه لااقل تئوری مقدماتی اما روشنی برای آن داشته باشیم نمونه‌ای از تلقی نادرست ما از شرایط ذهنی مبارزه می‌باشد.

۴- ما می‌خواستیم با اتکا به اندیشه‌های غول‌آسایی که در پی ساختنش بودیم نه با اتکا به شناخت قوانین عینی و جبری حرکت اجتماعی و با اتکا به نیروی محدود و باز هم بسیار محدود (تأکید می‌کنیم) روشنفکرانه به اتکای جریان عظیم مبارزه طبقاتی توده‌ها به ابداع و خلق و نه کشف و تدوین استراتژی مبارزه و تاکتیک‌های سیاسی و نظامی آن پردازیم. مقاله مبارزه چیست در همین مورد نمونه قابل توجهی از طرز برخورد غلط ما در گذشته نسبت به مسائل استراتژیک نشان می‌دهد: «... پس از این دوره (مطالعه و خودسازی) لیاقت و شایستگی طرح خطمشی کلی مبارزه را کسب کرده قادر خواهد بود یک استراتژی علمی و انقلابی برای مبارزه نماید. این استراتژی باید کاملاً نو و ابتکاری بوده و همان‌طوری که گفته شد خلق شده باشد نه اقتباس و تقلید از دیگران...»

استراتژی مبارزه اجتماعی ما چیزی نبود که توسط عده‌ای روشنفکر خلق شود

درواقع ما نمی‌توانستیم درک نماییم و حاکمیت تفکرات روبنایی نیز رسیدن به چنین درکی را بسیار مشکل کرده بود که این شکل اساسی تولید و درجه رشد نیروهای مولده و تضادهای اساسی آن با مناسبات تولیدی، این قوانین عینی و ذهنی ناشی از شکل اصلی تولید حاکم بر جامعه و طبقات متشکله آن و خلاصه این ماهیت و رشد تضادهای درونی جامعه است که تعیین‌کننده خطمشی سیاسی و استراتژی مبارزه انقلابی خواهد بود (نه فکر، اندیشه، قدرت ابتکار یا خلاقیت عده‌ای روشنفکر).

^۱ - این برخورد سطحی درواقع از یک ضعف ایدئولوژیک هم ناشی می‌شد. بدین قرار که ما نمی‌توانستیم با درک پروسه پیچیده تبدیل تغییرات کمی به کیفی، شتابزدگی و عجله خاص طبقاتی خودمان را مهار کنیم. مطابق این طرح روشن می‌شود که علیرغم طرح تئوری جنگ درازمدت توده‌ای عملاً از درک و اجرای مفهوم واقعی دورافتاده بودیم. مفهوم خاص آن و متناسب با شرایط اجتماعی ایران.

ما با تکیه اصولی بر توانایی ذهنی روشنفکر درواقع منکر عینیت ووجود تضادها و مبارزات درونی اجتماع براساس منافع متضاد طبقاتی می‌شدیم. ما نمی‌توانستیم مضمون عام مبارزه طبقاتی را که مستقل از ذهن ما در پهنه اجتماع جریان دارد و در شرایط خاص سیاسی - اجتماعی - اقتصادی ایران قوانین ویژه خود را عرضه می‌کند دریابیم. استراتژی مبارزه اجتماعی ما چیزی نبود که توسط عده‌ای روشنفکر هر چند صادق و مبتکر خلق شود و یا بدون اقتباس از دیگران ابتکار گردد بلکه استراتژی دقیقاً عبارت از آن قوانین عینی و مستقل از امر ذهن و اندیشه‌ای است که مسیر حرکت اجتماعی را معین می‌نماید. وظیفه روشنفکر انقلابی نیز کشف و تدوین همین قوانین تکامل اجتماعی و مجاهدت به خاطر تحقق آگاهانه و هر چه سریع‌تر آنها می‌باشد.^۱

تئوری بسیار نادرست «قشر رهبری» که سالیان دراز مسیر صحیح کار درون‌تشکیلاتی را تحت‌تأثیرات منفی خود قرار داد از همین‌جا ناشی می‌شد. در مقاله مبارزه چیست نوشته می‌شود: «... علم مبارزه را همگان نمی‌توانند فراگیرند و تنها قشر اول است که به علت خاصیت دانش‌پژوهی خود قدرت و توانایی آن را دارد که از متن جوامع و مطالعه نمودهای تاریخ مبارزه ملت‌های مختلف اصول کلی مبارزه را فراگیرند...»^۲ ناگفته پیداست که قشر اول خود را به خاطر خودشان نمی‌سازند، بلکه آنان برای انجام مأموریت بزرگتری خود را تربیت می‌کنند و آن روشن‌کردن و به مبارزه‌کشیدن و رهبری‌کردن طبقات مختلف مردم یعنی قشرهای دوم و سوم اجتماع...»

بدین‌ترتیب گره کوری که در سالیان بعد از شکست احزاب ملی درنتیجه توجه به لزوم تدوین تئوری انقلابی، ضرورت و کشف قوانین حاکم بر اجتماع از طریق

^۱ - در این باره به مقدمه جزوه سازماندهی مراجعه شود.
^۲ - در اینجا به خوبی مشاهده می‌شود که چگونه اشتباهات سیاسی - استراتژیک و حتی لغزش‌های تاکتیکی در تحلیل نهایی دارای منشأ ایدئولوژیک هستند. مثلاً مسئله حاکمیت تفکرات روبنایی و اصالت تقریباً تمام و تمامی که این تفکرات در ذهن‌ها داشت (و آن را تحت شماره ۲ مورد بررسی قرار دادیم) در این مورد خاص موجب می‌شود که قدرت فکر و توانایی ذهنی روشنفکر ناشی از خصلت دانش‌پژوهی او (قشر اول) دانسته شود درحالی‌که این موقعیت خاص طبقاتی روشنفکر را (قشری از اقشار خرده‌بورژوازی) است که چنین قدرت و توانایی فکری به او می‌بخشند. درواقع او از یک‌طرف تحت ستم سیاسی - فکری و اقتصادی طبقه حاکمه بالقوه دارای زمینه‌های مادی مبارزه با دشمن طبقاتی خویش می‌باشد و از طرف دیگر به علت بهره‌مندی از ثمره استثمار طبقات پایین‌تر و زحمتکش جامعه بدون آنکه مجبور به کار پدی باشد امکان برداشتن به کار فکری و کسب آگاهی‌های گوناگون علمی - سیاسی - اجتماعی پیدا می‌کند و بدین لحاظ دارای روبنای مدون و جهت‌مدار فکری و ایدئولوژیک خاص خود می‌گردد. بدین ترتیب آنچه روشنفکر را از یک‌طرف از طبقات و اقشار دیگر خلقی جدا می‌کند امکان کسب آگاهی او و پرداختن به کار فکری به بهای بهره‌مندی از ثمره کار آنهاست و از طرف دیگر آنچه روشنفکر را از طبقات حاکم جدا می‌کند این است که در هر حال از نظر موقعیت بینابینی طبقاتیش (تا زمانی‌که بالتمامه در خدمت طبقه حاکمه درنیامده باشد). تحت انواع ستم اقتصادی و سیاسی بخصوص ستم سیاسی و فکری طبقه حاکم قرار دارد. این نکته نیز قابل توجه است که نویسندگان در همان زمان خود متوجه بوده‌است که تئوری خصوصیت دانش‌پژوهی نمی‌تواند این مسئله را تبیین کند چون در هر حال از نظر طبیعت و خلقت بشر نمی‌توان فرقی برای انسان‌ها گذارد. به همین دلیل می‌نویسد: «باید توجه داشت که دانش‌پژوهی مختص دانشجویست و چه‌بسا یک نفر دانشجو باشد و دانش‌پژوه نباشد.»
با این وصف نویسندگان فقط در همان سطح درک نسبی نارسایی تئوریکش باقی می‌ماند و نمی‌تواند به‌جای «ساختمان و طبیعت بشر» زندگی و حیات مادی او را مورد توجه قرار دهد.

تماس فعال با جریان‌ات اجتماعی در سازمان در شرف بازشدن بود با طرح مسئله «رهبری طبقات مختلف مردم» یا تئوری «قشر رهبری» شروع به پیچش مجدد نمود. مسلماً این نکته که ما جدا از مبارزه توده‌ها و بدون آنکه در رابطه فعال سیاسی - تشکیلاتی با مبارزه آنها قرار داشته باشیم می‌خواهیم تئوری مبارزاتی آنها را تدوین کنیم و یا آنها را رهبری کنیم حتی با بدیهی‌ترین واقعیات سیاسی و اجتماعی جامعه و ساده‌ترین احکام عام تجربیات انقلابی متباین بود. چرا که نه تنها رهبری یا ارگان رهبری‌کننده توده‌ها تنها از درون مبارزه خود آنها بیرون خواهد آمد (حزب طبقه کارگر تنها در جریان جنبش طبقه کارگر امکان ظهور پیدا می‌کند) بلکه تدوین نهایی تئوری انقلابی نیز تنها در رابطه بسیار نزدیک «عمل و جنبش واقعاً توده‌ای و واقعاً انقلابی»^۱ امکان‌پذیر خواهد بود.

سازمان عملاً از توده‌ها جدا می‌افتد

بدین‌جهت تئوری «قشر رهبری» با افسون سیاسی - تشکیلاتی خود عملاً کوشش‌های شش ساله تعلیماتی و آموزشی ما را از اصلی‌ترین هدف‌های آن جدا می‌سازد. تعلیمات سازمان در جهت ساختن عده‌ای متفکر مصلح یا رهبر با اندیشه و اخلاقی عالی و برتر از همه که شایسته «قشر رهبری» است مصروف می‌شود. اگر به اصلاح خصوصیات منفی، به مبارزه با روحیات غیرانقلابی پرداخته می‌شود اگر به زندگی سخت و به تحمل شداید توجه می‌شود و اگر به «پرورش فکری» و بالابردن میزان مطالعات و معلومات پرداخته می‌شود در همه اینها این هدف به‌خوبی مستتر است که لزوم کسب شایستگی مقام رهبری مبارزه چنین اقتضا کرده است.^۲

نتایج بلافاصله بعدی پذیرش این تئوری عبارتند از:

الف - سازمان خود را موظف می‌بیند که در هر حال باید رهبری جنبش را عهده‌دار شود و خود را باید برای احراز این مقام آماده نماید. سازمان به صورت یک امر مقدس درمی‌آید که بقای آن حتی مقدم‌تر از مبارزه عملی آن با دشمن در اذهان جای می‌گیرد. ترس از لورفتن سازمان ضربه‌دیدن و نابودشدن آن عملاً ما را به بی‌عملی سوق می‌داد.

^۱ - لنین - بیماری کودکی.

^۲ - شاید در اینجا روشن شود که علت اساسی ظهور «غرور سازمانی» که در تحلیل‌های گذشته سازمان به‌عنوان یکی از مهمترین نقائص درون‌تشکیلاتی مطرح شده است چه بوده! ما این مساله را در بخش دیگری که به تحلیل انعکاسات این نقاط نظر درسیاست و شیوه‌های درون تشکیلاتی اختصاص یافته مختصراً مورد بحث قرار خواهیم داد.

بدین ترتیب طرح‌های سیاسی - استراتژیک سازمان شدیداً تحت تأثیر منفی این تئوری قرار می‌گیرند. جدایی از دیگر گروه‌ها، احساس بی‌نیاز کردن از تجربیات آنها همه اینها محمل‌های تئوریک پیدا می‌کند.

ب - سازمان عملاً از توده‌ها جدا می‌افتد. چرا که از یک طرف به تعلیمات آموزش و مبارزه خود جدا از توده‌ها نگاه می‌کند و از یک طرف دیگر خود را در مقام رهبری آنها فرض می‌کند بدون آنکه عملاً در زندگی و مبارزه آنها شرکت کرده باشد. (اگر شرایط پلیسی امکان مادی چنین حرکتی را از سازمان سلب کرده بود و ما تنها می‌توانستیم با عمل مسلحانه پیشتاز با توده‌ها و زندگی و با مبارزه آنها تماس حاصل کنیم پس طبیعتاً مسئله رهبری ما هم خود به خود منتفی بود. رهبری مبارزه توده‌ای در جریان مبارزه توده‌ای، نه مبارزه صرفاً روشنفکری به دست می‌آمد).

انعکاسات درون تشکیلاتی عدم حاکمیت تفکرات زیربنایی

این امر باعث می‌شود که اولاً به روشنفکر و نقش آن در مبارزه با دشمن بهای بیش از اندازه داده شود و ثانیاً عملاً به توده‌ها و مبارزه آنها بی‌اعتنایی و بی‌مחلی گردد. برای درک بهتر مسئله علاوه بر روال عمومی تعلیمات و آموزش سازمان کافی است به مقالات اساسی سازمانی نیز نگاهی انداخته شود.

در مقاله مبارزه چیست نوشته می‌شود: «... اگر چنانچه قشر دوم راهنمایی نشوند دست به کارهای مضحک و غیرعقلانه می‌زنند مثلاً یک کارگر معمولی یا یک درجه دار ارتش بر اثر شدت فشار ظلم و تعدی و درک مبهم حقایق با فرد بالا دست خود دعوا راه می‌اندازد یا حتی او را به قتل می‌رساند... قشر سوم یا طبقات بی‌تفاوت، غیر از حوادث هیچ چیز دیگر نمی‌تواند حقایق را برای این دسته از مردم بفهماند، ولی البته حوادث حساب شده و سنجیده...»

باید توجه داشت منظور از روشنفکر در اینجا سازمان روشنفکر نیست و الا حتی به جنبش‌های روشنفکری نیز کم بها داده شده است. جالب توجه اینجاست که مقام روشنفکر سازمانی و قشر رهبری آن چنان بالاتر از توده‌های مردم بی‌تفاوت و طبقات خنثی قرار دارد که حتی قشر دوم یعنی خرده‌بورژوازی هم به گرد آن نمی‌رسد به طوری که قشر دو در صورت عدم دخالت «قشر رهبری» دست به کارهای مضحک و غیرعقلانه می‌زنند... که ممکن است اعمال آنها گروه کثیری را «از مبارزه منزجر و متنفر گرداند.» با این حال معلوم نیست قشر دو یا طبقات بی‌تفاوت و خنثی دیگر چه کار می‌کنند؟ بدین جهت نه تنها خط‌مشی مبارزه باید توسط «قشر رهبری خلق شود» بلکه همچنین قشر

رهبری باید با جریان‌ات زیربنایی و مبارزات خودبه‌خودی توده‌ها مقابله کرده و مانع از آن شود که اعمال بی‌رویه و غیرعقلانه و مضحک توده‌ها برای جنبش (البته معلوم است چنین جنبشی فقط می‌تواند جنبش عقب‌مانده سازمان روشنفکری باشد) نتایج منفی به‌بار آورد.

همین مقاله تحت‌عنوان «چه کسی باید علم مبارزه را فراگیرد؟» می‌نویسد: «... تنها حوادثی می‌تواند بیدارکننده و تکان‌دهنده باشند که اولاً توسط عده‌ای آگاه و آشنا به ماهیت امپریالیزم و حکومت‌های وابسته به آن و همچنین آگاه و آشنا به روحیه اجتماع طرح‌ریزی شده باشد. (عدم توجه به نقش متری مبارزات خود به‌خودی توده‌ها) ثانیاً متناسب با شرایط و اوضاع و احوال دشمن و موضع‌گیری‌های او و همچنین متناسب با قدرت کادر رهبری‌کننده ترتیب یافته باشد. (انکار جریان‌ات زیربنایی مبارزه اجتماعی و طبقاتی توده‌ها و موکول کردن آن به ظرفیت محدود و چارچوب تنگ مبارزه روشنفکری) ... حوادث احتمالی اگر چندین نفر را هم احتمالاً بیدار و آگاه کند در عوض گروه کثیری را هم از مبارزه منزجر و متنفر می‌گرداند...»^۱

ج - شاید بتوان مهمترین اثر منفی این تئوری را در انعکاسات متقابل آن یعنی در روابط سازمانی، تعلیمات و شیوه‌های کار درون‌تشکیلاتی مورد بررسی قرار داد. بروز روحیات غرورآمیز سازمانی تکیه به شیوه‌های پاترنالیستی کار و کلاً ظهور ایدئولوژی‌های غیرانقلابی و شیوه‌های نادرست کار در سازمان از همین‌جا ناشی می‌شود. که ما این مسئله را در قسمت دوم که به بررسی «انعکاسات درون تشکیلاتی عدم حاکمیت تفکرات زیربنایی» اختصاص داده‌ایم، مورد توجه قرار خواهیم داد.

۲- ضعف دستگاه شناسایی ما (که تحت شماره I مورد بحث قرار گرفت) و وجود برخی تفکرات ایده‌آلیستی که به حاکمیت مسائل روبنایی و اصالت‌دادن به آن در مقابل مقولات زیربنایی منجر شد بیش از هر چیز در تحلیل شرایط اجتماعی ایران در شناخت نیروهای خود و دشمن، در تدوین استراتژی مبارزه و تاکتیک‌های عملی آن اثرات مخرب خود را باقی گذاشت.

ما در بررسی اثرات و نتایج زیانبار این تفکرات در خط‌مشی و سیاست برون‌تشکیلاتی سازمان در دو شماره قبل به خصوص راجع به برآورد گذشته ما از وضع نیروهای مردمی و تحلیلی که از طبقه اجتماعی به عمل می‌آمد و همچنین راجع به استنباطاتی که از مفهوم استراتژی مبارزه و طبقه روشنفکر پیش‌تاز و رابطه آن با توده‌ها موجود بود مطالبی عنوان کردیم. در اینجا لازم بود

^۱ - اینجا به‌خوبی معلوم می‌شود که چرا سازمان علیرغم ظهور جنبش‌های عظیم نیمه توده‌ای و روشنفکری مانند اعتصابات شدید دانشجویی طی سال‌های ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و مبارزات صنفی اقتصادی مردم علیه گران‌شدن اتوبوس و... به هیچ اقدام عملی نپرداخت، حتی رفقای سازمان از شرکت در چنین مبارزاتی نهی می‌شدند.

اثرات این تفکرات را بخصوص در برخورد با دشمن، برنامه‌ها و سیاست‌هایش و کلاً تحلیل‌های سیاسی ما از مسائل جهانی مورد ارزیابی قرار دهیم. این امر بررسی انتقادی جزوات مختلف تعلیماتی سیاسی و استراتژی سازمان را طی چند سال اخیر ایجاب می‌نماید تا در این زمینه نواقص و اشتباهات به‌طور دقیق روشن گردند. ما در اینجا ضمن اینکه به ذکر و بررسی بسیار مختصر فقط چند نکته از همین مقوله می‌پردازیم. مصرّاً از رفقا خواستاریم که خود مقالات تعلیماتی و نقطه نظرهای سیاسی سازمان در گذشته (و حتی حال) را به زیر مهمیز اندیشه انقلابی و نقد جانانه علمی کشیده، قسمت‌های صحیح و سازنده آن را از بخش‌های نادرست و اشتباه‌آمیز جدا کرده و با ذکر دلایل روشن محتوای سیاسی و آموزش عمومی سازمان را ارتقا دهند.

شاه و طبقه حاکمه ایران به میل خود به تحولات تن نداده‌اند

شاید یکی از بزرگترین اشتباهات سیاسی ما، در تحلیل مضمون تحولات سال‌های ۴۰ و ارزیابی آثار و نتایج اجتماعی سیاسی اقتصادی آن رخ داده باشد. برمبنای این اشتباه که کاملاً دارای منشأ ایدئولوژیک بود (و این را در شماره‌های قبل و سرتیتر این قسمت قبلاً نشان داده‌ایم) ما اساساً به جنبه‌های روبنایی و سیاسی و به اصطلاح مفهوم «ضد انگیزه‌ای» این تحولات توجه کرده و آن را علت اساسی و تعیین‌کننده این تغییرات به حساب آوردیم. در حالی که نظرات تکامل‌یافته‌تر و تصحیح شده بعد کاملاً روشن می‌کرد که این انگیزه‌های اقتصادی و منافع طبقاتی بورژوازی رو به رشد وابسته به امپریالیزم بود که ضرورت چنین تغییراتی را ایجاب می‌کرد. تمام آثار و نتایج سیاسی و یا حتی هدف‌های ضدانگیزه‌ای نیز تنها در کادر همین ضرورت زیربنایی قابل توجیه بود. تغییرات کاملاً بنیادی و زیربنایی که بعدها این تحولات با دگرگون کردن شکل اصلی تولید در ساخت اقتصادی و طبقاتی جامعه ما باقی گذارد این امر را به‌خوبی نشان داد.

مقاله تحولات روستایی که عمدتاً در سال ۱۳۴۷ تدوین و در سال‌های ۴۹-۵۰ بعد از یک بررسی کوتاه و جزئی منتشر شد نمونه قابل توجهی از ارائه برخی از این نظرات نادرست به‌شمار می‌رود. در این مقاله نوشته می‌شود: «... طی ده سال اخیر در اوضاع سیاسی - اجتماعی و اقتصادی روستاهای ایران تحولاتی روی داده که هدف اساسی آن عبارت است از جلوگیری از ظهور جنبش رهایی‌بخش انقلابی در سطح ملی. شرایط انقلابی داخلی و خارجی تدریجاً عناصر انفجار در جامعه ایران را فراهم می‌ساخت به نحوی که حامیان امپریالیزم

و بخش هشیار طبقه حاکمه را از دورنمای اعتلای جنبش رهایی بخش مردم نگران می نمود.

وجود این جو انقلابی، امپریالیزم شاه و طبقه حاکمه را به این نتیجه رسانید که تا جنبش ملی خلق ایران از قوه به فعل درنیامده، باید به وسیله پاره‌ای اصلاحات از حدت شرایط انقلابی به سود خود بکاهد و خواست‌های اقتصادی و اجتماعی مردم را در قالبی که منافع امپریالیزم را به خطر نیندازد اجابت کند. درواقع شاه و طبقه حاکمه ایران به میل خود به این گونه تحولات تن نداده‌اند، بلکه یک سلسله شرایط عینی داخلی و خارجی تدریجاً آنها را وادار به ترک برخی از شیوه‌های گذشته و تغییر در سنت‌های دیرین استثمار نموده است.^۱

او(امپریالیزم) بخوبی دریافته‌است که تنها با حربه ارتش نمی‌توان وضع موجود را حفظ کرد ولذا همانند ژاپن و فیلیپین از حربه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی اصلاحات ارضی به منظور حل مساله زمین و دهقان(مهمترین عنصر در مبارزه عصر کنونی) و گرفتن انگیزه و از بین بردن زمینه انقلاب روستائی استفاده می‌کنند...»

هدف‌های سیاسی امپریالیزم در طرح اصلاحات ارضی

شک نیست که یکی از هدف‌های سیاسی امپریالیزم در طرح اصلاحات ارضی همان‌طوری‌که مقاله فوق‌الذکر تصریح کرده‌است همان مقابله با حدت شرایط انقلابی و خنثی کردن یک سلسله از انگیزه‌هایی بود که می‌توانست جو انفجارآمیز و بالقوه خطرناکی را به وجود آورد. اما همان‌طور که گفتیم این مسئله تنها در کادر مسائل اساسی‌تر و ریشه‌دارتری که هدف‌های اصولی و درجه اول اقتصادی سیاسی امپریالیزم و در رأس آن امپریالیزم امریکا را توجیه می‌کردند قابل بررسی بود نه به‌عنوان اصلی‌ترین و مهم‌ترین علت این پدیده به همین دلیل وقتی در همین مقاله تحت‌عنوان «شرایط استراتژی» در نتیجه‌گیری بند (د) به درستی به مسئله «تبدیل رژیم فئودال وابسته به رژیم بورژوازی کمپرادور» اشاره می‌شود به دلیل اینکه محتوای اصلی و معنای محوری این تحولات روشن نشده‌است خود به خود با این مسئله نیز به‌عنوان یکی از پارامترهای فرعی قضیه برخورد شده و از علل و نتایج بسیار مهم آن به سادگی گذشته می‌شود.^۲

ما در تکمیل بحث‌های استراتژی در آن قسمت که مربوط به تحلیل شرایط اجتماعی اقتصادی سیاسی ایران بعد از سال‌های ۴۰ می‌شود دوباره به این

^۱ - صفحات ۱ و ۱۲ «تحولات روستائی و انقلاب»
^۲ - همان.

مسئله بازخواهم گشت و این بار به‌طور مفصل و روشن‌تری این مسئله را مورد تحلیل قرار خواهیم داد. (پاورقی ۳)

چنین استنباط نادرستی از تغییر و تحولات سال‌های ۴۰ و مضمون زیربنایی برنامه اصلاحاتی امپریالیزم، خود موجب می‌شود که ماهیت کاملاً رو به تغییر رژیم حاکم ایران به‌درستی شناخته نگردد. ارزیابی نادرست ما چه از نظر تاکتیکی (کم‌بهادادن به نیروی بالفعل سیاسی و پلیسی رژیم) و چه از نظر استراتژیک یعنی آینده و رشد سرمایه‌داری در ایران و تضادهای نوین و درازمدت او بر همین مبنا قابل توجیه است.

مثلاً از نظر تاکتیک این عدم‌شناخت باعث می‌شد که ما نتوانیم ماهیت طبقاتی سرکوب و شیوه‌های پلیسی را که با حاکمیت سرمایه‌داری وابسته به‌جای فئودالیزم پوسیده وابسته به انگلیس در جهت منافع خاص این طبقه شکل می‌گرفت و طبیعتاً بافت کاملاً متفاوتی با پلیس فئودالی پیدا می‌کرد دریابیم از این جهت نمی‌توانستیم بهای لازم تاکتیکی که می‌بایست به این ارکان سرکوب رژیم داده شود درک کنیم. تغییر ناگزیر شیوه‌های پلیس فئودالی به شیوه‌های قاطع‌تر و کاربرتر بورژوازی، استفاده از تاکتیک‌ها و تکنیک‌های کاملاً پیشرفته‌تر، از تجربیات پلیس سرمایه‌داری جهانی و کلاً جایگزین پلیس بورژوازی با تمام ویژگی‌ها و پیچیدگی‌هایش به‌جای پلیس فئودالی نمی‌توانست جای مناسبی را در ذهن ما اشغال کند.

همین‌طور محتوای اقدامات دیگر رژیم مانند برنامه‌های اقتصادی سیاسی ضدانگیزه‌ای برنامه آموزشی و فرهنگی و برنامه‌های عظیم تبلیغاتی او کاملاً و از این دریچه درک نمی‌شد. ما تمام تناقضات و تضادهایی را که رژیم فئودالی ایران در مسائل فوق با آن روبرو بود به نادرست در مورد سرمایه‌داری قدرت‌یافته از عظیم‌ترین نیروهای امپریالیستی جهان جاری و ساری می‌دیدیم. درحالی‌که سرمایه‌داری با تحرک درونی با اتخاذ شیوه‌های نوین علمی و به‌کارگرفتن عالی‌ترین وسایل و ابزارهای تکنیکی با اتکا به نیروی فکری بهترین متخصصان و کارشناسان و استفاده از تجربیات عظیم جهانی‌اش و بالاخره پشتیبانی قدرت بی‌چون و چرای سرمایه مالی و نیروی عظیم سرمایه جهانی و با اتکا به قدرت تولید بزرگ با تکیه بر کارآمدترین سیستم‌های سرکوب سیاسی نظامی توده‌ای (استفاده از روش‌های علمی جامعه‌شناسی ضد‌مردمی، عالی‌ترین و سازمان‌یافته‌ترین ارتش‌های ضدخلقی مجهز به آخرین نوع سلاح و تکنیک،

دستگاه سرکوب پلیسی و... می‌توانست بسیاری از تضادهای سیاسی - اجتماعی - اقتصادی سیستم فئودالی را حل نماید.^{۲۱}

بررسی استراتژیک ما از دشمن نمی‌توانست برکنار از خطا بماند

بدین ترتیب بررسی استراتژیک ما از دشمن نیز مسلماً نمی‌توانست برکنار از خطا بماند. این خطا را به‌طور خیلی روشن و مشخص می‌توان در استنباط آن روز ما (وحتی بسیاری از سازمان‌ها و گروه‌های دیگر) از مفهوم «ثبات سیاسی» رژیم مشاهده کرد.

درست است که امروز متناسب با پیچیده‌تر شدن سازمان درونی دشمن و همچنین بخصوص همگام با برخورد رویاروی و خونین سازمان درونی جنبش مسلحانه و حتی عناصر منفرد آن با ابعاد گوناگون ماشین سیاسی - نظامی بورژوازی در ایران استنباط ما از مفهوم «ثبات سیاسی» رژیم، به واقعیت وجودی آن (به علت شناخت عمیق‌تر دشمن) بسیار نزدیک‌تر شده‌است ولی در ابتدا آنچه چارچوب استنباط ما را از این مفهوم تشکیل می‌داد بیش از آنکه بر واقعیت‌های یک بورژوازی در حال رشد با تمام آثار و عواقبش با تمام قوانین سیر و تکاملش استوار باشد برپایه برآورد ذهنی از یک سیستم فئودالی پوسیده و در هم ریخته با شدت‌یافته‌ترین شکل تضادهای درونی که در واقع دیگر با حاکمیت بورژوازی در سال ۴۰ وجود خارجی نداشت قرار می‌گرفت.

بدین ترتیب هر چند در بیان و در لفظ، وجود و حاکمیت بورژوازی وابسته مورد قبول قرار گرفته بود اما درواقع مفهوم «ثبات سیاسی» یا «ماهیت درونی رژیم»

^۱ - به‌عنوان مثال می‌توانید از نظر نظامی به ایجاد وسیع‌ترین شبکه ارتباطی یعنی خطوط ارتباطی ماکروویو و یا از نظر تبلیغاتی و قدرت نفوذ فرهنگی رژیم به ایجاد عظیم‌ترین وسایل ارتباطی جمعی در چند سال اخیر در ایران توجه کنید. درحالی‌که این اقدامات از طرف یک سیستم فئودالی غیرممکن است. مطابق آماری که درصد فعالیت رژیم را در مورد اخیر یعنی در مورد توسعه وسایل ارتباط جمعی نشان می‌دهد در ظرف دو تا سه سال اخیر سطح پوشش شبکه رادیو و تلویزیون ایران بیش از ده برابر شده‌است و امواج آن تقریباً تمام سطح خاک ایران را می‌پوشاند. تغییر محتوای تبلیغ سیاسی و حتی شیوه‌های تبلیغاتی نیز قابل توجه است. از نظر محتوا رژیم توانسته‌است هر چند مدت یکبار با اتکا به انگیزه‌های کاملاً اقتصادی و برآورد آنها (البته مسلم است به‌طور محدود) پایه تبلیغات خود را بر روی یک واقعیت مادی و عینی بنیانگذاری کند. در همین یکساله اخیر سهم‌شدن کارگران و... در سهام کارخانجات (صرف‌نظر از جنبه‌های سودآوری برای سرمایه‌داری) و مسئله تحصیل مجانی تا دوره اول متوسطه از همین مقوله است. در مورد شیوه‌های تبلیغی صرف‌نظر از به‌کارگرفتن عالی‌ترین ابزار و وسایل ارتباط جمعی کافی است به تبلیغات در مورد مسئله نفت و تفاوت این تبلیغات با آنچه در سال‌های بعد از ۲۸ مرداد دیده می‌شد توجه نمود. مؤسسات و ارگان‌های مختلف رژیم این بار نه فقط با های‌وهوی و زنده‌باد و مرده‌باد، بلکه با ارائه آمار و ارقام با تحلیل تاریخی و اقتصادی قضیه (البته مطابق ایدئولوژی طبقاتی خود) با روشن کردن اثرات سیاسی در سطوح مختلف مردم با سخنرانی‌ها و مقالات و... به یک کار آموزشی وسیع دست زدند. مثلاً رادیو ایران طی برنامه‌های متعدد ضمن تحلیل و بررسی این امر درخواست می‌نمود که مردم تمام سؤالات و اشکالات خود را مطرح کرده پاسخ بشنوند و در این زمینه با استفاده از شیوه‌های مدرن تبلیغی - توضیحی سعی می‌نمود سؤال‌کننده را با جواب استدلالی خود قانع کند.

^۲ - روشن است که منظور ما از امکان حل برخی از مهمترین تضادهای جامعه فئودالی توسط بورژوازی به آن معنا نیست که تضاد اصلی و تضادهای خاص او را فراموش کنیم. بررسی این مسائل در حوزه بحث‌های استراتژی قرار می‌گیرد و از این نظر ما صحبتی درباره آن نخواهیم کرد.

حاکم با همین مفهوم در یک رژیم پوسیده در هم فرو ریخته و رو به تلاشی فتودالی مشتبه می‌شد. بی‌جهت نبود که برخی حتی تصور می‌کردند با شلیک اولین گلوله‌ها یا انفجار اولین بمب‌های مبارزین، تضادهای درونی رژیم به شدت اوج خواهد گرفت. جناح چپ و راست آن به جان هم می‌افتند سرمایه‌گذاری‌ها متوقف می‌شود و سرمایه‌داران خارجی در حالی‌که با وحشت با اوج‌گیری تضادهای درونی و بیرونی رژیم رو به تلاشی نگاه می‌کنند حتی یک پنس هم سرمایه وارد ایران نخواهند کرد. تور پلیسی پاره می‌شود و نیروی توده‌ای تحت فشار و نه سیستم پلیسی همچون فتری که اهرمش را آزاد کرده‌اند یکباره جهش خواهد کرد...

واقعیت‌های سخت‌تر از سنگ خاراى سال ۵۰ و بعد از آن ثابت کرده که مبانی چنین تئوری‌های خوش‌خیالانه‌ای چگونه بر آب نهاده شده است. این تئوری‌ها بیش از آنکه خواسته باشند ماهیت ویژگی‌های سرمایه‌داری وابسته ایران و جریان رشد و تکامل آن را در چارچوب تضاد عمومی نیروهای رو به رشد تولید و روابط حاکم بر آنها به‌طور خاص (تأکید می‌کنیم به‌طور خاص) تحلیل کنند، بیش از آنکه خواسته باشند به تغییراتی که در شرایط زیربنایی جامعه ایران در شرف تکوین بود توجه کنند بیشتر از هر چیز به تحلیل وابستگی سرمایه‌داری ایران پرداختم. جدا از واقعیت وجودی همین سرمایه‌داری، اینکه در هر حال سرمایه‌داری وجود دارد و باید آن را به‌عنوان یک واقعیت حاکم مورد بررسی قرار داد عمده‌تاً فراموش شد و اینکه سرمایه‌داری ایران وابسته است، زائده بی‌چون و چرای و بی‌عقل و شعور امپریالیسم جهانی است و هیچ اراده و استقلالی ندارد گرفته شد. گویا همان‌طور که صنایع مونتاژ مفهوم مکانیکی صنعت را افاده می‌کرد حاکمیت سرمایه‌داری هم در ایران یک مفهوم مکانیکی بود که به‌هیچ‌وجه در ارکان سیاست اجتماعی فتودالیسم ایران تأثیر مهمی نمی‌گذاشت.^۱

پایگاه طبقاتی رژیم حاکم و طبعاً شاه دگرگون شده است

^۱ - منظور از مفهوم مکانیکی وابستگی بورژوازی چیست؟ قبول این مفهوم مکانیکی در گذشته چه نتایج نادرست سیاسی و استراتژیک به‌بار آورد؟
این مسئله در مقایسه با مفهوم علمی بورژوازی و خصوصیات و آثار و مشخصات آن و همچنین تعیین مفهوم علمی بورژوازی وابسته و آثار و خصوصیات آن روشن می‌شود. بنابراین این مفاهیم را نیز روشن کرده به این سؤال پاسخ دهید که آیا با توجه به اینکه اغلب سرمایه‌های ژاپن ماهیتاً امریکایی است (در جریان صدور سرمایه از امریکا به ژاپن صادر شده) و اینکه سرمایه‌داری ژاپن نیز مقدماتاً به دنبال ضرورت نسبتاً مشابهی که امپریالیسم امریکا را در ایران وادار به اصلاحات ارضی و... و بسط تولید سرمایه‌داری نمود به‌وجود آمد. با این حال سرمایه‌داری ژاپن یک سرمایه‌داری مستقل و آزاد از قید و بند امپریالیسم امریکاست یا وابسته به آن؟ (مفهوم دینامیک وابستگی را بشکافید).
تضادهای اقتصادی ژاپن و امریکا از یک‌طرف و دنباله‌روی سیاسی ژاپن از امریکا از طرف دیگر ناظر به چه معنایی است؟
با تحلیل شرایط ویژه ایران و مقایسه آن با شرایط ویژه ژاپن آیا ایران می‌تواند ژاپن دوم یا ژاپن خاورمیانه گردد؟

بدین ترتیب تئوری نادرستی که معتقد است تحولات سال‌های ۴۰ فاقد محتوای زیربنایی است فاقد مشخصه‌ای است که حاکمیت سیستم استثمار سرمایه از کار را جانشین سیستم استعمار فئودالی کرده‌است و فقط قبول می‌کند که «امپریالیسم و شاه و طبقه حاکمه (بخش هوشیار آن) به علت ترس از دورنمای اعتلای جنبش رهایی‌بخش مردم و برای کاستن از حدت شرایط انقلابی به پاره‌ای اصلاحات دست زده‌اند که در عین اجابت خواست‌های اقتصادی و اجتماعی مردم، منافع امپریالیسم به خطر نیفتد.^۱ درواقع با روبنایی‌ترین شکل برخوردش با تحولات تاریخی و زیربنایی از درک حتی بزرگترین و چشم‌گیرترین واقعیت اجتماعی غافل می‌ماند. واقعیت را مثله می‌کند و بر اساس تمایلات ذهنی و گرایش‌های عاطفی خود فقط تکه‌ای از آن را - آن تکه‌ای که تنها در محدودیت، تفکرات روبنایی او جای می‌گیرد. (و احیاناً می‌تواند تغییراتی در آن بجوید). به‌عنوان تمام واقعیت مورد تجزیه و تحلیل و بررسی و مذاقه قرار می‌دهد. تغییر شکل اصلی تولید پیدایش نیروهای جدید اجتماعی، دگرگونی طبقات اجتماعی و بالاخره حاکمیت سیاسی و اقتصادی سرمایه‌داری را فراموش می‌نماید. اما مرتباً روی وابستگی تکیه می‌کند (درواقع به‌طور عاطفی خوش دارد تکیه کند) روی بحران‌ها و تضادهای درونی رژیم حاکم (کدام رژیم و با چه مبنای طبقاتی معلوم نیست) انگشت می‌گذارد. این تئوری نمی‌تواند درک کند که این رژیم، این طبقه و این شاه دیگر همان رژیم، همان طبقه و همان شاه قبل از سال‌های ۴۰ نیستند که خواسته باشند صرفاً به‌وسیله اجابت برخی خواست‌های اقتصادی و اجتماعی مردم از حدت شرایط انقلابی بکاهند.

پایگاه طبقاتی رژیم حاکم و طبعاً شاه نیز در این تحول دگرگون شده است. حتی از خصوصیت ویژه دیگری که عبارت از جایگزینی حاکمیت یک امپریالیسم (امپریالیسم امریکا) به‌جای امپریالیسم انگلیس باشد برخوردار است به‌طوری‌که منافع این دو امپراتوری در جریان چنین تحولی به‌شدت در مقابل هم قرار می‌گیرد.^۲

قابل توجه در اینجا سرنوشت کسانی است که هنوز نتوانسته‌اند از واقعیت‌های سخت زندگی و تاریخ درس بگیرند یا شهادت تصحیح اشتباهاتشان را نداشته‌اند، اینان به پرده‌پوشی و انکار حقایق می‌پردازند و بر اشتباهاتشان اصرار می‌ورزند یا مبهوتانه به صحنه خشونت‌بار تجلی واقعیت‌های می‌نگرند که برج عاج تفکرات آنها را شکسته است. انگشت تحیر به دندان می‌گزند و متعجبانه می‌پرسند که «شکست ثبات سیاسی» و پاره‌شدن تور پلیسی رژیم چه شد؟ اوج‌گیری تضادهای درونی آن به کجا انجامید؟ و آیا اصولاً استقبال و

^۱ - تلخیص از «تحولات روستایی...»

^۲ - این مسئله را باید به‌طور دقیق‌تر و مشروح‌تری در تاریخ مبارزات ایران و بررسی تحولات سال‌های ۴۰ در بحث استراتژی مورد تحلیل قرار گیرد.

پیوستن بی‌چون و چرای توده‌ها به مبارزه مسلحانه امکان‌پذیر هست؟... آنگاه زیر لب نجواکنان آن‌طور که گوئی دیگر به حرف خود ایمان ندارند آهسته زمزمه می‌کنند که نه تنها ثبات سیاسی دشمن شکسته نشده است نه تنها به تور پلیسی او لطمه‌ای وارد نیامده است بلکه به مراتب ثبات و استحکام بیشتری یافته است. سرکوب و خشونت پلیس افزون‌تر شده است و تور جهنمی او بیش از پیش گسترده‌تر گردیده است. بنابراین آیا استراتژی جنگ مسلحانه به بن‌بست رسیده است؟ آیا به ادامه کار می‌توان امیدوار بود؟... این درواقع روی دیگر سکه است. ایده‌آلیسم همواره یک رو ندارد و در یک شکل ظاهر نمی‌شود. او در اشکال مختلف و گوناگون چهره می‌گیرد. درواقع اشکال متعدد و گاه متقابل ایده‌آلیسم سیاسی به مراتب از اشکال فلسفی آن پیچیده‌تر و ظاهراً نامشخص‌تر است. ایده‌آلیسم سیاسی با برخورد سطحی و یکجانبه خود با تحولات و تغییرات اجتماعی حتی وقتی با واقعیت‌های سخت که ضعف‌ها و نارسایی‌های درون او را مشخص می‌سازند مواجه می‌شود هر چند این مواجهه رویاروی و مستقیم باشد باز هم نمی‌تواند (به تفسیر و استنباط صحیحی از آنها دست یابد). در چنین شرایطی او فقط در یک سیکل بسته تغییر موضع می‌دهد از یک جانب قضیه به جانب دیگر آن می‌افتد از یک سطح به سطح دیگری می‌غلتد حرکت از درون و در ذات را باز هم فراموش می‌کند چپ به راست تبدیل می‌شود و ماجراجویی جای خود را به محافظه‌کاری می‌دهد.

ثبات سیاسی بدون در نظر گرفتن اوج‌گیری مبارزه مردم، معنای درستی نخواهد داشت

تئوری‌ای که از «ثبات سیاسی» یا «محتوای سیاسی» یک سیستم حاکم اجتماعی مفهوم مجرد و مطلق منتزع از تأثیرات تعیین‌کننده زیربنایی می‌سازد، تئوری که منتظر شکسته‌شدن بی‌قید و شرط سلطه سیاسی رژیم حاکم است بدون آنکه در اوضاع نیروهای سازنده آن و همچنین نیروهای متقابل و متضاد آن اندیشیده باشد و تئوری که از شرایط تنها به یک برآورد سطحی و روبنایی و بخصوص عاطفی و ایده‌آلی اتکا می‌کند مسلماً وقتی در جریان عمل یا نتایج غیرمنتظره‌ای روبرو می‌شود که به‌هیچ‌وجه بر ذهنیات و ایده‌آل‌های او منطبق نیستند ناامید می‌شود و موضع منفعل اتخاذ می‌کند. به محافظه‌کاری و توجیه‌کاری می‌افتد و فرصت‌طلبی در راست‌ترین شکلش را به نمایش می‌گذارد. او که تا دیروز صحبت از شکست ثبات سیاسی می‌کرد آن هم به‌طور مطلق و باز آن هم فقط به اتکای تنی چند از روشنفکران انقلابی امروز دیگر حتی به‌هیچ‌گونه ضربه‌ای بر حاکمیت سیاسی رژیم معتقد نیست. او که دیروز دم از اوج‌گیری تضادهای درونی و بیرونی رژیم حاکم می‌زد امروز حتی لحظه‌ای هم

به تضادهای واقعاً موجود رو به گسترش سرمایه‌داری ایران نمی‌اندیشد. «ثبات سیاسی» رژیم حاکم، تضادهای درونی و بیرونی برای او مقولاتی عام و مطلق اند که نمی‌توانند مسائل اساسی و درست خود را مشروط به عوامل خاص و شرایط ویژه‌ای که آنها را احاطه کرده‌اند بازایند.

درواقع ثبات سیاسی بدون در نظر گرفتن اوج‌گیری مبارزه مردم، بدون در نظر گرفتن پیدایش تشکل روزافزون نیروهای مبارز، بدون در نظر گرفتن رشد جنبش خود به خودی و جریان انتقال آگاهی سیاسی به درون توده‌ها و طبقات مبارز خلقی معنای درستی نخواهد داشت. اگر امروز شدت سرکوب و درجه خشونت پلیس به مراتب افزون‌تر شده‌است متقابلاً مبارزه طبقاتی و قهر و کینه انقلابی مردم نیز فرصت بروز و تجلی مادی یافته است. اگر امروز سازمان درونی رژیم به مراتب پیچیده‌تر و منسجم‌تر از گذشته است متقابلاً نیروهای مبارز جنبش نیز به تشکل و سازمان یافتگی بسیار بالاتری از گذشته دست یافته‌اند و بالاخره اگر امروز رژیم با اتکا به قدرت اقتصادیش به تحکیم مواضع سیاسی خود پرداخته‌است متقابلاً نیروهای به شدت رو به افزایش و گسترشی که آزاد شده‌اند و مرتباً بر کمیّت و کیفیت آنها افزوده می‌گردد مبارزه خود را در اشکال مختلف مبارزاتی (مبارزه سیاسی یا نظامی گروه‌های مخفی، مبارزه صنفی اقتصادی کارگران و مقاومت‌ها و اعتصابات رو به گسترش آنها) شدت بخشیده‌اند.

آیا موج دستگیری‌ها، سرکوب شدت‌یافته پلیسی و خشونت دیوانه‌وار دشمن در مقابل سیل تمام‌نشدنی این نیروها و تشدید روزافزون مبارزه آنها خود نشانه‌ای از اعتلای جنبش انقلابی ایران نیست؟ آیا تمرکز تمام خطوط سیاسی تبلیغاتی و قدرت پلیسی و نظامی رژیم حول مبارزه با جنبش انقلابی سال‌های اخیر خود نمودی از نشانه‌روی صحیح نیروهای مبارز نیست؟

اینها و نمونه‌های روشن دیگری از واقعیت‌های زندگی و مبارزه است که نادیده گرفته می‌شود، چنین روی دیگر سکه ایده‌آلیسم، چنین است سرنوشت کسانی که ناتوانی خود و ایدئولوژی خود را به حساب فقدان شرایط می‌گذارند و بنابراین وقتی با تمام جبهه به سنگ سخت واقعیت‌ها برخورد می‌کنند بدون آنکه چشمشان برای یافتن راه باز شود هراسان از روبروشدن با مشکلات کار و سختی واقعیات با تئوری‌های یادشده از لفاظی‌های فرصت‌طلبانه به توجیه موضع منفعل و محافظه‌کارانه خود می‌پردازند این همان گرایش خطرناکی است که امروز با پیچیده‌ترشدن شرایط مبارزه، مبارزه سهمگینی که همه چیز را از کوره آتشین خود عبور می‌دهد باید مراقبش بود.

اثرات نامطلوب بر سیاست و شیوه‌های کار درون تشکیلاتی

آنچه در این قسمت می‌خواهیم مورد توجه قرار دهیم روشن کردن این نکته است که نواقص و اشتباهات و شکست‌های گذشته ما در طرح هدف‌های کار درون تشکیلاتی، سیاست و شیوه‌های اجرایی آن در هر مرحله از رشد و تکامل سازمان آیا دارای منشأ ایدئولوژی بوده است یا نه؟ بدین معنا که حاکمیت تفکرات روبنایی نفوذ فرهنگ مذهبی سال‌های ۴۰ در سازمان و ایده‌آلیسم سیاسی ناشی از آنچه اثرات منفی و مخربی در سازمان داشته است (در سیاست درونی و اجرای هدف‌های تعلیماتی سازمان) شیوه‌های کار در داخل سازمان تا چه اندازه تحت تأثیر این نقاط نظر بودند؟

جدا افتادن تئوری از عمل، ضعف سازماندهی، ظهور غرور سازمانی و بروز آن در افراد مسئول، کم‌بهادادن به گروه‌های دیگر و درس‌نگرفتن از تجربیات آنها، کم‌بهادادن به کادرهای پایین‌تر، شخصیت‌سازی و فردگرایی، انتقادناپذیری کادرهای بالا، مطلق‌بینی و تمایل به ایده‌آلی حل کردن قضایا و اشکالاتی از این قبیل که در تحلیل‌های گذشته سازمان با آن روبرو بوده‌ایم... آیا همگی از یک ریشه و از یک منشأ مشترک نشأت می‌گرفته‌اند یا اینکه هرکدام ضعف‌ها و اشکالات مستقلی هستند که مجموعاً علل شکست و ضربات گذشته سازمان را مشخص می‌سازند؟

تحلیل‌های مختلفی که تاکنون از گذشته سازمان به عمل آمده است عموماً به شقّ اخیر نظارت دارد.

یکی از این تحلیل‌ها با این مقدمه شروع می‌شود که:

تحلیلی که در زیر می‌شود تحلیلی است که اعضای کادر مرکزی و اعضای درجه اول مجاهدین در سلول‌های انفرادی و عمومی شکنجه‌گاه اوین از عیوب سازمان کرده‌اند... نکته‌ای که قابل توجه است این است که این تحلیل توسط افرادی اتخاذ و در محلی انجام گرفته است که افراد آن برخوردی عینی با مشکلات داشته‌اند. بالطبع بسیاری از این قسمت‌های تحلیل ممکن است برای رفقای که برخوردی عینی با مشکلات گروهی ندارند مفهوم نباشد. برخورد ساده‌اندیشانه با این مشکلات داشتن، انسان را دچار یأس و تردید در مبارزه می‌کند...

آنگاه به ذکر عیوب سازمان^۱ پرداخته و چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

^۱ - این عیوب تحت عناوین ۱- کم‌بهادادن به کادر پایین، ۲- شخصیت‌سازی، ۳- انتقادناپذیری، ۴- عدم استفاده از تجربیات گروه‌های دیگر، کلاً ارتباط کم با گروه‌های دیگر، ۵- تمایل به ایده‌آلی حل کردن مسائل مورد بحث قرار گرفته‌اند.

... پس از طرح این پنج عیب کلی گروه سه تحلیل مختلف از علل عیوب انجام گرفت. یعنی بیماری پس از اینکه روشن شد همه سراغ این مسئله رفتند که چه عللی باعث شد زودتر نتوانیم بیماری را رفع کنیم. سه تحلیلی که از علت‌ها انجام گرفت تحلیل اول که اکثراً افراد با آن موافق بودند و تحلیل دوم متعلق به سعید محسن بود و تحلیل سوم متعلق به محمد حنیف‌نژاد بود. در این جمع عمداً سه تحلیل را با هم جمع نکردند تا هر فردی با این سه تحلیل آنها را به شکلی که به نظرش صحیح‌تر می‌رسد تلفیق دهد.

تحلیل اول: ریشه همه این عیوب در «غرور» است

سیستم کار تئوریک سازمان افراد را مغرور بار می‌آورد. افراد کم‌کم معتقد می‌شدند که تنها افراد سازمانی هستند که دارای این طرز تفکر متعالی هستند و در این زمینه‌ها هرگز گروه احتیاج به کسب تجربه از گروه‌های دیگر ندارد.

افراد کاملاً معتقد شده بودند که بهترین و موفق‌ترین گروه ما هستیم. اصولاً مطالعه تئوریک صرف، خصوصیات روشنفکری در فرد ایجاد می‌کند که مهمترین آن یک جانبه بهادادن به آگاهی خود است.

ولی در مورد این غرور هم باید به زمینه آن توجه کرد یعنی فرد چه چیزی در خود می‌بیند که با تکیه بر آن مغرور می‌شود. باید این مسئله را در ذهن فرد کوبید تا غرور در او حل شود. مثلاً من احساس می‌کنم که بیشتر از دیگران می‌فهمم و به خاطر این مسئله هم مغرور هستم. پس به ترتیبی باید بر من ثابت شود که خیر خیلی‌ها بهتر از من فکر می‌کنند. بهترین راه از بین بردن غرور هم خردکردن زمینه‌های آن است. وقتی زمینه غرور را از بین ببریم غرور به سیستم تبدیل می‌شود و روی غلطک می‌افتد. غرور کادر مرکزی به دستاوردهای تئوریک، سیستمی را در گروه ایجاد کرده بود که هر فرد تازه‌وارد هم در برخورد باین دستاوردها نسبت به آنها مغرور می‌شد. غرور وقتی به سیستم تبدیل شد دیگر مبارزه با آن خیلی مشکل است. زیرا سیستم غرور باعث می‌شود که ما در برخورد با مسائل جدید نه تنها به غرور خود پی نبریم بلکه برعکس مغرورتر شویم. همین غرور هم علت اصلی کم‌بهادادن به تماس با گروه‌های دیگر و کسب تجربه از آنها بود.

تحلیل دوم: ریشه همه این عیوب در «عمل نکردن» است. ما به عمل کم بها می‌دادیم

این مسئله تا حدود زیادی مربوط است به جو آغاز کار سازمان در سال ۱۳۴۴ که از همان ابتدا ما به تئوری توجه داشتیم و به عمل کم بها می‌دادیم. این مسئله حتی یکی از اشکالات اساسی جزوه «مبارزه چیست» می‌باشد. در این جزوه یک کار طولانی‌مدت تئوریک برای ساختن کادر رهبری در نظر گرفته شده درحالی‌که کار تئوریک صرف هیچ فردی را برای پیچیدگی‌های اعمال آینده آماده نخواهد کرد.

به این ترتیب ما بیش از حد خود را در کار تئوریک غرق ساخته بودیم. فکر می‌کردیم همین‌که فردی از نظر تئوریک عمیق باشد اعمال کم و بیش درستی انجام خواهد داد. در حالی‌که سازندگی در عمل کلاً چیز دیگری است که هیچ‌چیز را جانشین آن نمی‌توان ساخت. علت سستی در تجربه‌اندوزی از عمل دیگران هم ناشی از کم‌بها دادن به عمل بود همین مسئله باعث می‌شد که از تجربیات عملی درس‌چندانی نیاموزیم (نمونه روشن آن جریان بندرعباس و دُبی است) از نظر عملی نیز تا حدود زیادی «فتح‌زده» شده بودیم و با فرستادن حدود ۳۰ تن رفیق به فتح برای تعلیمات، اغلب بچه‌ها به شکل فتح فکر می‌کردند درحالی‌که بعد از حدود ۲۰۰ هزار تومان خرج برای این تعلیمات تازه احساس کردیم ۹۰ درصد این تعلیمات در ایران امکان‌پذیر است و رفتن به فتح [فلسطین]، هیچ مسئله اصلی را از ما حل نکرده است. در اثر همین وابستگی که بچه‌ها به فتح پیدا کرده بودند اکثراً عرب‌زده شده بودند. حتی در زندان هم این مسئله به نحو ناهنجاری نمود داشته است. مثلاً اغلب بچه‌ها سرودهای فتح را می‌دانستند ولی یک نفر سرود و شعر میهنی فارسی نمی‌دانست انگار همه می‌خواهند در فلسطین مبارزه کنند.

تحلیل سوم: علت این مسئله سقوط خودبه‌خودی در جریان تئوریک بود

یعنی با وجود اینکه ما به کم‌عملی خود رسیده بودیم ولی خودبه‌خود دوباره به جریان مطالعه افتادیم و نتوانستیم خودمان را از دام آن برهانیم.

ملاحظه می‌شود که پدیده‌های نادرست و بیماری‌های تشکیلاتی مانند «غرور» یا «کم بها دادن به عمل» یا «سقوط به جریان خودبخودی تئوری» که به نظر ما پدیده‌هایی روبنایی و معلول یک سلسله علل مادی و انحرافات زیر بنایی می‌باشد، نمی‌تواند به عنوان اصلی‌ترین ریشه‌های عیوب و شکست‌های گذشته سازمان آن طور که بعضی از رفقای قدیم ما تصور می‌کردند شناخته شود.

تحلیل دیگری نیز در دست است که در مقدمه، آن را نتیجه بحث‌های طولانی و جمع‌بندی‌های افرادی دانسته‌است که مستقیماً در متن جریان‌ات سازمان بوده‌اند. این تحلیل بعد از ذکر تاریخچه‌ای از بدو تشکیل سازمان به بررسی نقاط ضعف گذشته سازمان پرداخته و نهایتاً به دو نقطه نظر متفاوت دست می‌یابد.^۱

این تحلیل‌ها با تکیه اصولی خود بر ضعف‌ها و بیماری‌های تشکیلاتی‌ای از قبیل غرور، «کم‌بهادادن به عمل» یا «سقوط به جریان خودبه‌خودی تئوری» که به نظر ما پدیده‌های روبنایی بوده و معلول یک سلسله علل مادی و انحرافات زیربنایی هستند از درک اصلی‌ترین و ریشه‌ای‌ترین اشکالات گذشته باز می‌ماند و به همین دلیل نمی‌توانند تئوری راهنمایی برای اصلاح مسیر حرکت سازمانی ارائه دهند. مثلاً تحلیل اول (تحلیل اکثریت) معتقد است که این سیستم (و فقط سیستم) کار تئوریک بود که موجب ضعف اصلی سازمان یعنی غرور گردید. در اینجا باید روشن کرد که آیا مراد از «سیستم کار تئوریک» شیوه‌های تعلیماتی و متدهای بررسی و تحلیل مسائل و / پدیده‌هاست. یا اینکه مراد محتوا و مضمون تعلیماتی / تفکر و ایدئولوژی حاکم بر سازمان است؟ در صورت اول به‌خوبی می‌توان اثبات کرد که شیوه‌ها و متدهای کار سازمان خود به‌طور کامل از محتوا و مضمون ایدئولوژیک حاکم بر آن متأثر خواهد بود و در واقع این محتوای ایدئولوژیک یک سازمان است که شیوه‌ها و متدهای کار آن را تعیین می‌کند.

بنابراین هرگونه علت‌جویی در این زمینه بدون اینکه بتوانیم مسئله را در قالب‌های پوشاننده‌ای از قبیل «سیستم کار تئوریک» محدود کنیم نهایتاً به محتوا و مضمون ایدئولوژی حاکم بر سازمان می‌رسد و حتی بررسی معکوس قضیه یعنی روشن کردن علل روبنایی غرور (و همچنین اشکالات دیگر ذکر شده در تحلیل‌ها) هم این مسئله را ثابت خواهد کرد. بنابراین مسئله اساسی به نقد و تحلیل مضمون و محتوای ایدئولوژیک سازمان تحویل می‌شود. (این قسمت بعداً مورد بحث قرار خواهد گرفت)

در تحلیل دوم هم اشکالات متعدد و شاید بیشتری ملاحظه می‌شود. این تحلیل که «عمل نکردن» را ریشه همه اشکالات و نواقص سازمان می‌داند وقتی می‌خواهد به دلایل این امر بپردازد جو آغاز کار سازمان یعنی جو سال‌های ۱۳۴۴ را مطرح می‌سازد. با توجه به اختصاری که درون تحلیل‌ها رعایت شده ما می‌توانیم استنباط کنیم که مراد نویسنده از جو سال ۱۳۴۴ همان ضرورت تدوین تئوری انقلاب و ایجاد یک سازمان انقلابی است که در چنین صورتی این جو

^۱ - البته این خود قابل توجه است که چرا تاکنون علیرغم بحث‌ها و تحلیل‌های مختلف و مکرری که از گذشته سازمان و ریشه‌های عیوب و اشکالات آن به عمل آمده در هیچ‌یک از آنها توافق روشن و مشخصی نسبت به علت اساسی این اشکالات دیده نمی‌شود. همین اختلاف در نتیجه‌گیری‌ها و عدم توافق اصولی این تحلیل‌ها که مبین اختلاف نظر رفقای مسئول گذشته و نرسیدن به یک وحدت فکری در این زمینه است خود می‌تواند به‌عنوان یک نمونه از ضعف سیستم فکری و نارسایی اسلوب شناخت و بررسی و تحلیل مسائل در گذشته مورد توجه قرار گیرد.

نمی‌تواند موجد بی‌عملی ما باشد. بلکه شرایط سال‌های بعد از ۱۳۴۲ به دلیل تجربیات کاملاً درستی که در پراتیک مبارزات سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ و همچنین سرکوب ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به دست آمده بود چنین ضرورتی را به شدت مطرح ساخته بود. پاسخ به چنین ضرورتی در آن شرایط نه تنها عملی نادرست و به معنای دورافتادن از عمل نبود، بلکه دقیقاً عمل به اصیل‌ترین نیازی بود که جنبش در مقابل صدیق‌ترین عناصر مبارز می‌گذاشت. اتفاقاً درک این نکته درست همان کلیدی بود که در میان کوره‌راه‌های بی‌شماری که در مقابل رفقای اولیه ما قرار داشت راه اصیل را نشان داده بود. بدین جهت عمل نکردن با تعبیری که از علل اصلی آن در اینجا می‌شود نمی‌تواند علت اساسی شمرده شود. گذشته از آن جملاتی از این قبیل که «ما بیش از حد خود را در کار تئوریک غرق ساخته بودیم و فکر می‌کردیم همین که فردی از نظر تئوریک عمیق باشد اعمال کم و بیش درستی انجام خواهد داد درحالی‌که سازندگی در عمل کلاً چیز دیگری است که هیچ‌چیز را جانشین آن نمی‌توان کرد...»، نشان می‌دهد که کوشش نویسنده در انتقاد از توجه یک جهته به تئوری (و به تعبیر ما از افتادن به دام دکترونیسم و دگماتیسم) نتوانسته است به سرانجام درستی دست یابد. نویسنده تحت تأثیر اشتباهات گذشته این بار به جانب دیگر قضیه افتاده و^۱ از عمل مقوله‌ای مقدس می‌سازد که سازندگی در آن چیز دیگری است (معلوم نمی‌شود که چیز دیگر چیست) و از تئوری مفهوم مجردی ارائه می‌دهد که نمی‌تواند حتی عمیق بودن در آن منجر به اعمال کم و بیش درستی شود. (روشن است که عمق تئوریک بدون آنکه در رابطه فعال و مشخص با عمل متناسب خود قرار داشته باشد صحبت بی‌معنایی است) که باز هم درواقع مسئله را مشکل‌تر می‌کند. معلوم نمی‌شود کدام تئوری با چه مشخصاتی و به چه معنایی دیگر ارزش قدیم را نباید داشته باشد و چه عملی با چه مشخصاتی و به چه معنایی چیز دیگری است که هیچ‌چیز جای آن را نمی‌گیرد؟

بدین ترتیب در این قسمت نیز این تحلیل بدون آنکه رابطه دیالکتیکی تئوری و عمل رابطه دیالکتیکی موضع‌گیری سیاسی - تشکیلاتی و ایدئولوژی تعیین‌کننده آن را در نظر داشته باشد از عمل، از تئوری، از سازندگی در عمل، یا عمق تئوریک مجرداتی جدا از هم با مفاهیمی مقدس یا نامقدس می‌سازد که طبیعتاً نمی‌تواند به نحوی در روشن‌شدن مقولات اساسی ما کمک کند.

^۱ - انعکاس این به جانب دیگر قضیه افتادن در رفتار بعضی از رفقا بعد از دستگیری به خوبی قابل مشاهده بود. به طوری که در دوره‌ای که عده‌ای حدود ۳۰-۴۰ نفر از رفقا همگی در عمومی زندان اوین گرد آمده بودند به قدری از تئوری و بحث‌های تئوریک ابراز انزجار می‌شد که هیچ‌کس نه جرأت آن را داشت و نه رغبت آن را نشان می‌داد که در این زمینه‌ها با دیگر رفقا به بحث بنشیند. این گرایش حتی در ابتدای این دوره به صورت بغض و ناراحتی نسبت به افرادی که به اصطلاح، معروف به تئوریک بودند، دیده می‌شد. حتی در اواخر این دوره که شهادت عده‌ای از رفقا از جمله سعید حتمی به نظر می‌رسید و بحران ضربات شهریور فروکش کرده بود وقتی از آنان خواسته می‌شد برخی نظرات یا دستاوردهای تئوریک خود را برای آنکه از بین نرود تدوین کنند زیر بار نمی‌رفتند. بالاخره بعد از اصرار زیاد سعید راضی شد فقط مقدمه مارکسیسم را انشاء کند که امروز مورد استفاده است. (یادشان گرامی باد)

در تحلیل سوم سقوط خودبه‌خودی در تئوری به‌عنوان علت اساسی مطرح می‌شود به نظر می‌رسد تکیه نویسنده در اینجا روی سقوط خودبه‌خودی اشاره به مسئولیت عنصر آگاه و در اینجا رهبری سازمان است بنابراین اگر این درست باشد که «با وجودی که ما به کم‌عملی خود رسیده بودیم ولی خودبه‌خود دوباره به جریان مطالعه افتادیم.» (از تحلیل فوق‌الذکر) بی‌هیچ علتی جز عدم احساس مسئولیت کامل / بی‌صداقتی، فرصت‌طلبی و... رفقای که ما به صداقت و احساس مسئولیت و از خودگذشتگی آنان ایمان داریم یعنی رفقای که سال‌ها بار سنگین ایجاد و تشکل یک سازمان انقلابی را در تاریک‌ترین لحظات تاریخ ما مردانه به دوش کشیده‌اند باقی نمی‌ماند. به‌علاوه چنین نتیجه‌گیری ما را تنها در محدوده اشکالات و نواقص فردی محبوس می‌سازد. بنابراین وقتی صحبت از سقوط به جریان خودبه‌خودی تئوری می‌شود باید به دنبال آن جریان عمیق‌تر و اساسی‌تری رفت که حاکمیت آن در کل سازمان و طبیعتاً در مرکزیت آن، علل زیربنایی و شرایط مساعد چنین گرایش نادرستی را فراهم ساخته است. نقطه آگاهی را صرفاً نه در احساس مسئولیت نکردن تعدادی از رفقا (هرچند که در موضع رهبری سازمان قرار داشته باشند) بلکه عمدتاً و به طور اصولی باید در آن جریان غلط فکری، در آن پایگاه زیربنایی که این تفکر از آن نشأت می‌گیرد، در ریشه‌های تاریخی و طبقاتی ایدئولوژی (به معنای عام آن) که مسیر اصلی حرکت سازمان را معین می‌کند و یا در آن تأثیر می‌گذارد جست‌وجو کرد.

این همان منشأ اصلی اشتباهات و نواقص و سررشته ضعف‌ها و شکست‌های گذشته است. بنابراین مبارزه صحیح با این ضعف‌ها، مبارزه با غرور سازمانی و بی‌عملی یا کم‌بها دادن به عمل / پاره کردن زنجیرهای اسارت‌آمیز گرایش‌های خودبه‌خودی و خرده‌کاری‌های غیراصولی در هر مرحله... تنها از این مبدأ یعنی مبارزه با مبانی و منشأ ایدئولوژی آنها امکان‌پذیر است.

نقطه نظر اول معتقد است که عوامل اصلی عبارتند از:

الف - کم‌تجربگی و تحلیل ناقص مبارزات گذشته یعنی قبول تز تعلیماتی صرف. دوری از عمل و طبعاً ذهنیت نسبت به عمل و رشد یک جهته تئوریک از نتایج آن می‌باشد که خود موجود تأثیرات منفی بر شخصیت اعضا و کل سیستم حاکم سازمانی بوده و یک سلسله عیوب و اشکالات سازمانی را باعث می‌گردد.

ب - تدوین ایدئولوژی بر مبنای جهان‌بینی انبیا - با توجه به لزوم مبارزه مکتبی و اینکه ما مسلمان بوده‌ایم این کار اجباری بوده و در عین حال برای ما بسیار سنگین. برای روش‌شدن سنگینی آن می‌توان برای مقایسه کار سازمان‌های مارکسیستی را در نظر گرفت که دارای ایدئولوژی مدون و عینی می‌باشند و کار

اصلی آنها پیاده کردن تئوری انقلابی در محیط است و علاوه بر آن مارکسیسم دستاورد بشر و علمی و در حد شناخت انسان می باشد. در مقایسه با مسائل پیچیده ای همچون وحی در مکتب انبیا. اگر این کار ایدئولوژی انجام نمی گرفت یا باید از تجارب انقلابی مارکسیسم صرف نظر می شد یا افراد سازمان در اثر مطالعات مارکسیستی و اینکه جوّ جریانات به سمت این تفکر انقلابی است ممکن بود ایمان به مکتب خود را از دست بدهند. بدین جهت از بهترین افراد سازمان مدت قابل توجهی (حدود دو سال) از وقت خود را صرف تدوین آن نمودند حجم قابل توجهی از برنامه تعلیماتی را نیز ایدئولوژی پر می کند و چون خود این کار جنبه تئوریک داشت کار تئوریک و دید تئوریک را به شدت تشدید می کرد و اثر آن در سازماندهی از نظر لزوم تشکیل کلاس های متوالی و به وجود آمدن شناسایی بیشتر و وقت گیری برای کادر بالا قابل توجه است...

ج - ضعف رهبری - نقاط ضعف موجود تا سال ۱۳۴۸ قابل قبول است چون بالاخره هیچ سازمانی نمی تواند مرحله ای را بدون نقاط ضعف طی کند. بخصوص با توجه به پایین بودن سطح فکر و تجربه ما - ولی بعد از استراتژی یا آگاهی ایجاد شده می بایستی تصحیح مسیر شود درحالی که سازمان برای آمادگی دچار یک جریان خود به خودی (نه آگاهانه و سریع) می گردد. ضعف در رهبری در این مورد خیلی مؤثر بود. پرداختن به اصل و فدا نکردن فرع در این عمل و در نتیجه دچار خرده کاری شدن عدم وجود شیوه صحیح انتقاد و حسابرسی به خصوص در مرکزیت. اگر افراد بالا از کادر پائین انتقاد و حسابرسی می نمودند ولی انتقاد و کنترل در مورد خودشان در مرکزیت وجود نداشت (خیلی کم بود) اثر متقابل این نقص در تشدید غرور و صلاحیت بیش از حد به خود قائل شدن کادر بالا خیلی زیاد است.

انتقادناپذیری یعنی ارزش قائل نشدن به نظرات دیگران

انتقادناپذیری یعنی ارزش قائل نشدن به نظرات دیگران (یا کم بهادادن) معمولاً پیشنهادات و انتقادات کادر پایین چندین بار مطالعه و بررسی و تحلیل می شد بیشتر برای روشن شدن نقص انتقاد انتقادکننده و بالاخره عینی کردن دید فرد نسبت به مشکلات و موقعیت سازمان، نه اینکه ممکن است در جوار جنبه های ذهنی پیشنهاد و انتقاد مطالب نوی که نشان دهنده نقص سازمان است وجود داشته باشد.

عدم احساس مسئولیت به صورت های اتلاف وقت، خرده کاری، عدم وجود پشتکار، فکر نکردن، پرداختن به هوس های سازمانی (مثل وقت گذاشتن برای کار ایدئولوژیک، بحث های سیاسی و بحث های وقت تلف کن دیگر که مورد علاقه فرد

بود به جای پرداختن به اصل) - عدم توجه به نقاط آگاهی مثل ایزوله نکردن ناصر[صادق] در تماس با افراد - عدم اجرای اصولی که قبلاً شناخته شده بود - و عدم توجه به نظرات مخالف در کادر مرکزی - دفاع از موجودیت سازمان (یعنی دفاع از خود و انتقادناپذیری به این صورت که با توجه به مشکلات کار وضع موجود بهترین حالت ممکن است) - عشق به سازمان و افراد آن و آماده نبودن بافدادادن؟(که فقط در عمل حل می شد) روحیات منفی مانند محافظه کاری، عدم قاطعیت و خشونت انقلابی و... برخورد ناصحیح با افراد به علت نداشتن شیوه های صحیح انتقادی مانند غیبت سازمانی (مانند انتقاد در پشت سر) برنامه روکم کنی برای عینی کردن دید افراد به مشکلات کار - و شخصیت سازی (یعنی تعریف از بعضی و نمونه و مدل ها بخصوص از مرکزیت) - عدم رشد اخلاقی یا بیای رشد تئوریک به علت دور بودن از عمل...

در این تحلیل یا آنکه مسائل جزئی تر در کادر سه علت اساسی - دور افتادن از عمل، ضرورت های خاص پرداختن به کار ایدئولوژیک (به معنای فلسفی آن) به لحاظ مسلمان بودن مان و بالاخره ضعف رهبری خلاصه می شود. اما همچنان اشکال اساسی که در تحلیل اول مطرح کردیم باقی ست. به همین علت ابهامات و تاریکی های نسبتاً زیادی در علل و ریشه های این اشکالات به چشم می خورد. مثلاً مشخص نمی شود که ضعف رهبری که تسلیم جریان خود به خودی تئوری یا مؤجد ضعف هایی از قبیل شیوه های غلط انتقاد و حسابرسی می شود ناشی از چه عللی بود؟

چه عللی منجر به بروز غرور سازمانی و... شد؟

چه عللی منجر به بروز غرور سازمانی و صلاحیت بیش از اندازه برای خود قائل شدن، ظهور شخصیت فردی و خرده کاری و پرداختن به هوس های سازمانی گردید؟ روحیات منفی مانند محافظه کاری، عدم قاطعیت و خشونت انقلابی ناشی از چه بود؟

معنای عدم رشد اخلاقی پایای رشد تئوریک بعلت دور بودن از عمل چیست؟ اخلاق جدا از تئوری و تئوری جدا از عمل چه معنی می دهد؟

معنای این جمله که «ما مسلمان بودیم و اگر به تدوین ایدئولوژی بر مبنای جهان بینی انبیا نمی پرداختیم یا باید از تجارب انقلابی مارکسیسم صرف نظر می کردیم یا اعضای سازمان در اثر مطالعات مارکسیستی و اینکه جوّ جریانات به سمت این تفکر انقلابی است ممکن بود ایمان به مکتب خود را از دست بدهند» چیست؟

آیا مسئله اساسی را صرفاً تدوین ایدئولوژی اسلام تشکیل می‌داد و عناصر سازنده آن از قبل موجود بودند و مسلمان بودن ما به همین معنا، یعنی اعتقاد به عقاید کاملاً درستی که فقط اِشکال آن عدم انسجام و غیر مدوّنش بود یا اینکه مسئله بر سر محتوا، بر سر تجدیدنظر، تصفیه و احیاء نظرات اسلامی است؟

اصولاً مسلمان بودن ما یا کیفیت ایدئولوژی ما می‌تواند جدا از عمل و زندگی ما تعیین شود؟ آیا مسلمان بودن یک چیز و مبارزه کردن و آشناتر شدن به فرهنگ انقلابی چیز دیگریست؟ بدین ترتیب آیا اسلام مجرد وجود دارد؟

چه دلیلی دارد ما مسیوقات ذهنی خود را تحت هر عنوان ممکن، هر چند هم این عناوین مقدس باشند شرط درستی و صحت محتوای این عناوین دانسته و بعداً در صدد توجیه یا تدوین آنها به هر نحو ممکن برآییم؟

اگر منظور از مسلمان یا ایمان همان اسلام و ایمان آبا و اجدادیست که قبول داریم به خرافات و معتقدات منحرف طبقات حاکم آلوده است پس چرا در صدد توجیه و تجدید و احیای همین اسلام برآمده‌ایم؟ اگر مراد ما از اسلام آن جهان‌بینی است که ما را به درک حقایق وجود و کشف قوانین حرکت و سیر عمومی جهان رهنمون می‌شود پس چه باک از مطالعه مارکسیسم؟ از مطالعه هر آنچه ما را به حقیقت نزدیکتر کند؟

نتیجتاً این مطالعه و درک این واقعیت‌ها آن‌طور که مطرح شده به آنجا نمی‌انجامد که «اعضای سازمان ایمان به مکتب خود را از دست بدهند» بلکه حداکثر ایمان خود را به خرافات طبقاتی و عقیده به سنت‌های ارتجاعی که قرن‌ها تحت عنوان «مذهب» توسط طبقات حاکم بر آنها اعمال شده بود از دست می‌دادند.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت:

اگر تدوین ایدئولوژی بر مبنای جهان‌بینی انبیاء درست بود و ایدئولوژی مدون شده همان تئوری‌ای بود که می‌توانست گره از حل مسائل مبارزه ایران باز کند و نسبت به مسائل جهان موضع روشن و درستی داشته باشد، پس چه بهتر از این؟ چرا باید آن را به حساب یکی از نقاط ضعف (یا حداقل به حساب یکی از دلایلی) بگذاریم که در کنار ضعف‌های اساسی دیگر علل اصلی شکست‌های ما را می‌ساختند؟ چنین ایدئولوژی نه تنها علت شکست‌های یک سازمان نمی‌گردد بلکه خود عاملی خواهد بود که اشتباهات معرفتی و نقاط ضعف طبقاتی و... سازمان ما را نیز مرتباً تصحیح خواهد کرد.

چنین تفکری راهنمای عمل و چراغ هدایت‌کننده است...

چنین تفکری راهنمای عمل و چراغ هدایت‌کننده است و باید به‌عنوان اصلی‌ترین محتوای درونی یک سازمان انقلابی آموزش داده شود. بنابراین مدت دو سال کار صرف تدوین چنین ایدئولوژی یا اختصاص حجم قابل‌توجهی از برنامه تعلیماتی به آموزش ایدئولوژیک نه‌تنها غیرضروری و اجباراً کراهت‌آمیز نیست، بلکه ضروری‌ترین مسئله درونی یک سازمان انقلابی است.

به‌علاوه همین ایدئولوژی و حاکمیت اصول انقلابی آن در سازمان و افراد آن است که می‌تواند معیار و محک درستی و نادرستی خطوط سیاسی، شیوه‌های سازمانی و هر نوع گرایش‌های فکری و عملی سازمان قرار گیرد و به مدد همین معیار و محک ایدئولوژی و مبانی زیربنایی است که می‌توان به محتوای هر گرایش نادرست از جمله گرایش‌های نادرست پرداختن یک جهت به کار تئوریک که مورد ایراد تحلیل سابق‌الذکر می‌باشد پی برد^۱ و به‌موقع آن را تصحیح کرد و بدین ترتیب ایدئولوژی/تکامل یا آموزش آن که فقط در جریان عمل انقلابی و شرکت در پراتیک مشخص مشخص تغییر جامعه امکان‌پذیر است و فقط در رابطه با عمل اجتماعی و موقعیت و جهت‌گیری طبقاتی معنی دارد اصولاً نمی‌تواند یک کار تئوریک یک جهت و زیانبار به حساب آید. اما اگر نتیجه کار خلاف همه اینها را ثابت میکند، پس آیا درست‌تر نیست که بجای آنکه گناه را بدوش اجبارات تدوین ایدئولوژی، سنگینی یا پیچیدگی آن بیاندازیم، بجای آنکه از ایدئولوژی چیز مطلق بسازیم مجزا از هرگونه عمل اجتماعی و آنگاه تدوین یا آموزش این ایدئولوژی را کاری صرفاً تئوریک قلمداد کرده و آنرا از عوامل ضعف و شکست سازمان بحساب آوریم، در اصل مساله در محتوی و مضمون این ایدئولوژی و درکارائی و توانائی این تفکرات و بالاخره در درستی یا نادرستی چنین ضرورتی بحث کنیم؟

ایدئولوژی برای ما چه معنایی دارد؟

نکته مهم دیگر:

^۱ - نکته قابل توجه دیگر تجربیات بسیار متعدد و روشن مبارزات انقلابی در کشورهای دیگر و حتی میهن خود ماست که در تحلیل ضعف‌ها و ریشه شکست‌های این مبارزات (در هر مرحله یا به‌طور کلی) و ضعف و شکست‌های احزاب و سازمان‌های انقلابی که رهبری این مبارزات را در دست داشته‌اند یا در حیات سیاسی و مبارزات اجتماعی این کشورها شرکت داشته‌اند، عامل اساسی عموماً به ضعف‌ها و نارسایی‌های ایدئولوژیک برمی‌گشته است. برهم‌خوردن ترکیب طبقاتی سازمان یا حزب و نتیجتاً ورود و نقوذ عناصر ایدئولوژی‌های غیرپرولتری (یا غیرانقلابی) در جهان‌بینی سازمان و یا ندیدن آموزش لازم ایدئولوژی، کادرها و عدم حاکمیت اصول انقلابی آن در سیاست و هدف‌های سازمان و... نتیجتاً عدم استفاده از رهنمودهای آن در عمل و در مبارزه... نمونه‌هایی از عام‌ترین علل شکست و ضعف‌های مبارزات انقلابی سازمان‌ها و احزاب سیاسی بوده است. اما اینکه پرداختن به کار ایدئولوژیک / تدوین یا آموزش آن (که لازم و صحیح بوده) می‌تواند در شکست‌ها یا ضعف‌های سازمان نقش مؤثری داشته باشد (به‌زعم تحلیل سابق‌الذکر) موارد جدید و عجیبی است که تا آنجا که تجربیات و آموزش‌های موجود نشان می‌دهد باید به محتوا و مضمون چنین ایدئولوژی یا استنباط نویسنده از ایدئولوژی شک کرد.

اینکه ایدئولوژی برای ما چه معنایی دارد؟ اینکه نوشته شده است؟ حجم قابل توجهی از برنامه تعلیماتی را نیز ایدئولوژی پر می‌کرد چون خود این کار جنبه تئوریک داشت کار تئوریک و دید تئوریک را به شدت تشدید می‌کرد. آیا به این معناست که ایدئولوژی عبارتست از اصول و عقاید فرموله شده‌ای (به این معنی تئوریک) که می‌توان به وسیله براهین عقلی (و در اینجا به دلیل مسئله وحی اجباراً براهین نقلی) به یک فرد یا یک سازمان قبولاند؟

آیا ارائه، تبلیغ یا قبول این اصول عقاید هر چند مدون باشند و هر چند تدوین آن براساس جهان بینی انبیا نیز استوار باشد تعیین کننده ایدئولوژی فرد یا سازمان و طبیعتاً تعیین کننده حیات مادی و تعیین کننده موقعیت یا سمت گیری اجتماعی فرد یا سازمان می‌باشد و یا اینکه این حیات مادی، وجود و سمت گیری اجتماعی و بالاخره منافع طبقاتی است که ایدئولوژی، تفکر، جهان بینی و... فرد و یا سازمان را تعیین می‌کند؟

چگونه می‌توان شیوه‌های عملی مقابله با ضعف‌ها و نواقص آن را کشف نمود؟

تحلیل ناقص ما از مبارزات گذشته (علت الف) ناشی از حاکمیت چه اصول نادرستی در ذهن ما بود؟

اینکه در همه تحلیل‌ها مسئله دوری از عمل - کم‌بها دادن به عمل - پرداختن یک‌جته به تئوری... به عنوان یکی از اصولی ترین اشکالات مطرح می‌شود خود ناشی از چه علل زیربنایی و درونی در متن تعلیمات و تفکرات سازمان است؟ (در این مورد در فصل‌های گذشته توضیح لازم را داده‌ایم)

ضعف‌های رهبری (علت ج) از قبیل پرداختن به اصل و دچار خرده کاری شدن / عدم وجود شیوه صحیح انتقاد و حسابرسی بخصوص در مرکزیت... که به زعم این تحلیل دیگر بعد از سال ۱۳۴۸ یعنی بعد از طرح استراتژی جدید سازمان غیرقابل قبول است ناشی از حاکمیت چه تفکرات نادرست / ناشی از وجود چه انحرافات و خصوصیات غیرانقلابی... در مرکزیت است؟

وقتی ما قبول داریم که رفقای مرکزی ما طی شش سال کار، صادق ترین / مستعدترین و پراحساس و مسئولیت‌ترین رفقای سازمان بوده‌اند (جز در دو مورد یکی اواخر سال ۱۳۴۷ و دیگری در اواخر سال ۱۳۴۹ و اوایل سال ۱۳۵۰ که هر دو آنها بعد از روشن شدن اولین نشانه‌های عدم صلاحیت مورد تصفیه قرار گرفتند) و در عزم و اراده آنان در راه مبارزه، شکی نداریم. پس معنا و ریشه و علت این ضعف‌ها این است که اگر به جای رفیق الف رفیق ب در مرکزیت سازمان

قرار می‌گرفت سرنوشت سازمان دگرگون می‌شد؟ یا آنکه مراد از ضعف رهبری وجود عناصر غیرانقلابی و ناخالصی‌های ایدئولوژیک و طبیعتاً وجود انحرافات بنیانی در تئوری و تاکتیک حاکم بر سازمان است؟

اینها و بسیاری از سؤالات دیگر ابهامات و اشکالاتی هستند که دراین نوع تحلیل‌ها دیده می‌شوند بخصوص وقتی این ابهامات در ریشه و منشأ اصلی یک پدیده مورد تحلیل قرار داشته باشند. وقتی اجزای متشکله تحلیل یک پدیده با سیمان و ملاط مشخص به هم مرتبط نباشند (مثلاً چه ارتباطی بین کم‌بها دادن به کادر پایین و تئوری نادرست قشر رهبری وجود دارد؟ و...) و درمجموع یک کل منسجم که دارای ریشه، ساقه، شاخ و برگ مخصوص به خود می‌باشد افاده ننماید چگونه می‌توان به شناخت واقعی آن نائل شد؟ و طبعاً چگونه می‌توان شیوه‌های عملی مقابله با ضعف‌ها و نواقص آن را کشف نمود؟

در چنین صورتی یعنی درصورت مشخص نبودن علت اصلی و منشأ اساسی این اشکالات، جدانکردن آنها از اشتباهات و اشکالات غیراصولی یا غیراساسی‌تر، معین‌نمودن ارتباط متقابل بین نواقص و اشکالات و خلاصه روشن‌نبودن منشأ واحد و سرچشمه اصلی آنها، آیا اتخاذ هرگونه شیوه عملی مقابله با این اشکالات و هرگونه تدبیر اصلاحی و بازسازی مجدد را اصولاً غیرممکن و یا شدیداً منحرف از مسیر اصلی و صحیح خود نمی‌شود؟

فرد (یا سازمان) وقتی با چنین انبوهی از نواقص و ضعف‌هایی روبرو می‌شود که هرکدام از آنها به‌تنهایی قادر است مدت‌ها حیات سالم سیاسی یک سازمان را به مخاطره اندازد چگونه می‌تواند به مقابله با همه آنها بپردازد؟ از کجا و چگونه باید شروع نماید؟

نقطه نظر دوم:

این نقطه نظر که ظاهراً براساس جمع‌بندی اشکالات اساسی سازمان در گذشته ارائه شده‌است نه‌تنها هیچ‌گونه توفیقی در روشن‌کردن علل و ریشه‌های اصلی کار نیافته و طبیعتاً به‌هیچ راه عملی و شیوه عینی مقابله با این توافق راه نبرده‌است بلکه خود حاوی آشکارترین و منحط‌ترین تفکر اندیویدوالیستی و شیوه‌های فردی بررسی و تحلیل قضایاست. جالب توجه اینجاست با اینکه این تحلیل خود فردگرایی شخصیت‌سازی یا اعمال حاکمیت فردی را به‌عنوان یک پدیده مهم ضدتشکیلات در عیوب گذشته سازمان مورد قبول قرار می‌دهد، اما خود به علت حاکمیت همین تفکر (قضایا و پدیده‌ها را صرفاً ازدید فردی دیدن و تابع اراده فرد دانستن) در تحلیل ریشه‌های کار همه عیوب و اشتباهات به گردن خصوصیات فردی معدودی از افراد مرکزی و در آن میان تازه تنی چند از برگزیدگان آن (به‌زعم همین تحلیل) می‌اندازد. ما بدون

اینکه درباره نقاط ضعف و اشتباهات اصولی این تحلیل (نقطه نظر دوم) به بحث بیشتری پردازیم (خصوصاً اینکه در گذشته به ضعف‌های اساسی این نوع تحلیل روبنایی و فردی در مسائل سیاسی اشاره کرده‌ایم) به نقل کامل آن پرداخته و بررسی بیشتر اشکالات آن را به رفقای خواننده محول می‌کنیم.

تأثیر متقابل خصوصیات فردی و سیستم ادامه پیدا می‌کند

... نقطه نظر اول (یا تحلیل ۱) معتقد است که به‌طور کلی جنبش مسلحانه در دوره آغازش همراه با بی‌تجربگی بود کما اینکه ملاحظه می‌شود که در یک‌سال گذشته تجارب به‌دست آمده چقدر زیاد است. در هر صورت بی‌تجربگی شروع کار با در نظر گرفتن شرایط آن موقع که ذکر گردید باعث قبول تزلیماتی می‌شود و این تزلیمات به علت خصوصیات کادر مرکزی بعداً اصلاح نمی‌شود و سیستمی به‌وجود می‌آورد که همان‌طور که بحث شد نقاط ضعف بعدی ناشی از آن می‌گردد. این خصوصیات منفی عبارت بودند از: غرور، انتقادناپذیری یا صلاحیت بیش از اندازه به خود قائل شدن غرور سازمانی و پس از سال ۱۳۴۸ نپرداختن به اصل و یا حاکمیت محور و فکر تعلیماتی که در این مورد عدم احساس مسئولیت کافی مرکزیت اصل می‌باشد. نقطه نظر دوم یا (تحلیل ۲) معتقد است که^۱ خصوصیات کادر مرکزی خیلی بیشتر مؤثر بوده اولاً به علت مشکل سازمانی ما که تمام تصمیمات توسط مرکزیت انتخاب شده و بنابراین کوچکترین خصوصیت منفی‌اش فوق‌العاده اثری در سازمان داشت. ثانیاً خصوصیات فردی (منظور غرور تشکیل‌دهندگان سازمان در به‌وجود آوردن سیستم نقش اصلی داشت. یعنی محمد به علت مطالعات زیاد بخصوص ایدئولوژیکی و تجارب و فعالیت در نهضت و اندوخته تئوریکش در دوره سربازی نسبت به فکر خود مغرور بود و به نظرات دیگران کم بها می‌داد. عیدی هم به علت حرفه‌ای بودن و دستاوردهای مثبت و.... مغرور بود. سعید غرور فردی نداشت ولی بخصوص پس از مدتی دنباله‌رو فکر محمد و عیدی بود و شدیداً از تزلیماتی دفاع می‌نمود. (غرور سازمانی) این غرور و کم‌بها دادن به نظرات دیگران باعث می‌شود که به پیشنهادهای عملی کوچک (جودو، کاراته و پخش اعلامیه و اعتصابات) ارزش قائل نمی‌شوند به عنوان مثال چگونه جمع مرکزی اولیه از بین رفت و جمع سه نفری (مرکزی دوم) به‌وجود آمد. دو نفر از چهار نفری که کنار رفتند معتقد به کار عملی در سطح آن روز بودند (دو نفر دیگر افراد به درد خوری نبودند) در حالی که محمد و سعید نظرشان بیشتر متوجه کار تئوری بود. با توجه به اینکه در شرایط شروع کار، جنگ مسلحانه بر مغزها حاکم بود. بنابراین جمع مرکزی اولیه که متعادل یا غیریکنواخت بود درواقع به علت غرور محمد به هم می‌خورد و جمع مرکزی دوم

^۱ - این پاورقی را در ذیل صفحات ۷۷ و ۷۸ [در نسخه اصلی] ملاحظه کنید.

که یکنواخت و تئوریک است به وجود می‌آید. نقطه آغاز به وجود آمدن سیستم سازمانی ما از همین جاست که غرور فرد در بوجود آمدن آن نقش بازی می‌کند. طبیعتاً این سیستم در خصوصیات افراد اثر می‌گذارد و در اثر دستاوردهای مثبت تعلیماتی غرور سازمانی و فردی این دو تشدید می‌شود. تأثیر متقابل خصوصیات فردی و سیستم ادامه پیدا می‌کند به طوری که در بعضی موارد نقش اصلی به عهده سیستم و در موارد دیگر به عهده غرور و خصوصیت فرد یست. (با ذکر نمونه‌هایی از رد شدن پیشنهادات افراد در اثر غرور و یا تر و طرز تفکر سیستم) این تحلیل تکیه می‌کند که چنین نبوده که همیشه دفاع از موجودیت سازمان، غیبت سازمانی بی‌توجهی به نظرات دیگران، عدم توجه به از بین بردن نقاط ضعف، انتقادناپذیری و شخصیت‌سازی، اتلاف وقت و خرده کاری... ناآگاهانه و ناشی از احساس مسئولیت نسبت به مبارزه و طرز فکر سیستمی یا به طور خلاصه جبری باشد بلکه جنبه آگاهانه و خواست‌های درونی نیز به چشم می‌خورد و در بعضی موارد خیلی شدید و روشن است.

در مرکزیت تساوی نظر وجود نداشته است

در مرکزیت تساوی نظر وجود نداشته. عبدی و سپس محمد حاکمیت داشته و افرادی که بعداً وارد جمع مرکزی شده‌اند یا کاملاً در سیستم حل شده بودند و با آن مخالفتی نداشتند مانند بهروز و رضا و یا اگر مخالفتی داشتند قبلاً یا در آستانه ورود به مرکزیت طرز فکر مخالفشان کوبیده می‌شد مانند اصغر و بهمن و به این ترتیب یک سیستم قوی به وجود آمده بود که با یک جریان مخالف کوچک قابل تصحیح نبود و بالاخره در این اواخر به قدری وضع پیچیده شده بود که دیگر نمی‌شد کاری کرد...^۱

ما در ابتدای این مقاله به ضرورت و لزوم آموزش و کار درون تشکیلاتی به عنوان اصلی‌ترین وظیفه موجود در این مرحله اشاره کردیم.

و گفتیم در شرایط فعلی (۱) از مرحله تثبیت سازمان چریکی پیشتاز، این همان حلقه‌ای است که زنجیر مشکلات اساسی ما شدیداً به آن وابسته است. در جواب این سؤال که چنین کار و آموزشی در داخل تشکیلات چه محتوایی دارد؟ و چه هدف مشخصی را به طور خاص تعقیب می‌نماید ما بررسی تحلیلی دو موضوع بسیار مهم، معین، محتوای آموزش در گذشته و همچنین موضوع نیازهای جدید و تعیین محتوای آموزشی در این مرحله را مناسب یا تحلیلی که از گذشته سازمان به عمل می‌آوردیم لازم دانستیم.

^۱ - باید توجه کرد که این تحلیل و بخصوص تکیه روی جنبه آگاهانه داشتن.

آنچه تاکنون گذشت بررسی اجمالی بود که ما از محتوای آموزش گذشته سازمان و اثرات آن بر خطمشی سیاسی و شیوه‌های کار درون تشکیلاتی سازمان به عمل آوردیم.

بررسی نیازهای جدید و تعیین محتوای آموزشی در این مرحله

اکنون می‌خواهیم به بررسی موضوع دوم، از بحث اساسی خودمان یعنی به بررسی نیازهای جدید و تعیین محتوای آموزشی در این مرحله بپردازیم.

ما در گذشته نشان دادیم که بسیاری از اشتباهات، نواقص و شکست‌های سیاسی و تشکیلاتی ما دارای ماهیت ایدئولوژیک بود و از سرچشمه‌های ناسالم ایدئولوژی‌های غیرانقلابی (ایدئولوژی طبقات متوسط) منشأ می‌گرفت.

این ایدئولوژی‌ها و یا این تفکرات و نظرات انحرافی از دو نقطه راه نفوذ خود را به سازمان پیدا می‌کردند. راه اول جریان زیربنایی، جبری و طبیعی ورود این افکار و نظرات از طریق ورود عناصر روشنفکری به داخل سازمان بود که مسلماً از نظر ترکیب روشنفکری سازمان‌های پیش‌تاز (و در عین حال ضرورت گریزناپذیر چنین تشکلی در شرایط خاص میهنی) اهمیت خاص پیدا می‌کرد. به‌طوری‌که در این مورد ما نیز همچون هر سازمان انقلابی دیگر مجبور به گذراندن یک پروسه طولانی از مبارزه درونی درونی بین نقطه‌نظرهای صحیح و نقطه‌نظرهای ناصحیح، بین افکار درست و نادرست در سازمان بودیم تا به مرور در جریان عمل متناسب اجتماعی خود (پرولتره کردن ترکیب درونی سازمان و نقطه‌نظرهای آن) بتوانیم تضادهای درونی خود را با نابودکردن گرایشات منحط ایدئولوژیک به سمت حاکمیت مطلق ایدئولوژی انقلابی حل نماییم.^۱

^۱ - مراد از ایدئولوژی انقلابی چیست؟ آیا انقلابی بودن یک ایدئولوژی چیز ثابت و معینی است و یا متناسب با شرایط تاریخی و اجتماعی معیارهای ما برای تشخیص انقلابی بودن یک ایدئولوژی تفاوت خواهد کرد؟ در این شرایط چه ایدئولوژی انقلابی با چه خصوصیات و مشخصاتی به نظر شما یک ایدئولوژی انقلابی شناخته خواهد شد؟ چرا؟

راه نفوذی دوم که بیشتر خاص سازمان ما بود و از ویژگی فرهنگی و روبنایی‌اش سرچشمه می‌گرفت.^۱ همان ورود عناصر ایده‌آلیستی تفکر مذهبی بود که از طریق پذیرش قسمتی از این تفکرات توسط سازمان به داخل آن نفوذ نمود. افکار و نظرات غلطی که از این طریق وارد سازمان می‌شد عمدتاً جنبه روبنایی داشت و به همین دلیل علیرغم نفوذ پیچیدگی و عمق این ایده‌آلیسم در ایدئولوژی سازمان، هر اندازه ما در جریان عمل سیاسی و تشکیلاتی خود به اعتبار موضع‌گیری‌های صحیح طبقاتی و اجتماعی‌مان جهت منافع زحمتکش‌ترین طبقات جامعه گام برمی‌داشتیم و به همان اندازه که پراتیک سازمانی و سیاسی ما با منافع این طبقات پیوند می‌خورد به همان میزان عناصر ایده‌آلیستی ایدئولوژی سازمان ناتوانی و ضعف خود را نشان می‌داد و اجباراً با در هم شکسته شدن پایگاه‌های مستحکم فکری‌اش در اذهان رفقای سازمانی محتوای انقلابی و پرولتری ایدئولوژی سازمان غنا و استحکام بیشتری می‌یافت. پروسه تکامل نظرات سیاسی و شیوه‌ی کار درون و برون تشکیلاتی ما طی ۸-۹ سال حیات سازمانی بهترین شواهد زنده از پالایش‌های متعدد و مستمر ایدئولوژیک را در نطقه‌نظرهای عمومی سازمان نشان می‌دهد. اما اینک جای آن داشت که به‌طور آگاهانه‌تری با این مسائل برخورد کنیم.

ضرورت تصحیح اشتباهات و ضعف‌های گذشته و ضرورت موضع‌گیری مشخص طبقاتی

اگر در گذشته اجبارات ناشی از عمل (البته به اعتبار صداقت انقلابی رفقای که در هر لحظه حاضر به درک منافع جنبش بودند) ما را وادار به تصحیح مواضع فکری و عملی گذشته خود می‌شود و از این رهگذر تفکر حاکم بر سازمان تغییرات کمی و تدریجی را در سیر تکاملی خود (باز تکیه می‌کنیم همگام با تکامل و وسعت جهت‌گیری عملی ما به نفع طبقات زحمتکش) متحمل می‌شد. اکنون بنا به دلایلی که سنگینی و اهمیت پراتیک فعلی سازمان و تفاوت کیفی آن نسبت به گذشته و همچنین رشد شرایط ناشی از استثمار شدید سرمایه از

^۱ - اشاره به ویژگی فرهنگی روبنایی سازمان به‌هیچ‌وجه به معنای فراموش کردن و نادیده گرفتن مبانی زیربنایی و طبقاتی چنین روبنایی نیست. مراد ما در اینجا بخصوص روی جداکردن راه‌های نفوذی این ایدئولوژی‌ها به درون سازمان و نشان دادن آن دوشاخه متفاوت از انحرافات است. در عین ماهیت یکسان نهانی شان هریک مستقلاً اثرات نامطلوبی در زندگی سازمانی ما گذاشته‌اند. به همین جهت در صفحات آینده به توضیح بیشتری در همین زمینه خواهیم پرداخت.

کار در ایران که مستقیماً به تجزیه و قطب‌بندی هر چه مشخص‌تر طبقات اجتماعی انجامیده در رأس آن قرار گرفته است، شرایط تغییراتی که به‌طور بنیانی به تصحیح مواضع ایدئولوژیک ما بیانجامد فراهم آورده است.

ضرورت این تغییرات که مطمئناً برپایه تغییرات کمی گذشته خود استوار خواهد بود و مسلماً از تجربیات مشخص ما در جریان پراتیک سیاسی و سازمانی تأثیر می‌پذیرد ناشی از همان اجباراتی است که ضرورت تکامل عمل و تئوری سازمان، ضرورت تصحیح اشتباهات و ضعف‌های گذشته و ضرورت موضع‌گیری مشخص طبقاتی بخصوص در این شرایط^۱ آن را در مقابل ما قرار می‌دهد. بدین‌ترتیب ضرورت و لزوم کار آموزشی و کار درون‌تشکیلاتی که به‌مثابه اصلی‌ترین کار این مرحله آن را مورد قول قرار دادیم با تمام صورت، خود را از وجهه و محتوای ایدئولوژیکش به ما عرضه می‌کند. بدین‌جهت ما لزوم پرداختن به «مبارزه ایدئولوژیک» را به‌عنوان اصلی‌ترین محتوای این آموزش در دستور کار سازمان قرار دادیم. این همان اساسی‌ترین نیازی بود که بدون برآوردن آن هیچ حرکت به جلو و بالایی امکان نداشت.

دیالکتیک تحول کهنه به نو و لزوم درک ضرورت‌های نوین تکاملی جهان

شکستن بن‌بست‌های سیاسی - تشکیلاتی موجود که در اشکال ابهامات سیاسی - استراتژیک و یا عدم انسجام و ازهم‌گسیختگی تشکیلاتی جلوه‌گر می‌شد تنها با یک حرکت از درون که به تغییر بنیاد تفکرات و شیوه‌های کار ما نظارت داشته باشد امکان‌پذیر بود. ما می‌بایست یک مبارزه پیگیر را با خطرناک‌ترین انواع ایده‌آلیسم که در تفکر سیاسی، در شیوه‌های تشکیلاتی و بالاخره در اصول فکری و اعتقادی ما ریشه دوانیده بود شروع می‌کردیم. خطر این ایده‌آلیسم بخصوص در این بود که از یک‌طرف خود را در غشایی از توجیهات و تفسیرات ظاهراً علمی می‌پیچاند و از طرف دیگر با آن بخش از تفکرات و نظرات درست ما التقاط پیدا می‌کرد که مستقیماً حاصل تجربیات عینی زندگی و مبارزه ما و نتیجه‌ی درست‌ترین جهت‌گیری‌های سیاسی - اجتماعی سازمان بود و از این جهت خود را در لفافه مضاعف اما عاریه‌ای از علم و عمل می‌پیچید. به‌طوری‌که تشخیص هویت طبقاتی و ماهیت ضدعلمی‌اش را بسیار مشکل می‌ساخت^۲ اما علیرغم همه این مشکلات و علیرغم همه ابهامات و

^۱ - تأکید ما روی ضرورت موضع‌گیری مشخص طبقاتی بخصوص در این شرایط ناشی از چه ملاحظات است؟ به بیان دیگر: ویژگی شرایط فعلی چیست؟ و الزاماتی که این موضع‌گیری طبقاتی را هر چه مشخص‌تر ایجاب می‌کنند چگونه در رابطه با شرایط کنونی قرار می‌گیرند؟

^۲ - ما در ضمیمه‌ای که به‌دنبال همین مقاله انتشار خواهیم داد به توضیح بیشتر و کامل‌تر این قسمت خواهیم پرداخت. روشن‌کردن این مسئله یعنی تعیین موضع تاریخی و طبقاتی ایدئولوژی سازمان که دارای ویژگی‌های قابل‌توجهی در مجموعه تفکرات سیاسی - اجتماعی جریان یافته در جامعه ما می‌باشد بسیاری از مسائل بغرنج

تاریکی‌هایی که راه جدید برای ما در برداشت ما مصمم به پیمودن آن بودیم و ما عمیقاً معتقد بودیم که بدون موضع‌گیری صادقانه در جهان نمی‌توان پیروز شد.^۱

و به همین جهت ما به‌عنوان سازمانی که صادقانه کمر به خدمت خلق بسته است نه‌تنها نمی‌توانستیم در قبال حقایق روزبه‌روز آشکارشونده‌ای که زندگی سیاسی و تشکیلاتی ما را تحت‌تأثیر تعیین‌کننده خود قرار می‌داد بی‌تفاوت بمانیم^۲ بلکه می‌بایست با جسارتی انقلابی به استقبال و پذیرش آن می‌شتافتیم.

چرا که اگر ما به خاطر درک و کسب آن حقیقت والا و رو به گسترشی در جهان نبرد می‌کردیم که آزادی و رهایی انسان دریند کشیده شده عصر ما در کانون آن قرار گرفته بود و اگر به عینیت و حیثیت این حقیقت در جهان ایمان داشتیم و اگر جذبه شورانگیر چنین حقیقت پرشکوهی از سیمای آینده جهان بود که ما را عاشقانه به تغییر کهنگی‌ها و زشتی‌های آن وامی‌داشت پس چه چیز می‌توانست ما را از حرکت به این سمت و از درک چنین حقایقی بازدارد؟

گذشته با تمام سنگینی زمانی‌اش، با همه جاذبه‌ها و دلبستگی‌ها و تمام چیزهای عزیزی که به‌واسطه آن ما را به خودش متصل می‌کرد وقتی در جریان حرکت آینده، در مقابلمان قرار می‌گرفت به‌ناچار می‌بایست فدا می‌شد. گذشته دیگر تنها می‌توانست به‌عنوان مهمترین و ملموس‌ترین ذخیره تجربه فقط لحظه‌ای نگاه ما را به خود معطوف کند. این قانونی گریزناپذیر بود که دیالکتیک زمینی، دیالکتیک تحول‌کهنه به نو و لزوم درک ضرورت‌های نوین تکاملی جهان آن را در مقابل، قرار می‌داد.

ما قاطعانه به این ضرورت‌ها پاسخ مساعد دادیم.

مربوط به شرایط پیدایش و ظهور سازمان ما رابطه ایدئولوژی آن با جریانات موجود اجتماعی و قوانین مربوط به رشد و تکامل این شاخه از تفکر را روشن خواهد کرد.

^۱ - مضمون جمله از مائوس.

^۲ - این حقایق چه بود؟ و چگونه زندگی سیاسی و تشکیلاتی ما را تحت‌تأثیر تعیین‌کننده خود قرار می‌داد؟ مسئولین موظفند با ذکر مثال‌های مشخص از محدوده زندگی تشکیلاتی و پراتیک خاص هر عضو و همچنین با ذکر مثال‌ها و نمونه‌های متعددی از مسائل و مشکلات عمومی که حتی در جریان تصمیم‌گیری‌های روزمره سیاسی - تشکیلاتی در مقابل در این سازمان قرار دارد (یا داشت) به تشریح و ایضاح این قسمت از مقاله بپردازند. مثلاً ضرورت موضع‌گیری روشن و فوری در قبال طبقات مختلف خلقی بخصوص در چنین شرایطی از تجزیه و قطب‌بندی جدید طبقات اجتماعی و یا لزوم داشتن سیاستی محکم و روشن در قبال گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی دیگر و همچنین موضع‌گیری مشخص در مقابل تبلیغات رژیم و بخصوص مقابله با حربه‌های ایدئولوژیک او و... و تضاد همگی آنها یا دوگانگی‌ها و نارسایی‌های موجود در بطن ایدئولوژی رسمی سازمان که عملاً در بسیاری از مواقع ما را با بن‌بست‌های فلج‌کننده روبرو می‌ساخت (مثلاً حتی در نوشتن یک اعلامیه) و یا همچنین روشن‌شدن علل ضعف‌ها و شکست‌های گذشته که کلاً دارای منشأ ایدئولوژیک حتی به‌معنای خاص آن بودند (رجوع کنید به صفحات قبل) همگی می‌تواند به‌عنوان نمونه‌های مناسبی برای توضیح بیشتر این قسمت به‌کار برود.

مبارزه ایدئولوژیک و ابعاد سیاسی - تشکیلاتی و فلسفی آن

قبلاً در بررسی اجمالی که از محتوای آموزش گذشته سازمان به عمل آوردیم تکیه بیشتر ما روی تعیین‌کننده‌ترین عنصر آموزش یعنی روی مضمون ایدئولوژیک آن و همچنین تأکید ما روی رابطه این عنصر با نقطه‌نظرهای سیاسی - تشکیلاتی آن باقی ماند بدون آنکه مجال گسترش تا حد مفاهیم فلسفی و اصول اعتقادی پیدا نماید!!

ما بدون آنکه رابطه ناگسستنی این مفاهیم (مفاهیم مجرد فلسفی و اصول اعتقادی) را با آن چارچوب عمومی فکری و عملی که کلاً جهان‌بینی فرد یا سازمان را تشکیل داده و مجموعه اعمال و حرکات او را موجب می‌شود انکار کنیم به‌طور آگاهانه از گسترش این بحث تا این محدوده خودداری کردیم.^۱

هدف ما از این شیوه چه بود؟

چرا ما تاکنون صریحاً به مبانی فلسفی این اشتباهات و شکست‌ها نه صرفاً در ماهیت طبقاتی اعضای سازمان، بلکه همچنین در ماهیت طبقاتی ایدئولوژی پذیرفته شده از طرف سازمان و ایده‌آلیسم ذاتی نهفته در آن است چرا تاکنون این ایده‌آلیسم را در گلوگاه فلسفی آن مورد حمله قرار نداده‌ایم؟ از نظر ما این شیوه نمی‌توانست معنای محافظه‌کارانه‌ای داشته باشد چرا که:

اولاً: قصد ما در وهله اول روشن کردن منشأ مشترک و ریشه اصلی آن ضعف‌ها و نواقص تشکیلاتی بود که در عمل با آن مواجه بودیم (چه در زمینه مسائل سیاسی و استراتژیک و چه در زمینه های تشکیلاتی یا تاکتیکی) بدین‌جهت که بتوانیم بلافاصله با برخوردی عملی با علل مشکلات و نواقص سازمانی به‌طور قدم به قدم و با طی مراحل کمی به کیفی به حل و رفع آنها نائل آییم. طبیعی بود که بررسی محتوای فکری سازمان تنها و یا در قدم اول از بعد فلسفی آن نمی‌توانست ما را به نتایج فوری عملی برساند. بخصوص این شیوه می‌توانست به ناعادلانه‌ها و انحرافات مجدد از سمت دیگری بینجامد که نقاط قوت و ویژگی‌های رشدیابنده سازمان را مورد تهدید جدی قرار دهد. به همه این دلایل ما بر این اعتقاد بودیم که این ایده‌آلیسم را باید مقدماتاً در اشکال سیاسی - تشکیلاتی‌اش مورد حمله قرار داد.

^۱ - لازم به ذکر است که مطالب این بحث طی مدت زمان نسبتاً طولانی و به مرور مدون گشته‌است. مثلاً زمان تحریر اولین قسمت‌های این مجموعه تا قسمت اخیر حدود هفت ماه به طول انجامیده‌است. بدین‌ترتیب مطالب مورد بحث در این جزوه در عین اینکه حاوی نظرات کلی و اساسی ما در یک‌سال پیش از این (اوایل تابستان ۱۳۵۲) می‌باشد، همچنین متناسب با گذشت زمان و به‌دست‌آوردن تجربیات دیگر در این زمینه مسائل و نقطه‌نظرهای بعدی سازمان را تا این زمان نیز در برمی‌گیرد.

بدین ترتیب وقتی می‌توانستیم ضعف‌ها و ناتوانی‌ها و شکست‌های گذشته سازمان را که بخصوص در مظاهر سیاسی - تشکیلاتی‌اش مشخص و بارز بود به دقت معین نماییم (لزوم برخورد پراتیک با مسئله) و وقتی می‌توانستیم علل آنها را (این نارسایی‌ها و ضعف‌ها را) از دریچه ورود و نفوذ این ایده‌آلیسم در ایدئولوژی سازمان و همچنین ایده‌آلیسم ذاتی موجود در هر تفکر مذهبی مورد بررسی قرار دهیم آن وقت زمینه برای مبارزه با پایه فلسفی آن نیز فراهم شده بود.

ثانیاً: شناخته‌شده‌ترین شیوه‌های درست آموزش درون‌تشکیلاتی ما را از دست‌زدن به هر نوع شیوه تغییر از بالا یا تزریق مکانیکی نظرات جدید سیاسی - ایدئولوژیک هر چند که این نظرات به‌طور اصولی صحیح باشند باز می‌داشت ما می‌بایست یا ایجاد زمینه مادی پذیرش این نقطه‌نظرها و انتقال تجربیات و نظرات سازمانی از روزه پراتیک خاصی که هر عضو در هر مدار سازمانی می‌گذراند، شیوه درست خود را به‌کار می‌بردیم. تحلیل فوق نیز ناظر به همین معناست و از همین دریچه مسائل را مورد بحث قرار می‌دهد.

درواقع این مجموعه نظرات، شیوه‌های کار و بررسی مسائل و جهت‌گیری طبقاتی و سیاسی غالب اعضای یک سازمان است که چارچوب ایدئولوژیک آن سازمان را فراهم می‌آورد نه پذیرش خواسته یا ناخواسته یک یا دو اصل فلسفی! به همین دلیل القا یا قبولاندن حقانیت این اصل یا آن اصل فلسفی بدون آنکه زمینه‌های مناسب مادی آن در زندگی و عمل فردی سازمان فراهم آمده باشد و بدون آنکه عناصر مکمل، به‌وجودآورنده و هماهنگ‌شونده با آن اصول به‌صورت یک کل منسجم در افکار ایجاد شده باشد منشأ هیچ اثری نخواهد بود.

خودداری مرحله‌ای ما از واردنشدن به بحث‌های اصولی‌تر فلسفی و اعتقادی ناظر به لزوم رعایت چنین ملاحظات از شیوه‌های آموزش و تصحیح نقطه‌نظرها در یک سازمان انقلابی بود بدون آنکه ضرورت پرداختن به این اصول و ارزیابی آنها را در فرصتی که شرایط درونی سازمان آن را تعیین می‌کرد فراموش کرده باشیم.

ضمیمه مربوط به صفحه ۸۷ [براساس متن تایپ شده صفحه ۸۳]

اکنون بعد از طی چنین مرحله‌ای از طرح و بحث مسائل و مشکلات سیاسی - تشکیلاتی سازمان و روشن‌کردن علل ایدئولوژیک آنها بسیار لازم است که مهمترین سؤال و در عین حال ظریف‌ترین مسئله‌ای را که می‌تواند نتایج همه بحث‌ها و نظرات ما را تاکنون در خود خلاصه کند مطرح سازیم.

سؤال این است: منشأ اجتماعی این ایده‌آلیسم (ایده‌آلیسم موجود در بطن تفکر سازمان) و ماهیت طبقاتی این ایدئولوژی کدام است؟ و یا ایدئولوژی حاکم بر سازمان نماینده تفکر چه طبقه یا قشری از طبقات و اقشار اجتماعی است؟ بخصوص پروسه تغییر و حرکت تکاملی این ایدئولوژی در سازمان که به‌خوبی در جریان تکاملی نظرات سیاسی و شیوه‌های کار تشکیلاتی طی هشت سال کار و حیات سازمانی متجلی می‌شود با چه جریان زیربنایی و با چه حرکت اجتماعی در متن جامعه قابل انطباق است؟

به بیان دیگر سؤال این است:

بروز چنین مجموعه متناقض فلسفی^۱ در یک تفکر سیاسی - اجتماعی (که در عین حال دارای ویژگی‌ها و شیوه‌های مخصوص به خود بوده است) و زندگی مسالمت‌آمیز عناصر متضاد آن در یک چارچوب ویژه ایدئولوژیک طی یک دوره از تاریخ و طی یک مرحله از رشد نیروهای تولیدی از چه خصوصیتی در تحولات زیربنایی جامعه ما نشأت گرفته است؟

حرکت تکاملی آن از چه قانونی پیروزی می‌نماید و چرا چنین حرکتی در نهایت خود درست به کیفیتی دقیقاً متضاد (توجه گردد دقیقاً متضاد) بانقطه آغاز خود دست می‌یابد؟

ما در صفحات گذشته به شرایط کلی سیاسی - اقتصادی و فرهنگی که منجر به ظهور و بروز تفکر نوین مذهبی در شکل ایدئولوژی سازمان می‌شد اشاره کردیم. در آنجا گفتم پیدایش شرایط جدیدی که استثمار سرمایه از کار را جانشین استثمار فئودالی می‌شود شکل جدیدی از مبارزه را که هر چه بیشتر (یعنی متناسب با تحکیم روزافزون اقتصاد سرمایه‌ای) حاوی عناصری از ایدئولوژی پرولتاریا باشد (به‌مثابه آنتی‌تز سیستم حاکم) ایجاد می‌شود. ما همچنین در آنجا به‌طور عددی به‌وجود این عناصر در متن ایدئولوژی آن روز سازمان اشاره کردیم و نشان دادیم وجود این عناصر که ویژگی خاصی به او می‌بخشند دقیقاً آن چیزی است که علت اساسی تمایزات کیفی ما بین تفکر مذهبی سازمان ما و تفکر رایج مذهبی روز (حتی مترقی‌ترین آن) را روشن می‌سازد.^۲

^۱ - درباره تناقضات فلسفی ایدئولوژی‌ای که اسلوپ شناخت دیالکتیکی را می‌خواهد بر روی پایه ایده‌آلیسم مذهبی بچسباند بعداً طی مقاله مستقلی مفصلاً بحث خواهیم کرد.

^۲ - نگاهی کوتاهی به تاریخچه تجربیات سازمانی لیست دور و درازی از برخورد و اختلاف نظر بین تفکر مذهبی ما را با کسان دیگری که خود را حتی از معتقدین به اسلام مترقی و انقلابی می‌دانسته‌اند در مقابل قرار می‌دهد. یکی از جالب‌ترین و درس‌آموزترین این برخوردها برخورد رویاروی با مهندس بازرگان و آشنایی حضوری با نظرات کاملاً مخالف او با ما بود. چگونگی واقعه چنین است: در سال ۱۳۴۷ بعد از اینکه سازمان توانسته بود به انسجام مناسبی (در حد همان‌روز) از نظر فکری و تشکیلاتی برسد تصمیم گرفته می‌شود ملاقات خصوصی با مهندس به عمل آید و در این ملاقات، رفقا قرار می‌گذارند که

به همین ترتیب نشان دادیم که چگونه سازمان با پذیرش این عناصر توانست در چنان مرحله پیچیده‌ای به درک نسبتاً درستی از شرایط و ویژگی‌های موجود جامعه نائل آید.

به‌طور مجمل و فقط در سطحی که منافع جنبش ایجاد کند مسئله تشکیل یک گروه سیاسی - مخفی را به اطلاع او برسانند.

مهندس رفقای مؤسس سازمان را از نزدیک می‌شناخت اما بعد از دستگیری (اردیبهشت ۱۳۴۲) تا زمان آزادی (سال ۱۳۴۶) حتی تا همین موقع یعنی سال ۱۳۴۷ هیچ اطلاعی از آنها نداشت. در این ملاقات ابتدا مهندس از دیدار رفقا اظهار شادمانی می‌کند، ولی وقتی رفقا با ذکر مقدماتی مسئله تشکیل سازمان را مطرح می‌کنند با عکس‌العمل سرد و تقریباً نامساعد او روبرو می‌شوند و بالاخره وقتی رفقا مسئله استثمار را به‌عنوان اساسی‌ترین ویژگی موجود در خط‌مشی سیاسی و تفکر انقلابی ما مطرح می‌سازند، مهندس شدیداً مخالفت کرده و می‌گوید شما دارید منحرف می‌شوید! (یعنی گرایش مارکسیستی پیدا می‌کنید). در پایان جلسه وقتی یکی از رفقا با حالت گلایه می‌گوید: شما برای ما و کار ما و حتی به اندازه پیشیزی هم ارزش قائل نشدید (چیزی شبیه به همین مضمون) مهندس با خونسردی جواب می‌دهد: این‌طور باشد. و بدین‌ترتیب خود را از رنج کار و زحمت همکاری با سازمان راحت می‌کند!

هر چند منشأ این اختلاف نظر و کلاً ماهیت تفکر و ایدئولوژی مهندس در آن موقع برای سازمان روشن نشد اما آشکارشدن این اختلاف در آن موقع به سازمان کمک کرد نقاط درست فکری و سیاسی خود را بهتر درک کند (در رابطه با ضعف‌های نهضت‌آزادی که مهندس سمبل تفکر و نقطه‌نظرهای آن به‌شمار می‌آید) و روی آنها تأکید بیشتری نماید.

این بهترین درسی بود که آن موقع از این برخورد گرفته شد. البته این واقعه به همین‌جا خاتمه نیافت. بدین معنا که بعدها در اواخر سال ۱۳۴۸ که جمع‌بندی مناسبی از این برخورد به عمل آمد و بخصوص بعد از اینکه تئوری «جذب قطب‌ها» در استراتژی مورد توجه قرار گرفته بود قرار شد به‌طور مشروط یک‌بار دیگر با مهندس تماس گرفته شود. این بار هدف نه به توافق کامل رسیدن بلکه استفاده از نفوذ و موقعیت سیاسی او به نفع سازمان و مبارزه بود و به همین جهت قرار شد روی به‌اصطلاح نقاط اشتراک یعنی عمدتاً مذهب تکیه شود (نه به مسائل اقتصادی که نقطه افتراقی به‌شمار می‌رفت هر چند تنها امروز است که نقاط افتراق و اشتراک واقعی خود را با این قبیل عناصر می‌فهمیم) کاربرد این شیوه با اینکه در ابتدا استقبال حرفی و ظاهری مهندس را موجب شد. اما در عمل واقعاً تأثیر نگذاشت. (و نمی‌توانست بگذارد) و نتوانست هیچ‌گونه (و واقعاً هیچ‌گونه) همکاری یا کمکی را از جانب او به همراه داشته باشد. منت‌های این بار به دلیل اینکه ما رابطه خودمان را با او (و افرادی از این قبیل را) براساس توافق به‌اصطلاح ضمنی در یک سری مفاهیم مجرد و روبنایی که درواقع فاقد محتوای خاص خودش بود بنا کرده بودیم (چرا که درباره اول تضاد این محتوا با محتوای فکری و ایدئولوژیک مهندس و تیپ‌هایی از نوع او روشن گشته بود) نتوانستیم با قاطعیت موضع صریح و روشنی در مقابل مهندس اتخاذ کنیم و متقابلاً موضع او را دقیقاً در مقابل جنبش تحلیل نماییم. به همین جهت نارسایی و ضعف ایدئولوژیک مهندس به ضعف دانش سیاسی و عدم آشنایی او با فرهنگ انقلابی تعبیر شد (البته این چنین تشخیص نادرستی خود نشان‌دهنده اصالت معیارهای روبنایی در جو حاکم بر آن روز ما بود که قبلاً صحبت کرده‌ایم). این تشخیص نادرست موجب شد که مقداری از انرژی و کار سازمان برای رفع این نقیصه که واقعاً اصل نبود به هز داده شود. (مثلاً قرار شد مهندس چه باید کرد لنین و تضاد مائو و... را مطالعه کرده و طی تماس‌های مستمری (علیرغم اشکالات امنیتی آن) رفقا با او بحث کنند.

مهندس هیچ‌گونه شور و حرکتی از خود نشان نمی‌داد و این تقریباً برای ما کاملاً نامفهوم بود. فقط جریان عمل و شرایط سخت و خشونت‌بار سال‌های ۵۰ لازم بود که ماسک خوش‌ظاهر «مبارزین قدیم» را از چهره‌های مأیوس و ترسان و لرزان آقایان پروفیسورها و مهندس پاره کند!!

این آقایان به‌اصطلاح روشنفکر که شهرت و نام‌گذاری خود را مدیون نابود کردن استعدادها و انقلابی سال‌های بحرانی ۱۳۴۰ و هواداری از رفرمیسم منحنی و از سر تا پا سازشکارانه این سال‌ها بودند اکنون در چنین شرایطی از اوج‌گیری مبارزه انقلابی چه می‌توانستند بکنند. وعده‌های شیرین بورژوازی و احلام شیرین‌تر خرده‌بورژوازی خودشان از یک‌طرف و حملات پیاپی به مبارزین و شکنجه شدید آنان از طرف دژخیمان رژیم حاکم و همچنین دیدن تیرباران‌های پشت سر هم انقلابیون از طرف دیگر برای یکسره کردن کار آنان کافی بود. ماهیت واقعی آنها از پشت همه تظاهرات ریاکارانه وقتی تضرع‌کنان بر محراب بورژوازی به سجده افتادند و به عذر گناهان گذشته پيشانی بر خاک درگاه ساییدند با هم زشتی و شناعتش به‌خوبی روشن شد.

عاقبت و نهایت عبرت‌آموز این آقایان ازجمله همین آقای مهندس چنان‌که ما تجربه بیشتر و دید روشن‌تری می‌داشتیم در همان روزها نیز قابل پیش‌بینی بود در این زمان در اینجا تنها جبران‌کننده نقایص ما بود نه تغییردهنده سرنوشت آقای مهندس. ایشان که روزگاری کباده رهبری مبارزه مذهبی و قشرهای وسیعی از مردم محروم و روشنفکران معتقد! را می‌کشیدند، امروز کارخانه‌ای دارند با وجدانی راحت! (با استثمار تنی چند از جوانان زحمتکش وطن همان‌ها که روزگاری ایشان قصد آزادکردنشان را داشتند روزگار را به‌خوبی می‌گذرانند و شکر درگاه منان! را البته با مقداری تغییر سمت قبله‌ای که داده‌اند خالصانه به‌جای می‌آورند!!

اما نکته‌ای که همچنان باقی ماند و ما آگاهانه از پرداختن به آن در آن قسمت خودداری کردیم (به دلیل شیوه عمومی که در این مقاله پیش گرفته بودیم و همچنین به دلیل بحث‌های نارسایی که می‌توانست برانگیزد) این بود که چگونه این شاخه از تفکر مذهبی توانست عناصر نوینی از ایدئولوژی پرولتاریا را در خود جای دهد و بدین ترتیب به‌طور کیفی از شاخه‌های اصلی خود جدا گردد؟ مکانیسم اجتماعی این پذیرش یا به بیان روشن‌تر آن سلسله عواملی که در بطن جامعه به ظهور چنین تفکری با این ویژگی‌ها انجامید، چه بود؟ چرا تنها در ابتدا عناصر معینی از ایدئولوژی پرولتاریا چنین تفکری جذب شد و بالاخره چنین مجموعه متضادی از ایده‌آلیسم و ماتریالیسم انعکاس کدام جریان اجتماعی و تجلی ایدئولوژی کدامیک از اقشار و طبقات جامعه است؟

اگر نگاه مجدد و عمیق‌تری به سیر تحولی که بخصوص از سال‌های ۴۰ با ورود سرمایه و حاکمیت آن بر اقتصاد و جامعه ما مشخص می‌شود بیندازیم پاسخ بسیاری از سؤالات فوق روشن می‌شود.

خرده‌بورژوازی سنتی^۱ و بخصوص بخش‌های پایینی آن از جمله اقشاری هستند که بلافاصله با حاکمیت بورژوازی بزرگ وابسته به امپریالیسم شروع به تجزیه و تلاشی می‌کنند.

تولید کوچک و سنتی آنان علیرغم نیروی عظیمی که بالذاته در خود دارد به مرور در زیر سلطه عظیم تولید بزرگ رو به انحطاط می‌گذارد و با انحطاط خود زندگی اقتصادی و اجتماعی این قشر را دستخوش تغییرات شگرفی می‌نماید. در چنین شرایطی که مالکیت‌های کوچک موجود در حیطه عملکرد حاکمانه بورژوازی به نفع مالکیت‌های بزرگ تغییر جهت می‌داد این قشر و در وهله اول بخش‌های زیرین آن مرکب از پیشه‌وران کوچک شهری - خدمتگزاران جزء و تجار خرده‌پا اجباراً به سمت طبقه جدید و در حال تکوین پرولتاریای شهری حرکت اجتماعی خود را آغاز می‌کند.

این سرنوشتی محتوم بود اما با این وصف مانع از این نمی‌شد که خرده‌بورژوازی سنتی بدون هیچ‌گونه مقاومتی سر تسلیم در مقابل چنین آینده مرگباری فرودآورد.

^۱ - خرده‌بورژوازی سنتی با تولید کوچک و تاریخی خویش، مستقل از تقسیم‌بندی اجتماعی کار در دوران حاکمیت سرمایه‌داری و درواقع در نقطه مقابل چنین تقسیم کاری از خرده‌بورژوازی در حال تکوینی که خاص دوران حاکمیت سرمایه‌داری است و ارگان‌های اداری - فرهنگی ارتش و پلیسی او را تشکیل داده و به او وابسته است ممتاز می‌شود. اولی در شرایط سلطه سرمایه‌داری رو به انحطاط رفته و بخش‌هایی از آن که با قدرت حاکم به سازش نرسیده‌اند دست به مبارزه خواهند زد، اما دومی مستقیماً محصول پیدایش شرایط سرمایه‌داری بوده و از وجود او منتفع می‌شود از این جهت بسیار محافظه‌کار بوده (بخصوص بخش‌های بالای آن مدیران صنایع - مهندسين و کارشناسان عالی‌رتبه صنعتی - سیاسی - نظامی و...) و غیرقابل اتکا هستند. برای مدت‌های مدید، تکیه ما روی ویژگی سنتی بودن خرده‌بورژوازی به همین جهت یعنی جداکردن این دو قشر است.

او به قدرت عظیم طبقاتیش - به نیروی عظیم تولید کوچک و همچنین به تاریخ سراسر مبارزه خود و نهادهای فرهنگی مبارزه جویانه‌ای که در شکل مذهب (تشیع) نشان داده می‌شد متکی بود. از این جهت تصمیم به مقاومت می‌گیرد - اعتراضات و مقاومت‌های کوچک به حرکت‌های مقاومت و مبارزه جویانه بزرگ تبدیل می‌شود. بازار به مثابه قلب چنین مبارزه‌ای به غلیان درمی‌آید. مقدمات قیام در چنین جریانات ظاهراً از هم گسیخته کوچک و همچنین در جریان اعتصابات و تظاهرات گروه‌های متعدد از توده‌های متوسط شهری فراهم می‌شود - و بالاخره بعد از ده سال تحمل سکون و فشار زجرآور دیکتاتوری سیل بنیان‌کنی از توده خشمگین شهری به حرکت درمی‌آید.

درست است که نطفه این حرکت در دل خرده‌بورژوازی متوسط و مبارزه جوی بازار^۱ بسته می‌شود اما این حرکت می‌تواند بسیاری از روشنفکران و نیمه‌روشنفکران خصوصاً دانشجویان و محصلین شهرها و باقیمانده‌هایی از عناصر و اعضای سازمان‌های ملی و گروه‌های کوچک سیاسی (مذهبی و غیرمذهبی) و همچنین اقشار پایین‌تر خرده‌بورژوازی، پیشه‌وران جزء و کاسبکاران شهری، خرده‌مالک‌های جزء دهات، اطراف شهرها (که بخصوص در ارتباط نزدیک‌تر اقتصادی- فکری با خرده‌بورژوازی شهری بودند)^۲ و بالاخره عناصری از کارگران آگاه شهری را به دنبال خود بکشانند.^۳

شکست این قیام که عالی‌ترین کوشش جمعی و متحد این طبقه علیه بورژوازی تازه به قدرت رسیده وابسته به امپریالیسم را در بر داشت تنها آخرین امیدهای سیاسی - اقتصادی خرده‌بورژوازی را بر باد نداد، بلکه همچنین ناتوانی و نارسایی

^۱ - اصطلاح «بازار» همیشه در ایران نوع خاصی از روابط تولیدی را که طبعاً باز هم براساس تولید خرده‌کالایی است تداعی کرده‌است که شاید در کشورهای دیگر بخصوص کشورهای غربی نمونه مشابهی نداشته باشد. خرده‌بورژوازی تولیدی یا تجاری بازار با هزاران رشته مرئی و نامرئی به تمام شاخه‌ها و رشته‌های تولید - توزیع مبادله کالاها در مقیاس کشوری تسلط داشته‌است. تمام فعالیت‌های جدی پیشه‌وران و کاسبکاران شهری - واسطه‌ها و تاجران جزء و... و حتی تولیدکنندگان جزء روستاها (خرده‌مالکان) و شبکه توزیع کالاهای شهری در روستا و انتقال تولید روستایی به شهرها و... همگی تحت نظارت فعال و در ارتباط مستقیم با خرده‌بورژوازی بازار صورت می‌گیرد. درواقع صورت می‌گرفت... بسیار پیچیده به هم روابط تولیدی (خرده‌کالایی) در سراسر کشور از شبکه سراسری بازارها در شهرهای بزرگ و آن هم به نوبه خود از بازار تهران باز می‌شود.

^۲ - شورش دهقانان و کشاورزان ورامین در ۱۵ خرداد که ناگهان با بیل و داس و کلنگ به سمت تهران سرازیر شدند و یا همین‌طور شهرهای... و دهات اطراف آن.

^۳ - در اینجا نکته بسیار ظریفی موجود است و آن تشخیص درست دو جریان کاملاً متفاوت مترقی و ارتجاعی در این دوران بحرانی از یکدیگر است که در عین اینکه در دو سوی مخالف هم حرکت کرده‌اند اما به ظاهر با هم مشتبه شده‌اند.

جریان اول همان مبارزه مترقیانه و گسترده خرده‌بورژوازی و اقشار پایین طبقه متوسط علیه نفوذ امپریالیسم (بخصوص امپریالیسم امریکا) و سرمایه‌داری بزرگ وابسته به آن است که اوج آن در قیام ۱۵ خرداد متجلی شد اما جریان دوم عبارت است از آخرین ناله‌های محتضرانه مرتجع‌ترین و عقب‌مانده‌ترین فئودال‌هایی که نتوانسته بودند به نوعی سازش با بورژوازی تازه به قدرت رسیده دست یابند و از این جهت با علم‌کردن تنی... (در نسخه اصلی حذف شده)

با این توضیح مراد ما در اینجا عبارت است از اشاره به آن سلسله علل زیربنایی که پشتوانه مادی این ایدئولوژی را در شرایط خاص یک جامعه فراهم ساخته و یا اجازه می‌دهد که با حرکت بر روی چنین زمینه عینی‌ای قوانین خاص و ویژه خود را عرضه کند. این سلسله علل زیربنایی همان‌هایی هستند که جریان پیدایش و ظهور یک تفکر را به مثابه محصول ذاتی و طبیعی یک جریان اجتماعی از جریان رسوخ و نفوذ فرهنگی یک تفکر در یک کشور و تحت شرایط خاص جدا می‌سازند.

ایدئولوژیک او را با تمام وجه به نمایش گذارد. این نمایش بخصوص برای صادق‌ترین روشنفکرانی که تحت‌تأثیر چنین تفکری (تفکر مذهبی) عملاً در مبارزه ضدامپریالیستی - ضد استعماری خلق شرکت کرده بودند بسیار عبرت‌آموز بود.

...

شکست قیام ۱۵ خرداد به‌مثابه سرنوشت محتوم تمام ایدئولوژی‌ها و سازمان‌هایی که خواسته باشند تنها در محدوده تفکرات خرده‌بورژوازی خود و طبیعتاً با اتکا به همان نیروها در مقابل امپریالیسم (با قدرت سرمایه وابسته به او) قرار گیرند ضعف‌ها و نارسایی‌های پنهانی چنین مبارزاتی را آشکار می‌ساخت.^۱

اما ایدئولوژی پرولتاریا نیز به معنای خاص آن یعنی آن تئوری که بتواند مبارزه ضدامپریالیستی خلق ما را تا درهم‌کوبیدن کامل سیستم استثماری حاکم هدایت نماید نمی‌توانست چیز لایتغیر، وارداتی یا ساخته و پرداخته‌شده از پیش باشد.^۲ چرا که از نظر عملی عینیت این ایدئولوژی آنگاه برای ما فراهم می‌شد که ما عملاً بدوران تولید سرمایه‌ای گام نهاده و نیروهای تولیدی نوین در عرصه مناسبات سرمایه‌داری به ظهور پیوسته باشند. اما چنین تحولی هیچ‌گاه یکباره صورت نمی‌گرفت جامعه جدید از دل جامعه کهنه زاده می‌شود و تا مدت‌ها آثار و تبعات آن را به همراه دارد. از این قرار این ایدئولوژی نیز به‌مثابه اولین و ضروری‌ترین آثار تحول جدید اقتصادی در جامعه ما تنها در رابطه با تکامل نیروهای تولیدی در رابطه با بسط تولید و مناسبات بورژوازی و متقابلاً در رابطه با تشکل و آگاهی پرولتاریا (پیش‌تازان این طبقه) امکان تکامل و گسترش می‌یافت و می‌توانست با درک خصوصیات ویژه میهنی قوانین خاص خود را عرضه کند.

به بیان دیگر: همان‌طور که بین بورژوازی تازه به قدرت رسیده و اشکال ابتدایی حاکمیت سیاسی - اقتصادی آن که هنوز از اختلاط با عناصر فرتوت فئودالی (اقتصاد - سیاست و فرهنگ آن) رهاننده‌است با بورژوازی‌ای که توانسته‌است با حاکمیت کامل و تشکل روزافزون خود در جامعه بنیان‌های اجتماعی و طبقاتی

^۱ - رجوع کنید به صفحات ۳۰ و ۴۰ همین مقاله.

^۲ - تکیه ما روی «معنای خاص ایدئولوژی پرولتاریا» و یا وارداتی و.. نبودن آن به‌هیچ‌وجه به معنای محدود نمودن این نظریه چارچوب تنگ ملاحظات ملی یا شرایط میهنی نیست. همچنین باز هم به‌معنای آن نیست که مثلاً این تفکر فقط در شرایط حاکمیت سرمایه‌داری در هر کشور در هر منطقه و به‌طور جداگانه امکان ظهور دارد. چرا که پیدایش طبقه کارگر و طبیعتاً ایدئولوژی این طبقه به‌مثابه ایدئولوژی طبقه‌ای که آینده جهان از آن اوست یک امر جهانی است که در مجموع قوانین عام خود را بر تمام تحولات آتی جهان جاری و ساری می‌گرداند. با این توضیح مراد ما در اینجا عبارتست از اشاره به آن سلسله علل زیر بنائی که پشتوانه مادی این ایدئولوژی را در شرایط خاص یک جامعه فراهم ساخته و یا اجازه می‌دهد که با حرکت بروی چنین زمینه عینی‌ای قوانین خاص و ویژه خود را عرضه کند. این سلسله علل زیر بنائی همانها هستند که جریان پیدایش و ظهور یک تفکر را به‌مثابه محصول ذاتی و طبیعی یک جریان اجتماعی از جریان رسوخ و نفوذفرهنگی یک تفکر در یک کشور و تحت شرائط خاص جدا می‌سازند و

را در جهت منافع خود تغییر داده و تجزیه کامل و قطب‌بندی طبقاتی را در جامعه موجب شود فاصله زمانی و دوران انتقالی وجود دارد همان‌طور نیز میان کارگرانی که هنوز متشکل نشده‌اند (همین‌طور بخش دهقانی آن) ممزوج گشته‌اند با کارگرانی که دوران تشکل و قدرت کامل و فائقه بورژوازی را می‌گذرانند و یک دوره مبارزه را آغاز و یا حتی دوره دیگری را به انجام رسانیده‌اند تفاوت موجود است.

...

طی این مسیر تکاملی بدون عبور از یک مرحله وسطی و یا یک دوره انتقالی غیرممکن است. اما در این مرحله وسطی و در چنین دوره انتقالی انواع ایدئولوژی‌های بینابینی خرده‌بورژوازی از راست‌ترین تا چپ‌ترین شکل آن امکان ظهور می‌یابند.^۱

از نظر کلی ایدئولوژی‌های خرده‌بورژوازی ماهیتاً دارای خصلت بینابینی هستند (مراجعه کنید به ابتدای مقاله خرده‌بورژوازی) اما در شرایط جدیدی که این قشر از جهات مختلف تحت فشار حاکمیت سرمایه بزرگ (بخصوص شکل وابسته آن دچار تجزیه و تلاشی شده‌است این خصلت بینابینی متناسب با تلاطم اجتماعی او شکل جدید و متحرکی می‌یابد. نوسانات ایدئولوژی بخش‌های مختلف آن تا آنجا که این بخش‌ها بالاخره در طبقه قشر یا گروه اجتماعی جدیدی که از تقسیم‌بندی جدید کار در دوران حاکمیت سرمایه به‌وجود آمده تثبیت شوند ادامه می‌یابد.

بدین‌ترتیب اشکال جدید و نوظهور ایدئولوژی‌های بینابینی چیزی نیستند جز انعکاس فکری و کوشش‌های عملی این اقشار در این دوران انتقالی!

طبیعی است در چنین دورانی بخش‌هایی از خرده‌بورژوازی که به سمت پرولتاریا میل می‌کنند نوع خاصی از ایدئولوژی بینابینی را که در عین حال هنوز هم ماهیت خرده‌بورژوازی دارد افاده می‌کنند که دارای عناصر مشخص و حتی رو به رشدی از عناصر اساسی ایدئولوژی پرولتری می‌باشند. البته رشد این عناصر موکول به درجه فشار طبقاتی وارد بر این بخش‌ها و شدت جریان سلب مالکیت‌کننده آنها و رانده‌شدن‌شان به سمت طبقه کارگر است.

^۱ - بی‌جهت نیست که ما اکنون با خیل تقریباً بی‌حسابی از این تفکرات و گروه‌ها و محفل‌هایی که به‌دنبال و همراه آنها به‌وجود آمده‌اند روبرو هستیم. در اشکال علنی و مذهبی آن نمونه تفکر علی شریعتی به‌عنوان تفکر اقشار و گروه‌های میانه چپ مذهبی و نمونه تفکر عناصری از قبیل بهشتی به‌عنوان نشانه تفکر مرفه‌ترین و طبیعتاً راست‌ترین جناح‌های خرده‌بورژوازی که بیش از حد استعداد نزدیک شدن به قطب حاکم را دارد قابل شمارش هستند.

در اینجا توجه به تظاهر عمومی ایدئولوژی طبقات متوسط در ایران و شکل خاص بیان منافع و مکنونات طبقاتی آنها در شرایط خاص جامعه ما به لحاظ دنبال نمودن مسیر کامل این تفکرات ضروری است.

در ایران مذهب به عنوان اساسی ترین شکل تجلی ایدئولوژی خرده بورژوازی سالیان درازی چگونگی زندگی و مبارزه و کلاً حیات مادی این طبقه را توجیه کرده است. به طوری که ایده آلیسم موجود در ذات این تفکر (تفکر مذهبی) اساسی ترین هسته ایدئولوژیک این طبقه یعنی ایده آلیسم خرده بورژوازی را تشکیل می دهد.^۱ (ناتمام)

۱- درک عمیق این قسمت مستلزم آشنایی به یک سری مباحث مقدماتی از فلسفه و تاریخ و سیر تکامل اجتماعات و معرفت بشری و... خواهد بود. مسئولین موفقد قبل از شروع این بحث برنامه مدونی را راجع به این مسائل در کلاس گذرانده باشند. به عنوان مثال مفاهیم و سؤالات ذیل باید به طور محوری برای رفقای خواننده تحلیل روشن شده باشد:

الف - آیا این تفکر ایدئولوژی، اخلاق و معنویات و... است که زندگی اجتماعی و چگونگی حیات مادی بشر را تعیین می کند و یا اینکه به عکس این موقعیت اجتماعی و چگونگی زندگی و حیات مادی انسان است که تعیین کننده تفکرات ایدئولوژی، خصایل، اخلاق و معنویات اوست؟ چرا.

ب - اصلی ترین وجه تمایز ایده آلیسم و ماتریالیسم در چیست؟

ج - مبارزه تاریخی ایده آلیسم و ماتریالیسم چه مسیری را طی کرده است و نقاط گره و بحرانی آن در چه ادواری و به چه مناسبت های اجتماعی - اقتصادی پدید آمده است؟

د- پروسه رشد و تکامل تفکرات ماتریالیستی از ماتریالیسم ابتدایی دیمقراطیس تا ماتریالیسم

انسیکلوپدیست ها (اصحاب دایره المعارف - دیدرو و...) و ماتریالیسم مکانیستی فویرباخ و تکامل و تحول آن را به ماتریالیسم دیالکتیک توضیح داده و محتوای اجتماعی هر یک از آنها را تصریح نمایند.

همین طور پروسه تکامل اسلوب شناخت دیالکتیک را در طول تاریخ مورد بحث قرار داده (از هراکلیت تا هگل و از هگل تا مارکس) تفاوت های اصولی و تضادهای بنیانی دیالکتیک هگلی را با دیالکتیک ماتریالیستی توضیح دهید.

ه- آیا به نظر شما ماتریالیسم قرن هیجدهم ماهیتاً یک تفکر ایده آلیستی است؟ دیالکتیک هگلی چگونه؟ چرا؟ بخصوص روشن کنید ماتریالیسم قرن هیجدهم نماینده چه جریان اجتماعی در اروپای آن روزی است؟

آیا هسته تفکر بورژوازی ماتریالیزم تر است یا تفکر فئودالی؟

همچنین ایده آلیسم بورژوازی با ایده آلیسم فئودالی چه تفاوت هایی دارد؟ و این تفاوت ها از کجا ناشی می شود؟ و - آیا ماتریالیسم دیالکتیک به مثابه هسته اساس تفکر مارکسیستی ابداع و اختراع متفکرین و جامعه شناسان

قرن ۱۹ از جمله مارکس و انگلس و... است و یا اینکه علل و موجبات دیگری پیدایش و ظهور آن را ضروری ساخته اند؟ در این صورت این علل و توجهات چیست؟ و چه نتایج کاملاً متضادی از این دو نوع تحلیل گرفته

می شود؟

ز- آن سلسله علل تاریخی اجتماعی و اقتصادی را که منجر به بروز و ظهور مارکسیسم در اروپای رشد یافته صنعتی گردید تحلیل کرده روشن نمایید: که چگونه همین تفکر در جریان رشد تضادها و مبارزات اجتماعی حتی

در زمان خود مارکس تکامل یافت! برای شروع این کار بد نیست تحلیل مقدماتی دیگری از پروسه رشد و تکامل نظرات مارکس که از اوضاع اروپای صنعتی در قرن نوزدهم (اوایل و نیمه های آن) مایه گرفته است به عمل آورید.

ح - چرا می گوئیم ماتریالیسم دیالکتیک یک کل منسجم است؟ و دیالکتیک بدون ماتریالیزم و ماتریالیسم بدون دیالکتیک دیگر معنایی ندارد؟ (جزء همان معنای تاریخی که قبلاً تحلیل کرده اید)

ط - چرا می گوئیم ایدئولوژی طبقات غیرپرولتری ماهیتاً ایده آلیستی است؟ از این نظر گاه ایدئولوژی طبقات مختلفی که در طول تاریخ پدید آمده اند مورد بررسی قرار دهید.

ی - آیا تکیه ما روی ماهیت ایده آلیستی ایدئولوژی این طبقات (طبقات غیرپرولتری) به آن معناست که هیچ عنصر ماتریالیستی در تفکر و عمل آنها موجود نیست؟ همچنین آیا این بدان معناست که ایده آلیسم همگی این طبقات

یکسان و یک شکل است؟ اگر این طور نیست اولاً:

تضادهای ایدئولوژیک میان طبقات را به طور عام در تئوری و در عمل هر یک از آنها مشخص کرده و ثانیاً معلوم نمایید درجه وجود عناصر ماتریالیستی در هر یک از این تفکرات به طور نسبی چه اندازه است و به چه اعتبار و

علتی به وجود آمده است؟

ک - چرا هسته اساسی هر تفکر مذهبی بالاخره نوعی از ایده آلیسم را افاده می کند؟ آیا اسلام هم شامل همین قانون می شود؟ (اسلام به هر معنایی که مورد قبول است!) اگر این طور است پس توجه شود که اسلام

به عینیت و برخورد و مادی کردن با بسیاری از پدیده ها که نمونه های آن را در آیات و حتی نام سوره های قرآن مشاهده می کنیم. (از قبیل اشاره به شب و روز - گردش زمین و ستارگان - زندگی و حیات نباتات و شکفته شدن

حیات از دل زمین مرده - پیدایش نو از کهنه و خلقت پیچیده جانوران و انسان و پیچیدگی های روانی و... او و

اشاره به تاریخ ملل و اقوام و... لزوم شناخت قوانین آن و درس گرفتن از آنها و یا همچنین توجه به برخی قوانین متقن حاکم بر اجتماعات مانند توجه به تضاد نیروهای حق و باطل و مبارزه آنها و نابودی نهایی باطل و... به چه چیز تعبیر می‌شود؟ این سؤال را با توجه به سؤال مقدماتی زیر پاسخ دهید که آیا قبول اصولی از این قبیل که «جهان خارجی (جهان مادی) مستقل از ذهن ما وجود دارد» و حتی اینکه «این جهان قابل شناخت هست» و سایر اصولی که برخلاف نظرات برخی از ایده‌آلیست‌های کلاسیک دلالت دارند می‌تواند برای ماتریالیست بودن (و یا درواقع به زبان مرسوم! غیرایده‌آلیست بودن کافی باشد؟ برحسب چگونگی جوابی که به این سؤال می‌دهید کتاب شناخت خودمان را دوباره مورد تجدیدنظر و انتقاد اصولی قرار دهید.

ل - چرا می‌گوییم طبقه کارگر اصولاً گرایش‌های ماتریالیستی دارد و چرا مارکسیسم به‌عنوان تنها ایدئولوژی طبقه کارگر شناخته می‌شود؟ آیا این یک ادعاست و یا اینکه پایه علمی محکمی برای آن موجود است؟ چرا.

اکنون از این دیدگاه چه انتقادات اصولی‌ای می‌توان بر مقاله خرده‌پورژوازی وارد کرد؟

م - چه روابطی بین ایده‌آلیسم موجود در بطن تفکر مذهبی ماکه طبیعتاً نمی‌تواند از ایده‌آلیسم موجود در بطن تفکر اسلامی جدا باشد با ایده‌آلیسم سیاسی - تشکیلاتی سال‌های پیش از این می‌بینید؟ آیا اشکال و ضعف‌های موجود در خط‌مشی سیاسی و شیوه‌های کار درون تشکیلاتی سازمان (که قبلاً مورد بحث قرار گرفته‌اند) هیچ‌گونه مبانی اعتقادی و فلسفی ندارد؟

۵- اندیویدوآلیسم شدید موجود در تفکر اسلامی را (پاز هم اسلام به هر معنایی که در نظر گرفته گردد) به‌عنوان یکی از پایه‌های اساسی ایده‌آلیسم ذاتی نهفته در آن مورد بررسی و احصاء قرار دهید. بهترین منبع موردتحقیق می‌تواند همان قرآن باشد.

جزوه سبز (نسخه اصلی)

- این نمونه از روی نسخه اصلی (که به دلیل رنگ کاغذ آن به جزوه سبز معروف شد)، واژه به واژه، تایپ، و چندین و چند بار مطابقت داده شده و جز چند کلمه که در نسخه اصلی خوانا نیست، چیزی از آن کاسته نشده‌است.
- سرفصل‌ها برگرفته از خود متن است.
- بخشی از جزوه سبز در انتهای اطلاعات تغییر مواضع ایدئولوژیک (در صفحه ۳۱۵) - به عنوان ضمیمه سوم - درج شده‌است.

همنشین بهار

<http://www.hamneshinbahar.net>

۱ در جریان بررسی کار یکساله سازمان در بهار سال ۵۴ بعد از مشاهده پت
سری نارسائیها و کمبودهایی در داخل تشکیلات که مجموعا امر پیشرفت گروه و تکامل
سازمان را در مبارزه علیه دشمن دچار اختلال میآورد مرکزیت سازمان تصمیم
گرفت در رابطه فعالترین با کادرهای پائین تر بخصوص کادرهای درجه اولی
که امکان رشد بالاتر و احراز مسئولیت بیشتری داشتند قرار گرفته و درین رابطه فعال
مهمترین مسائل موجود در بین تشکیلاتی و وظائف تکثیر مرحله دشوار فعلی را به
بحث بگذارد.

درین بررسی نارسائیها و کمبودهایی که عمدتا مشاهده میشد عبارت بودند از:

۱- کمبود کادرهای با تجربه و بخصوص کادرهای سیاسی که در جریان حیات
تشکیلاتی خود توانسته باشند بدورک نسبتا مناسب و همین تری از مسائل و مشکلات
سازمانی رسیده و مقدماتا قادر باشند بدور عینی تر و بخصوص مسئول تری با این
مسائل برخورد کنند.

این کادرها در واقع بزرگترین عامل اجرایی تصمیمات سازمانی و مسئولین دوجه
اول آن بشمار میرفتند که میتوانستند با برخورد فعال و مسئول خود با مسائل و
مشکلات سازمانی از یکطرف تصمیمات مرکزیت را قایل اجرا سازند و از طرف دیگر با
انتقادات و نظرات سازنده خود به کادرهای تصمیم گیرنده کمک کنند تا با دورک هر
چه کاملتر املی ترین نیازهای مبارزه و تشکیلات درستی و دقیق ترین رهنمودها
و تصمیمات خود را ارائه دهند.

۲- پائین بودن سطح آموزش سیاسی و ایدئولوژیک کادرها